

امر وخلق

جلد دوم

## فصل اول

### در بیان مظاهر مقدسه الهیه

\*\*\*

ضرورت و حکمت ظهور مظاهر

الهیه در این عالم

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی کینونت و حقیقت هر شیئی را با اسمی از اسماء تجلی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کل اسماء و صفات و مراتب کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم اختصاص نمود و لکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوب است چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار و شوونانات بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را فروزنده باید و این مرایا و مجالی را صیقل

دهنده شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر  
نشود هرگز سراج نیفرود و تا آینه از زنگ و غبار ممتازنگرد  
صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امسک را و منطبع نشود...

### مظاهر الهیه جامع عبودیت

#### والوهیت هرک وانک

و چون ما بین خلق و حق لحادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه  
رابط و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا هر  
عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید  
و این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی را از <sup>خلق فرماید و عنصر</sup> عنصر ترا بی ظاهری  
و عنصر غیبی الهی و در مقام در او خلق فرماید یک مقام حقیقت  
که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث میفرماید -  
لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو و همچنین  
قف یا محمد انت الحبيب وانت المحبوب و همچنین میفرماید -  
لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریت است  
که میفرماید ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا  
رسولا و این کینونات مجرد و حقایق منیره و سائط فیض کلیسماند  
و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقان  
و حقایق صافین را با الهامات غیبیه <sup>و فیوضات</sup> لا ربیه و نسائم قد سیه از کدورت  
عالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افنده مقربین از زنگار حد و پاک

ومنزه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته  
از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر -  
الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افئده بر افرازند و ازین  
کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لایک در عالم ملک و ملکوت بایک  
کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم -  
الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع نام در ظل تربیت آن آفتاب  
حقیقت تربیت گردد تا به مقام و مرتبه که در حقایق انسانی مستودع  
است مشرف و فائز شوند - و از آنحضرت در لوحی است قوله  
الاعلی من الناس من انکر الغیب و منهم من انکر الشهود -  
الذی ینطق فی کل الاشیا انه لا اله الا هو العزیز المختار  
و از حضرت عبد الیها در مفاوضات است قوله العین چون ما  
نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی  
و وجود حیوانی و وجود انسانی کلا و طرا محتاج بمریی هستند اگر زمینی  
مریی نداشته باشد جنگل میشود گیاه بیهود میروند اما اگر دهقانی  
پیدا شود و زرع نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الارواح مهیا  
گردد پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقان است اشجار  
را ملاحظه کنید اگر بی مریی بمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمرمانند  
بیفایده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آند رخت بی ثمر یا ثمر -  
شوند و رختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و بیوند میوه  
شیرین بخشد . . . و همچنین در حیوانات ملاحظه نمائید که اگر  
حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند

حیوان گرد نه بلذه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان نیست تر  
شود و اگر تربیت کنی ملائکه گرد نه زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را  
نخورند اما انسان در سودان نه را واسطه افریقا ابناء نوع خویش را  
بند و بخورد پس ملاحظه کن که تربیت است که شرق و غرب را  
نه رطل حکم انسان می آرد تربیت است که این همه صنایع عجیبه را  
ظاهر میکند تربیت است که این علم و فنون عظیمه را ترویج مینماید  
تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را مینماید و اگر  
مربی نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم  
نمیشد اگر انسانیرا در بیابانی بگذاری که ابناء نوع خویش را نبیند  
شبهه نیست که حیوان محض گرد نه پس معلوم شد که مربی لازم  
است لکن تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی و  
تربیت روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشوونمای این جسم است  
و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که  
حیوان با انسان نه آن مشترک اند و اما تربیت انسانی عبارت از  
مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و  
صنعت و علم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار  
امتیاز انسان از حیوان است و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است  
و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است زیرا  
نه ریشمقام انسان مرکز سئوحت رحمانیه گرد نه و مظهر نعمت انسانا  
علی صورتنا و مثالنا شود و آن نتیجه عالم انسانی است حال مایک

مری میخوایم که هم مری جسمانی و هم مری انسانی و هم مری روحانی  
 گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد اگر کسی بگوید که من در  
 کمال عقل و ادراکم و محتاج بآن مری نیستم او منکریدیهیات است مثل  
 طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم  
 و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل آنست که کوری گوید من محتاج  
 بچشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند پس واضح  
 و مشهود است که انسان محتاج به مری است، این مری بیشک و  
 وشبیه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه اگر  
 مثل سایر بشر باشد مری نمیشود علی الخصوص که باید هم مری  
 جسمانی باشد و هم مری انسانی و هم مری روحانی یعنی نظم و تمشیت  
 امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون  
 در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شؤون مشتمل و مرتب  
 شود و همچنین تا سیر تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار  
 را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردند و توسعه علوم و معارف  
 شود و حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد  
 و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات از یاد و از محسوسات  
 استدلالات و انتقالات بمعقولات شود و همچنین تربیت روحانی نماید  
 تا عقول و ادراک پی بعالم ماوراءالطبیعه ببرد و استفاضه از نفعات  
 مقدسه روح القدس نماید و عملاً اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانی  
 مظاهر سنوحات رحمانیه گردند تا اینکه جمیع اسماء و صفات  
 الهی در مراتب حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لنعملن

انسانا علی صورتنا و مثالنا تحقق یابد و این معلم است که  
 قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بنتایج فکریه —  
 تکفل چنین مواهب نتوان نمود شخص واحد چگونه تا سیمس  
 این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس باید قوه معنویه  
 ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار بر آید یک ذات  
 مقدس عالم انسانی را زنده کند و هیئت کره ارض را تغییر  
 دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تا سیمس  
 حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد  
 و ملل و امم را در ظل رایت واحد آرک خلق را از عالم نقایص  
 و رذائل نجات دهد و بکمالات فطریه و اکتساییه تشویق و  
 تحریض نماید البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده  
 این کار بر آید <sup>باید</sup> یا انصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است  
 امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج  
 نتوانند و اجراء نکنند یک نفس مقدس بی ناصر و معین اجرا  
 نماید آیا این بقوت بشریه ممکن است لا والله  
 و قوله العزيز جميع اسرار کائنات در انسان موجود است پس  
 اگر در ظل تربیت مری بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر  
 گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات —  
 رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی  
 شود مهبط الهامات ربانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند

مظهر صفات شیطانی گردد و جامع زائل حیوانی شود مصدر  
 شوءون ظلما نی گزند این است حکمت بعثت انبیاء بجهت  
 تربیت بشر تا این زغال سنگ نه انه العا من شود و این شجره  
 ثمر پیوند گردد و میوه نه نهایت حلاوت و لطافت بخشد . . .  
 مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و -  
 فیوضات محبت تجلی بر عالم قلب و افکار نمایند و فیض ابدی  
 بر عالم ارواح میذول فرمایند حیات روحانی بخشند و بانسوار  
 حقایق و معانی نه رخسند روشنائی عالم افکار از آن مرکز  
 انوار و مدالغ اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس -  
 مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اند و ظلمت است و اگر  
 تعالیم صحیحه آن مطالع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه  
 اخلاق و اطوار حیوانی بود . . . از جمله نه رین عصر الهی  
 ملاحظه نما که چقدر ترقی نه در عالم عقول و افکار حاصل گردیده  
 و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این -  
 فیوضات جنیده و این تعالیم الهیه اینجهان تاریک را -  
 نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرماید  
 و از آنحضرت نه رسالهٔ سیاسیة است قوله الجلیل این -  
 مشهود و واضح است که نه در طینت و فطرت جمیع موجودات  
 قوت و استعداد ظهور نه و نوع کمالات موجود یکی کمالات  
 فطریه که من نه و واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری



کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مری حقیقی است که در  
 اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در اشجار و ازهار و اثمار و اسك  
 طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود  
 و دیگری نضارت و حلاوت زائد الوصف است که بتربیت  
 باغبان عنایت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود  
 جنگل و آجام گرد و گل و شکره نگشاید و ثمری نبخشاید و  
 شایسته سوختن و افروختن گرد و ولکن چون در ظل تربیت  
 رعایت مری در آید و گلستان <sup>بستان</sup> شود چمن و گلشن گرد و ازهار  
 و اثمار بیرون آرد و بگل و ریاحین بیاراید بهمچنین جمعیت  
 بشریه هیئت جامعه انسانیه نیز اگر بحال خویش ترك شود  
 چون حشرات محسوس شود و در زمرد بهائم و سباع محدود  
 گردد در رنگی و تیز چنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش  
 حرمان و طغیان بسوزد نوع انسان که در بستان آفاق کوه کان  
 سبق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان هیاکل مقدسه  
 انبیاء و اولیاء ادیب انجمن رحمان اند و طبیب شفاخانه  
 حضرت یزدان بشیر عنایت اند و آفتاب فلك اثیر هدایت  
 تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی -  
 انسانی افسرده و مخمود است بنار موقده الهی برافروزد و  
 امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد  
 پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت

و عنایت مرہی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابطہ  
و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب و واجب چہ کہ باغ -  
آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت  
و سیاست عادہ حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد  
و در توقیعی از حضرت نقطہ است قوله الاعلیٰ بسم اللہ  
الرحمن الرحیم الحمد لله المتعالی عن ذکر الذات بالذات ..  
للذات و المتقد من عن ذکر الاسماء و الصفات الہ فرد حی  
قیم احد و ترصد لم یزل کان ولم یکن معہ من شیء ولا یزال  
انہ ہو کائن ولا یكون معہ شیء قد ابدع مبادی الاسماء  
و الصفات بظہور مشیة واحد شؤ و ذات الابداع بتجلسی  
ارادته و نسبها الی نفسہ لظہور غناء و کبریائیتہ ثم قد امر  
کل العباد بان یدعوه بتلك الاسماء و الصفات لیتلجلج الممكن  
الی غایة فیضہ و یبلغ المفتقر الی منتہی حظہ فسبحانہ  
و تعالیٰ کل الصفات لساحة قدس مباحیثہ افک محض و کل  
الاسماء لجلال عز قیومیته کذب صرف لم یصعد الی ہواء  
عز کبریائیتہ اعلیٰ مشاعر جوہریات المجردات ولم ینزل بساحة  
فنائہ اعلیٰ مجرد ظہورات الممكنات وهو كما هو علیہ فی  
عز ذاته و علو صفاتہ لم یک فی خلقہ له مثل ولا فی الامکان  
صفة و لا اسم سبحانہ و تعالیٰ عن وصف الواصفین و من نعت  
الناعتین و الصلوة علی محمد مرکز دائرة الوجود فی العالمین

والظاهر عن الله والقائم في مقامه في كل عوالم الغيب  
والشهادة مما ذكر في الاسمين وحجب في الرمزين وبرز في  
المقامين واستعلى في الامرين والسلام على مظاهر نفسه ائمة  
الدين واركان اليقين ومظاهر تجليات اسم الله المقتدر والمكين  
وما نزل اليه في يواظن آيات كتاب المبين اشهد انهم عباد  
مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرة يعملون وانهم لا يستطيعون  
بشيء الا باذنه وهم من خشيته مشفقون وانما الرحمة على  
الذين اتبعوه هم واطاعوا امرهم وآمنوا بسرهم وعلانيتهم -  
يسر البازر عنهم والمستتر فيهم . . . . . فاعلم ان ذات الازل هو  
اجل من ان يعرف بغيره او يوصف بسواه ولا يقع عليه من الخلق  
بشيء وانما الاسماء تدل على انفسها والصفات تحكى عن امثلتها  
وان ذات على مخلوق قد نسيه الله الى نفسه تشريفا له مثل  
الكعبة يقال له بيت الله وانه ذات الله الظاهر في ملكوت  
الامر والخلق كما اشار على عليه السلام في قوله حين سئل  
عنه <sup>عن</sup> مبادئ العلل تلك صور عارية عن المواد خالية عن القوة  
والاستعداد تجلى لها بها فاشرقت وطال لعها قتلا لئست  
والقسي في هويتها مثاله فاظهر عنها افعاله وهو ذات الله  
العليا وشجرة الطوبى وسدرة المنتهى من عرفها لن يشق  
ابدا ومن جهلها ضل وغوى وقد كشف معنى ذلك الحديث  
قوله انا الذات في الذات بالذات وانا ذات الذوات

و معنى ذلك الحديث فى قول الصادق ع<sup>٣</sup> تلك بيوت النور  
وتمس الظهور و معدن الاشارة واحسن العبارة لاهى هو  
ولا هو غيرها وان ذات علمى لم يك ذات الله وان ذاته  
الظاهرة فى مقام الابداع هو ذات الذى نسب الى نفسه وهو  
ذات على و ينطق بالشهادة على ذلك كتاب الله حيث قال  
ويحذركم نفسه وقد فسر الصادق اى يحذركم ان لاتجعلوا  
محمدًا مصنوعًا وانه لو كان مصنوعًا و لسكان الذات ..  
محدثًا مصنوعًا وهذا هو الكفر المصراح و ثبت بالاجماع وآية  
المباهلة ان عليا نفس رسول الله يجرى عليه ما جرى الله فيه  
وانه ضوء قد ذوت من الضوء الاول و اراكة قد حقق من  
مشبته الاولى واليه الاشارة من قوله عم انا صاحب الازلية  
الثانوية و قوله مخاطبًا لسلمان و جندب ان معرفتى بالنورانية  
معرفة الله و معرفة الله معرفتى و هذا هو الدين الخالص  
الذى امر الله به حيث قال و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين  
له الدين وان معرفة الازل هو معرفته و معرفته هى معرفة  
الازل لان فى الامكان لا يمكن الا معرفته واليه الاشارة قول  
آل الله من عرفكم فقد عرف الله و قول الامام نحن اسماء التى  
لا يعرف الله الا بسبل معرفتنا بنا عرف الله و بنا عبد الله  
ولو لا نامعبد الله . . . ما سألته عن قول المذكور ذات  
على مسموس بذات الله انه ذات مخلوق قد نسبه الله الى نفسه

لتشريفه وان من منتهى قربه به قد عبر بالاصنام والاجسار  
الذات من ان يقارن خلقه او يعرفه عباده وهو كما قال لا يدركه  
الابصار وهودرك الابصار وهو اللطيف الخبير .

و در توقيعی دیگر است قوله الاهلی و اشار الى ذلك المقام  
قول الحجة عليه السلام في دعائه الساطعة من ناحية المقدسة  
حيث قال لا فرق بينك وبينه الا انهم عبادك و خلقتك فتقها  
ورتقها بيدك بدئها منك عودها اليك اعضاء و اشهاد  
و از حضرت بهاء الله در كتاب ايقان است قوله الابهي از قبيل  
در مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمود یربکی  
مقام توحید و رتبه تفرید . . . . . و مقام دیگر مقام تفصیل و -  
عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است . . . . . در مقام توحید  
و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه  
و هويت بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع  
بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی لطن<sup>الله</sup> واقف یعنی  
ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر  
چنانچه نغمات ربوبیه ازین هیاکل احدیه ظاهر شد و در مقام  
ثانی که مقام تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه  
است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای بابت ازیشان ظاهر است  
چنانچه میفرماید انی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و اگر شنیده  
شود از مظاهر جامعه انی انا الله حق است و ربی در آن -

ن  
نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای اشیا  
ظهور اله و اسم اله و صفة در ارض ظاهر این است که میفرمایند  
و ما رمیت از رمیت ولكن الله رمى و همچنین ان الذین  
یبايعونک انما یبايعون الله . . . . و همچنین اگر میفرمایند  
نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در  
منتهی رتبه عبودیت ظاهر شد اند احدی رایای آن نه که  
بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود این است که از آن  
جواهر <sup>وجود</sup> در مقام استغراق در بحار قدس صعدی و ارتقاء بمعارج  
معانی سلطان حقیقی از کار ربوبیت و الوهیت ظاهر شده  
اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا  
در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای  
صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در  
آنساحت شرک شمرده اند . . . . این است که آنچه  
میفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت  
و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه  
در آن نیست .

و در لوحی از آنحضرت چنین مسطور است قوله الاعلی و چون  
ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض  
جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق  
جود و کرم بر همه اشیا مستشرق فرموده و آنجمال عز احدیسه

را از مابین بریه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصص  
فرموده لاجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را -  
بلسال کوشربینروال و تسنیم قدس بیمثال تا جمیع ذرات اشیا  
از کدورات غفلت و هروی پاک و مقدس شده بجزروت عز لقا که  
مقام قدس بیقا است در آینه او است مرآت اولیه و طراز قدسیه  
و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه  
و جمیع خلق را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور  
فرموده تموجات ابهر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات  
یمایم صفتیه از اهرش باهر و عرفان موجودات در وصف ممکنات  
از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده واحدی را  
ازین مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیه است  
تجاوز و ارتقاء ممکن نه چه که وصول بغیب لایدرک بلابدیه  
محال و معتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این  
ظهور سبحانی مشهود را اشراقات آنشمن غیب از افق این  
طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و ایسن  
کینونات مشرقه از صبح احدیت را بحجتی ظاهر فرموده که  
دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر  
بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که  
دون حجت واضح و برهان لائح حجت الهی و برهان  
عز صمدانی برهیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد و لکن

تخصيص أن حجت بآيات منزله ويا اشارات ظاهره ويا دون  
أن منوط و مشروط بإرادة أن سلطان مشيت بوده وخواهد  
بود و منوط و معلق بارائه دون أن نبوده .

---

قال الشيخ في آخر الشفاء راء من الفضائل عفة و حكمة و  
شجاعة و من اجتمعت له منها الحكمة النظرية فقد سعد و فاز  
معد لك بالخواص النبوية و يصير ربا انسانيا و يكاد ان تحصل  
عبادته بعد الله تعالى وهو سلطان الارض و خليفة الله فيها  
كشكول شيخ بهائي

في الدعاء الرجبية و آياتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في  
كل مكان يصرفك بها من عرفك لا فرق بينك و بينها الا انهم  
عبادك و خلقك . . . . . بهم ملائكة سماءك و ارضك حتى  
ظهر ان لا اله الا انت الخ و اشار الصادق اليهم بقوله  
لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو نحن و هو هو و نحن  
نحن و في رواية الا انه هو و نحن نحن و قال امير المؤمنين  
في خطبة يوم الغدير و الجمعة في حق محمد  $\text{ع}$  استخلصه

في القدم على سائر الامم على علم منه الى ان قال و انتجبه آما  
وناهيا عنه اقامه في سائر عالمه في الاء مقامه اذ كان لا  
تدركه الا بصار و هو يرك الا بصار و لا تحويه خواطر الافكار  
ولا تمثله غوامض الظنون في الاسرار و لا اله الا هو الملك الجبار  
شرح زيارة شيخ احسائي

قال الصدوق رحمه الله وجه الله انبياءه و حججه . . . . .  
روى عن أبي الصلت عن الرضا  $\text{ع}$  قال قلت يا بن الرسول الله  
ما معنى الخبر الذي روه ان ثواب لا اله الا الله ثواب النظر  
الى وجه الله فقال  $\text{ع}$  من وصف الله بوجهه كالوجه فقد كفر و



لكن وجه الله انبياءه و رسله و حججه و الذين بهم يتوجه  
الى الله و الى دينه و النظر الى انبياء الله و رسله و حججه فسى  
درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة مجمع البحرين

مقام انسان كامل و مظهر كل الهى كه مقام

نفس حق در تكوين و تشريع است و

عرفان الله بعرفان آن حصول يابد

و نیز در لوحى از حضرت بهاء الله است قوله الاعلى

هو الاقدس الاعظم العليم الحكيم ندای مظلوم آفاق را بلسان

بارسى بشنو جميع لاجل عرفان الله خلق شده اند و عرفان او

منوط بعرفان مظهر و مشرق وحى او بوده چه آنذات مقدس

لم ينزل مقدس از ظهور و بروز و منزله از صعوبت و نزول بسوده و

خواهد بود و جميع اسماء و صفات عليها بمشرق امر الهى راجع

چه كه او است ظهور الله ما بين خلق او من عرفه فقد عرف الله

و من اعرض عنه فقد اعرض عن الله المهمين القيوم

و در لوح خطاب بعبد الوهاب است قوله الاعلى چنانچه در

عالم مدن مختلفه و قراء متفايره و همچنين از اشجار و اثمار

و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و كل آنچه در او مشهود

است همين قسم در انسان كل اين اشياء مختلفه موجود است

پس يك نفس حكم عالم بر او اطلاق ميشود و لكن در مؤمنين -

شؤونات قد سیه مشهود است مثلاً سماء علم وارض سکون و -  
اشجار ترحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان  
و ازهار حب جمال رحمان و بحور علمیه و انهار حکمیه و لئالی  
عزیمدیه موجود و مؤمنین هم که قسم مشاهده میشوند از بعضی  
این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجیات نالائقه از  
مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته اند و بعضی -  
بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله که آنچه  
در انفس ایشان و دیده گذاشته شده تفرس مینمایند و آثار  
قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربانیه که در خود ببصر ظاهر  
و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسی که باین مقام فائز شد بیوم  
یعنی الله کلا من سعته فائز شد و وادراك آن یوم را نموده  
یشاءنی خود را در ظل عنای رب خود مشاهده مینماید که  
جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در  
خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کل مشاهده کند  
لو ينظر ببصر الله .

و در کتاب ایقان است قوله الاعلی و اکمل انسان و افضل والطف  
او مظاهر شمس حقیقت اند بلکه ما سوای ایشان موجودند  
باراده ایشان و متحرک اند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت  
الافلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود  
یعت اند بلکه منزله است ذکر ایشان از ذکر غیر و متدبر است

وصف ایشان از وصف ماسوی .

و قوله الاعلی و معرفت مید و وصول با و حاصل نمیشود مگر  
بمعرفت و وصول این کینونات مشرته از شمس حقیقت پس از  
لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله  
و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و -  
باطنیت این جواهر مجردة ثابت میشود از برای آن شمس  
حقیقت یانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین  
سائر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که باین انوار  
مضیئه مستعنه و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز <sup>شد</sup>  
بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لقاء میسر  
نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر  
کلیه خود .

و در لوح خطاب یسلمان است قوله الاعلی ای سلمان سیسل  
کل بذات قدم مسدود بوده و طریق کل مقطوع خواهد بود و  
محض فضل و عنایت شمس مشرته از افق احدیه را بین نام  
ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود قرار  
فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع  
کلمات الله و من اقربهم فقد اقرب الله و من اعرض عنهم فقد  
اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله  
بین السموات و الارض و میزان الله فی ملکوت الامر و الخلق

وهم ظهور الله و حججه بين عباده و دلالتله بين برته  
و در لوحی دیگر قوله الاعلی و اینکه در ظهور بعد اعمال قبل  
عند الله مقبول نبوده نظر بآن است که اعمال فرع عرفان بوده  
و خواهد بود و عرفان الله هم منوط بعرفان مظهر نفس او است  
و هر نفسی الیوم از نفس ظهور که جمیع او امر الهی طائف  
حول او است محتجب ماند هیچ عملی او را نفع نمی بخشد اگر  
چه بعمل کل ممکنات عامل شود چنانچه عرفان بیت انسان  
را کفایت ننماید از عرفان منزل و مثبت آن و اگر نفس الیوم  
تاریک باشد جمیع اعمال را و عارف بحق باشد نجات از برایش  
باقی و لکن اگر نمود بباله از حق محتجب باشد و بتمام اعمال  
مشغول مغرّی از برای او نه و عند الله از اهل سجین و نفی و نار  
مذکور

و در کتاب اقدس است قوله الاعلی انّ اول ما كتب الله علی العبا  
عرفان مشرق امره و مطلع و حیه الذی کان مقام نفسه فی عالم  
الامر و الخلق من فازیة قد فاز بکل الخیر و الذی منع انسه  
من اهل الضلال و لویاتی یکل الاعمال .

و از حضرت عید البهاء در مفاوضات است قوله العزیز جمیع  
کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره بربند اما تجلی  
کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل  
یعنی آن فرد فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است چه که

کائنات سائره پرتوی اقتباس نمودند اما مظهر کلی آینه آن -  
آفتاب است و بجمیع کمالات و صفات و آیات و آثار آفتاب  
در او ظاهر و آشکارا است عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال  
اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حق است زیرا فیوضات و تجلیات  
و صفات الهیه در آنها ظاهر پس اگر انسان بجمیع مظاهر  
الهیه برسد بمعرفه الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدسه  
غافل از عرفان الهیه محروم پس ثابت و محقق شد که مظاهر  
الهیه مرکز فیض و آثار و کمالات الهیه اند .

و قوله العزيز این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت  
را تصور نمائیم آن تصور محاط است و ما محیطه و البته محیط -  
اعظم از محاط ازین ثابت و واضح شد که اگر يك حقیقت الوهیتی  
تصور نمائیم درون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا -  
راهی بحقیقت الوهیت که منقطع وجدانی است نه و آنچه بتصور  
ما آید اوهام است

و قوله الجلیل و این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست  
مقصد انسان کامل است زیرا اشرف عضوی در شجره ثمره است  
و مقصد اصلی او است .

معنی حقیقی توحید و وحدت ظاهر و مظهر

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی معنی توحید  
این است که حق وحده را مهیمن بر کل و مجلی بر مرایای  
موجودات مشاهده نمایند کل را قائم یا وکل را مستند از  
دانند این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از -  
متوهمین باوهم خود جمیع اشیا را شریک حق نموده اند  
و معذک خود را از اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق  
آن نفوس اهل تقلید و تئید و تحذید بوده و خواهند بود  
توحید آن است که یک را یک دانند و مقدس از اعداد شمرند  
نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حق  
را باغیب منیع لایدرک دانی باین معنی که افعال و اعمال  
و اوامر او را از دانی من غیر فصل و وصل و ذکر اشاره این -  
است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من  
الراسخین

و در دعاء آخر شهر صیام است قوله الاعلی بسم الله الاتقدم  
الاقدم سبحانک اللهم اسألك بالذی اظهرته و جعلت  
ظهوره نفس ظهورک و بطونه نفس بطونک و باولیته حقیق اولیتک  
و باخریته ثبت آخریتک و بقدرته و سلطانه شهد کل ذی قدرة  
یا تبارک و بعظمته شهد کل ذی عظمته بعظمتک کبریاک . .

وما على قدرتك و ما على عظمتك و ما على كبريائك الذي ظهر  
 منه و اعطيتك وجودك و كرمك فيا الهى اشهد ان به ظهرت  
 آياتك الكبرى و سبقت رحمتك الاشياء . . . . و بذلك النداء  
 بشرت العباد يظهورك الاعظم و اعرك الاتم  
 و ردعاً بدعوه محيي الانام في الايام و رزق اهل بيان قوله  
 الاعلى ارتفع ضجيج المشركين و صريخ المنكرين . . . اذ انريهم  
 يا الهى اتخذوا العجل لانفسهم ريا سواك و يعبدون . . .  
 في العشى و الاشرار من دن بينة و لا كتاب . . . اذالم ادريا  
 الهى انت تذكرنى او انا اذكرك قد ارتفع الفصل و حقق الوصل  
 ذكرى اياك ذكرك نفسى و ذكرك اياى ذكرى نفسك قد نسخ  
 البعد من آية القرب و حكم لظن من آية اليقين و اشرق  
 جمالك المبين من هذا الافق المنير .

### السوية

و نيز از حضرت بها الله است قوله الاعلى بسم الله المجلسى  
 على ما سواه ان ياملأ الارض و السماء ان استمعوا شهادة الله  
 من لسان ربكم الا بهى انه شهد لنفسه بنفسه قيل ان يرفع سماء  
 امره و سحب قضائه يانه لا اله الا هو والذي ظهر انه لا سم  
 الاعظم به ثبت برهان القدم و حجته على من في السموات —  
 والارضين شهد الله لنفسه <sup>بنفسه</sup> في كينونة ذاته يانه لا اله الا هو

والذى اتى بالحق انه مظهر اسمائه الحسنى ومطلع صفاته  
العليا دلح لسان الفجر عن افق البقاء و نطق الروح الاعظم  
عند سدرة المنتهى بانه هو المقصود فى مدائن الاسماء والمذكور  
فى الواح التى نزلت من سماء مشية ربكم مالك الارض والسماء  
وانه لسبب الاعظم بين الامم قد ظهر لحيوة العالمين  
شهد الله لذاته بذاته قبل خلق الممكنات وقبل ظهور الاسماء  
والصفات بانه لا اله الا هو والذى اتى على سحاب القضاء انه  
لوديعة الله بينكم ومظهر ذاته فيكم وانا حفيظ من افقه نشهد  
ونرى وتدعو من فى الارض والسماء بهذا الجمال الذى منه  
قرت عيون اهل الفردوس وسكان سراق القدس الذين  
ما ارتدوا والبصر عن المنظر الاكبر وما منعتهم سبحات البشر  
عن النظر الى وجه الله العزيز البديع انه له الذى ينطق  
فى كل الاشياء باني اناركم الرحمن الرحيم لى كنى كنزا  
فى المقام الذى ما اطلع به احد الانفس العليم الخبير  
دعوا ما عندكم ثم اعرجوا بجناحين الانقطاع الى هذا الهواء  
الذى تمر فيه سمات ربكم الغفور الكريم و نفسى قد اتى اليوم  
الذى كان مكنونا فى خزائن قدرة ربكم ان استبشروا فى  
هذا اليوم المبارك العزيز المنيع من فرق بينه وبينى قد -  
يعد عن صراط حق مستقيم و به غنت الورقاء على افسان  
سدرة اليها تالله الحق قد اتى المحبوب العالمين . . . .



و نفس الحق قد ظهر الغيب المكنون والسر المخزون  
وقوله الاعلى يا ايها الناظر الى شطرى والمقبل الى انفسى  
ان استمعتم دوائى من حول عرشى انه لا اله الا انا الفرق الخبير  
قد اظهرت نفسى لاصلاح العالم ودعونا لكل الى الافق  
الاعلى الخ

وقوله الاعلى شهد الله انه لا اله الا هو الذى ينطق انه  
لهو الكنز المخزون يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وهو الفسرك  
العزير الحميد

---

في كتاب مجمع البحرين در ضمن بيان لغت سراسر ومنه  
هذا من سرآل محمد ص اى من مکتب آل محمد الذى لا يظهر  
لكل احد قال بعض شراح الحديث اعلم ان سرآل محمد ص  
صعب مستصعب فمنه ما يعلمه الملائكة والنبيون وهو ما وصل  
اليهم بالوحى ومنه ما يعلمه هم ولم يجر على لسان مخلوق غير  
هم وهو ما وصل اليهم بغير واسطة وهو السر الذى به ظهرت  
آثار الربوبية عنهم فارتاب لذلك الميطلون وفاز العارفون فكفر  
به فيهم من انكرو فرط ومن غلا فيهم وانفرط وفاز من ابصر  
وتبع النمط الاوسط

### عبوديت

و نيز در شرح كوثر از حضرت نقطه است قوله الاعلى قل انى  
عبد الله مصدق لما معكم من حكم القرآن . . . . . واشهد انسى

عبدك آمنت بك واعترفت بقدرتك الخ

و در باب اول از واحد تاسع بیان است قوله الاعلى نقطه  
بیان عیدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه -  
من الله تكلم نموده ازواست نه ازوکه کسی غلو ننماید و از حسد  
عبودیت تجاوز نکنند .

و از حضرت بهاء الله در سورة الملوك است قوله الاعلى وما انا  
الاعبد آمنت بالله وآياته و رسله <sup>وملائكته ويشهد</sup> ما سواه مخلوق بامر و منجمل  
یا رادته لا اله الا هو الخالق الباعث المحيي المميت ولكن انسى  
حدثت نعمة التي انعمني الله بجوده وان كان هذا جرمي  
فانا اول المجرمين و اكون بين ايند يكم مع اهلي فافعلوا ما  
شئتم ولا تكونن من الصابرين لعل ارجع الى الله ربي نسي  
مقام الذي يخلوفيه عن وجوهكم وهذا منتهى املی و بغيتسى  
و كفى بالله على نفسى لعليم و خبير .

و در دعاء يدعوه محیی الانام فی الايام قوله الاعلى بسم الله  
الاعظم الامنع الاقن من العلى الایهى سبحانك اللهم یا الهی  
تسمع حنینى كحنين الثكلى و طرفى الى الافق الاعلى  
ترى و لاترى الى متى یا الهی تركتسى بين هولاء الذين  
كفروا بنعمتك و جاحدوا بآياتك وانكروا حقك و اعترضوا عليك  
و اعرضوا عنك خلصنى یا الهی بفضلك و رحمتك ثم اظهر  
ما وعدتنى . . . . . یا محبوب البهاء و مقصود البهاء كلما سترت

حيثئذ لسانى و قلبى و ظاهرى و باطنى بانسه هواله لا اله الا هو

نفسى اظهرتها بامرك وكلما فررت منهم ارجعتنى اليهم  
يقدرتك و سلطانك ٠٠٠٠ وما الذ عيوديتى لنفسك وقد  
بلخت الى مقام كلما اشاهد ارضا احب ان اكب بوجهى عليها  
خاضعا لوجهك و ساجدا لنفسك فوعزتك لولم اكن ناظرا  
الى قضائك المحتوم ما اظهرت نفسى الا بالعبودية الصرفة  
بين بريتك ولكن انت قضيت يقدرتك ما اردت و اضيت ماشئت  
ليثبت ما نزل فى البيان والا انى اجيب بان اخضع لكل وجه كان  
خاضعا لوجهك ان الذين تجاوزوا عن عيوديتك اوليتك -  
ما وجدوا لذتها اساءلك يا مالك ممالك البقاء بان توفقنى  
واحبتى على خدمتك والعبودية فى كل شأن لنفسك .  
و درمناجاتى كرايام صيام قوله الامنع و ما كان مقصودى يا الهى  
فيما نطقت به بين يديك الا ليظهر عيوديتى بين بريتك و -  
يشهد كل يانى انا السائل وانك انت المسئول وانى انا الذى  
وانك انت العجيب والا فوعزتك مرادى ما اردت و مقصودى ما  
قضيت و املى ما قضيت من فرق بين مشيتى و مشيتك انسه  
كفريك و اتخذ لك شريكا فى ملكك و بعشيتى اظهرت مشيتك  
لولا هى ما كانت هى مرادى فداك يا مراد البهاء مقصودى  
فداك يا مقصود البهاء مشيتى فداك يا مضم نار البهاء ويا  
ايها المشتغل فى صد رالبهاء ويا ايها السناطق بلسان البهاء  
و در كتاب بديع قوله الا يدع و اين غلام جز عيوديت صرفه

دوست نداشته فوالذی نفسی بینده عیونیت محبوب جانسم  
بوده بشاءنی که کلماتشاهد موقفا من مواقف الارض احب ان  
اخیر علیه سجدا

و در مناجاتی قوله الاعلی بسم الذی بذکره یحیی قلوب العلاء  
الاعلی سبحانک اللهم یا الهی تشهد وترى کیف ابتلیت  
بعد از ما اردت الا الخضوع لدی باب رحمتک الذی فتحتہ علی  
من فی ارضک و سماءک و ما امرتهم الا بما امرتنی و ما دعوتهم  
الا بما بعثتنی به و عزتک ما اردت بان استعلی علی احد  
بشاءن من الشؤون و ما اردت ان افتخر علیهم بما اعطیتنی  
بجودک و افضالک لانى لا اجد یا الهی لنفسی ظهورا تلقاء  
ظهورك ولا امرا الا بعدا ذنک و اراء تک بل فی کل حین -  
نطق فواءى یالیت کنت ترا یا تمع علیه وجوه المخلصین  
من احبائک و المقربین من اصفیاءک لویتوجه ذواذن السی  
ارکانی لیسمع من ظاهری و باطنی و قلبی و لسانی و عرونی  
و جوارحی یالیت یظهر منی ما تفرج به قلوب الذین ذاقوا  
حلاوة ذکر ربی السعلى الاعلی و یصعد بندائی اعدالی  
جبروت امرک و ملکوت عرفانک یا من یدک ملکوت البقاء و  
ناسوت الانشاء ان قلت الی الی یاملاء الانشاء ما اردت -  
بذلک الا امرک الذی به اظهرتنی و بعثتنی لیتوجهن کل الی  
مقر وحدانیتک و مقعد عز فرکانیتک

و در لیل: خطاب بشیخ محمد تقی نجفی اصفهانی قوله الایهی  
 حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی  
 آمده یعنی مشارق امر و مخازن لئالی علم او چه که انه تعالی  
 غیب مکنون مستور عن الانظار انظر ما انزلہ الرحمن فی القرآن  
 لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير.  
 و قوله الایهی آنجنا بیجا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند  
 تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم ینک ولم یولد است  
 و باینها ربوبیت و الوهیت قائل اند یا شیخ این مقام مقام  
 فنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدد بر  
 نیستی بحت یات است، این مقام لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا و  
 لاحیاء و لا نشور است . . . . . مقصود از ذکر الوهیت و ربوبیت  
 را عباد ملتفت نشده اند چه اگر بیابند از مقام خود قیام کنند  
 و بکلمه تبنا الی الله ناطق گردند حضرت خاتم روح ما سواه فداه  
 میفرماید لنا مع الله حالات نحن فیها هو وهو نحن وهو هو  
 و نحن نحن از این مقام هم گذشته چرا مقامات دیگر را که از قلم  
 ایهی نازل ذکر ننموده اند لسان مظلوم را کثری از ایام  
 و لیالی باین کلمات عالیات ناطق الیه الیه الیه اشهد  
 بوحدانیتک و فردانیتک و بانک انت الله لا اله الا انت لم تنزل  
 کت مقدسا عن ذکر دنک و ثناء غیرک و لا تزال تكون بعشیر  
 ما تدکنت من قبیل و من بعد اسماءک یا مالک القدیم بالاسم

الاعظم و بتجلیات نیر ظهورک فی طور البیان وبامواج بحر علمک فی الامکان ان تؤیدنی علی یقرینى الیک و یقطعن عن دونک وعزتک یا اله الکائنات و مقصود الممکنات احب ان اضع وجهی علی کل بقعة من یقاع ارضک لعله یتشرف بمقام تشرف یقوم اولیاءک ۰۰۰ یراستی میگویم ولوجه الله میگویم این عید و این مظلوم شرم دارد خود را بهستی و وجود نسبت دهد تاچه رسد بمقامات فوق آن ۰۰۰ و نفسی که باین مقام رسیده البته از نخوت و کبر و غرور میرا است آنچه گفته شد من عند الله بوده انه شهید و یشهد و هو العلیم الخیر

و قوله الاعلی سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاء و اصفیاء ظاهر شده آنرا اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده ثالثها اللاهوتیه الملكوتیه وهی قوة لاهوتیه و جوهرة بسیطة حیه بالذات الی ان قال علیه السلام فهی ذات الله العلیا و — شجرة طوی و سدرة المنتهی و جنة المأوی حضرت صادق فرموده اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها وهمینین از ابیعبید الله حدیث طویلی ذکر شده و از جمله نصوص — حدیث مذکور این کلمه علیا است فعند ذلك یهبط الجبار

عز وجل من الغمام والملائكة و في القرآن العظيم هل ينظرون  
الا ان ياءتيهم الله في ظلل من الغمام و در حديث مفصل  
ميفرمايد بسند القائم ظهره الى الحرم ويمد يده المباركة  
فترى بيضاء من غير سوء و يقول هذه يد الله ويمين الله هر  
نحو اين احاديث را معنى نموده اند آثار قلم اعلى راهم معنى  
نمايند حضرت امير فرموده انا الذى لا يقع عليما سم ولا صفة  
و همچنين فرموده ظاهرى امامة و باطنى غيب لا يدرك قال  
ابو جعفر الطوسي قلت لا يعبد الله انتم الصراط فى كتاب الله  
و انتم الزكوة و انتم الحج قال يا فلان نحن الصراط فى  
كتاب الله عز وجل و نحن الزكوة و نحن الصيام و نحن الحج  
و نحن الشهر الحرام و نحن اليك الحرام و نحن كعبة الله و  
نحن قبلة الله و نحن وجه الله .

---

در قرآن كريم است قوله جل و عزز ما رميت اذ رميت ولكن الله  
رمى و از احاديث قدسيه است يا ابن آدم انا غنى لا افتقر -  
اطعنى فيما امرتك اجعلك غنيا لا تفتقر يا ابن آدم انا حسى  
لا اموت اطعنى فيما امرتك اجعلك حيا لا تموت انا اقول للشئى  
كن فيكون اطعنى فيما امرتك اجعلك تقول للشئى كن فيكون  
باتقرب الى عبدى بمثل اداء ما افترضت عليه و لا يزال عبدى  
يتنفل حتى احبه و من احبته كنت له سمعا و بصرا ويدا و هو يدا  
اذا دعانى اجبته وان ساء لنى اعطيته و قول النبى عم لى -  
مع الله وقت لا يسحنى فيه ملك مقرب و لانى مرسل <sup>كشوف</sup> المحجوب

عن ام سلمه زوج النبي صلى الله عليه وسلم انه سمع خصومة  
بياب حجرته ( وكان ذلك على ارث قديم ) فخرج اليهم فقال  
انما انا بشر وانه ما ياتيني الخصم فلعل بعضهم ان يكون -  
ابلى من بعض فاحسب انه صادق فاقضى له بذلك فمن  
قضيت له بحق مسلم فانما هي قطعة من النار فليأخذها -  
اوليتركها رواه البخاري ومسلم كتاب اداب النبي وقال  
رسول الله انا في عالم يحسب اني كاحدكم

چه عين ظهور الله بدانند و چه

مرآت الله بدانند ولی جدال نکنند

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی خطاب باقا جمالی  
برو جردی است قوله الاتم مثلا نفسی غیب منیع لایدرک را در  
هیكل ظهور مشاهده مینمایند من غیر فصل و وصل و بعضی  
هیكل ظهور را ظهور الله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس  
او امر حق میدانند ایند و مقام هر دو لدی العرش مقبول است  
ولکن اصحابان ایند و مقام در بیان ایند و رتبه نزاع و جدال  
نمایند هر دو مردود بود و خواهند بود



عقل کلی الهی در مظاهر مقدسه و  
پرتوی از آن در قلوب اولیاء می باشد

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز  
اما عقل کلی الهی که ما وراء طبیعت است آن فیض توه قدیمه  
است و عقل کلی الهی است محیط بر حقائق کونیه و مقتبس از -  
انوار و اسرار الهیه است آن توه عامله است نه توه متجسسه  
متجسسه قوای معنویه عالم طبیعت قوای متجسسه است از  
تجسس بی بحقائق کائنات و خواص موجودات برد اما توه عاقله  
ملکوتیه که ما وراء طبیعت است محیط بر اشیا است و عالم  
اشیا و مدرك اشیا و مطلع بر اسرار و حقائق و معانی  
الهیه و کاشف حقائق خفیه ملکوتیه و این توه عقلیه الهیه  
مخصوص مظاهر مقدسه و مطالع نبوت است و پرتوی ازین انوار  
بر مرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره ازین توه بواسطه  
مظاهر مقدسه برند .

### وحی و الهام و کلام الهی

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی بحاجی میرزا حسین  
برادر و رقاء شهید است قوله المبین در خصوص وحی مرقوم  
نموده بودید ائمه اطهار مطالع الهام بودند و مظاهر فیض

حضرت رحمن وحى اختصاص بحضرت رسول نداشت لهذا كلام  
ائمہ اظهار را كلام الهى نگوئيم بلکه بالهام رحمانى دانيم

الارواح منها كلية ومنها جزئية فارواح الانبياء كلية يشتمل  
كل منها على ارواح من يدخل فى حكمه ويصير من امته كما  
تدخل الاسماء الجزئية فى الاسماء الكلية واليه الاشارة بقولسه  
تعالى ان ابراهيم كان امة قانتا لله - قيصرى در شرح -  
فصوص الحکم

اتقن المسلمون على اطلاق لفظ المتكلم على الله واختلفوا  
فى معناه فعندنا كلامه تعالى صفة قديمة قاتمة بذاته غير  
مخلوقة ليس من جنس الحروف والاصوات . . . . وسميت  
العبارات كلام الله تعالى لانها دالة على كلام لحاجة العباد  
اليها فان معناه انما يفهم بها فان عبر عنه بالعربية فهو قرآن  
لان علمه بالفلبية وان عبر بالعبرانية فهو توراة وان عبر عنه  
بالسريانية فهو انجيل واختلاف العبارات لا يستلزم اختلاف  
الكلام كما ان الله تعالى يسمى بعبارات مختلفة مع ان ذاته  
واحدة وقالت المعتزلة كلام الله تعالى مخلوق غير قائم  
بذاته . . . . وقالت الحنابلة والكرامية كلام الله تعالى  
ليس الا الحروف المولفة والاصوات المقطعة وانه حال فى  
المصاحف والالسنة ومع ذلك هى قديمة شرح وصيصة  
ابوحنيفة

## هریک از مظاهر الهیه آفتاب خویشتاب مرکز حیات عالم اند

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز  
حقائق مقدسه مظاهر الهیه محیط بر کائنات من حیث الذات  
والصفات و فائق و واجد حقایق و متحقق بجمیع اشیا اند  
... مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و فیوضات  
محبت تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح  
میدول فرمایند حیات روحانی بخشند و بانوار حقایق و معانی  
درخشند و روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع  
اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبسود  
عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه  
آن مطالع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار  
حیوانی بود... مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است  
(مانند هر شمسی در دایره مظلم شمسی خود که مرکز نور و  
حیات و حرکات و انتظام اند) چون تجلی بر عالم ارواح و  
افکار و قلوب نماید بهار روحانی آید و حیات جدید رخ بگشاید  
توة ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبت عجیب مشهود شود  
و قوله العزیز اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است  
بر قوای شیطانیه که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات

است و اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود انسان  
اسفل موجودات است مختصر این است که جمیع فضائل  
و کمالات حقیقت انسانی است و جمیع رذائل صفت انسان  
و چون با شرف مقامات انسانی رسد آنوقت دیگر ترقی در  
کمالات ندارد نه در رتبه زیرا مرتبه منتهی شود لکن کمالات  
الهیة غیر متناهی است کائنات منتهی بانسان کامل گردد  
دیگر موجودی کاملتر از انسان نیست که انسان انتقال بآن  
کند فقط در رتبه انسانیت ترقی دارد کمالات انسانیه غیر  
متناهی است در بین کائنات انسان جامع کمالات وجود است  
و مقصد از انسان فرد کامل است یعنی اول شخص عالم کعبه  
جامع کمالات معنویه و صوریه است در بین کائنات مثل آفتاب  
است

و قوله الجلیل اما آن حقیقت شاخصه مظاهر رحمانیه یک  
حقیقت مقدسه است و ازین جهت مقدس است که من حیث  
الذات و من حیث الصفات ممتاز از جمیع اشیا است مثل آنکه  
شمس من حیث الاستعداد مقتضی انوار است و قیاس با قمار  
نمیشود مثلا اجزاء مرکبه کره شمس قیاس با اجزاء مرکبه کره  
قمر نمیگردد آن اجزاء و آن ترتیب مقتضی ظهور شعاع  
است اما اجزاء مرکبه قمر مقتضی شعاع نیست مقتضی اقتباس  
است پس سائر حقائق انسانی نفوسی هستند مثل ماه که

اقتباس از انوار از شمس میکنند اما آن حقیقت مقدسه بنفسه  
مضمئی است . . . . . انفکاک از فیض الهی و جلوه ربانی  
ندارد . . . . . مظاهر الهیه مرایای متعدده هستند زیرا  
شخصیت مخصوصه دارند اما مجلی در آن مرایا یک شمس  
است معلم است که حقیقت مسیحیه غیر از <sup>حقیقت</sup> موسویهاست  
و البته حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن  
طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است.

مظاهر مقدسه قبل از آغاز دعوت

همان شمس حقیقت اند

و نیز در لوحی خطاب بورقاء ارسال از خ ادم است و اینکه  
از مظاهر امر سؤال نمودند ایشان در بطن ام دارای مقامات  
بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده هر  
و از حضرت عبدالیه در مقارنات است قوله العزیز مظا  
مقدسه لم یزل حقائق نوریه بوده و هستند تغییر و تبدیلی  
در ذات آنها حاصل نگردد نهایت این است که قبل از ظهور  
چون ساکت و صامت اند مانند نائم اند و بعد از ظهور  
ناطق و شارق مانند بیدار.

بدعیست ماصد رو تجدید وجودات

در ظهورات الهیه،

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعظم الاوتی  
حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسناتی بود که جمیع  
از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور  
و مکنون بود و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه  
طلعات معانی مقنعه در غرفات کلمات الهیه از خلف حجاب  
بیرون آمدند هذا حق لاریب فیه و اگر گفته شود از قبل بسر  
سبیل اجمال ذکر شده و آمد مبین و مفصل حق لاریب فیه  
و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و  
کل بدیع است این قول هم صحیح و تمام است چه اگر حق  
جل ذکره بکلمه الیوم تکلم فرماید که جمیع نام از قبل و بعد  
بان تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم  
تتفکرون . . . . و همجه مدانید که ظهور حق مخصوص است  
بأظهار معارف ظاهره و تغیر احکام ثابتہ بین بریه بلکه  
در حین ظهور کل اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی  
شده و خواهند شد و باقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر  
میشود .

ترقی برتبه، مظاهر مقدسه

ممتنع میباشد

و نیز از حضرت عبدالیهاء در مفاوضات است قوله العزیز

بدانکه مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت مرتبه نبوت

مرتبه ربوبیت لکن کمالات الهیه و امکانیه غیر متناهی است.

ولی هرکائی از کائنات از برای او رتبه ایست که تجاوز از آن

مرتبه نتواند یعنی آنکه در رتبه عبودیت است هرچه ترقی

کند و تحصیل کمالات غیر متناهی نماید برتبه ربوبیت نمیرسد

و همچنین در کائنات جماد آنچه ترقی کند در عالم جمادی

قوه نامیه نیاید و همچنین این گل هر قدر ترقی نماید در عالم نباتی

قوه حساسه در او ظهور نکند . . . . . مثلاً بطرس مسیح نشود

نهایتش این است که در مراتب عبودیت بکمالات غیر متناهی

رسد . . . . .

حواریین هرچه ترقی میکردند مسیح نمیشدند

و در خطابی بحاجن میرزا حسین اخ الشهید در میان دو اب

قوله العزیز و اما امکان حصول مقام انبیاء از برای جمیع

خلق ایسین ممکن نه زیرا خلق بمراتب است مادون ادراک

ما فوق را ننماید و خلقکم اطوارا سنگ خارا یا قوت حمراء

نگردند و خذف و صدق لولا لاء نشود حضرت قدوس در ظل

حضرت اعلی بودند نه مستقل مؤمنین این ظهور بمقام انبیاء  
بنی اسرائیل رسند امانه انبیاء اولوالعزم زیرا آنان  
ظهور کلی بودند باری مظاهر<sup>کلیه</sup> الهیه که بالا استقلال اشراق فرمودند  
مقامی دیگر دارند و شانی دیگر هیچ نفسی بمقام و رتبه  
آنان نرسد و عليك اليها الا بهی ع

و قوله العزيز رحمت بر دو قسم است خاصه و عامه روحانی  
و جسمانی رحمت عامه جسمانی وسعت رحمته بکلشی اما رحمت  
خاصه روحانی وجدانی رحمانی یختص برحمته من یشاء

مقام جسدی مظاهر مقدمه الهیه

عجز و غیره از عوارض میشود

و نیز از حضرت عبدالبها در مفاوضات است قوله العزيز  
مظاهر مقدمه عامه مقام است يك مقام جسدی و يك مقام<sup>نفسی</sup>  
ناطقه و يك مقام مظهریت کامله جلوه ربانی اما جسمانی  
ادراك اشياء نماید بقدر استطاعت عالم جسمانی لهذا در بعضی  
مواقع اظهار عجز نمودند مثلا خواب بودند و خیر نسمة الله  
بر من گذر نمود و مرا بیدار کرد و امریندا نمود و یا انکس  
حضرت مسیح در سن سی سال تعین شد و روح القدس  
حلول نمود و پیش ازین روح القدس در مسیح ظاهر نبود  
جمع این امور را جمع مقام جسدی ایشان است اما مقام ملکوتی



ایشان محیط بر جمیع اشیا است و واقف بر جمیع اسرار و عالم  
بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیا پیش از بعثت بعد از بعثت  
جمیع یکسان است .

### اجساد مظاهر مقدسه بقاء ندارد

و نیز از حضرت عید الیهام در مفاوضات است قوله العزیز  
مقام جسمانی محدث است چه مرکب از عناصر است و لا یسک  
برین است که هر ترکیبی را تحلیلی است ممکن نیست که ترکیب  
تفریق نشود . . . . . مقام جسدی البته متلاشی میشود . . . . . این مقام  
جسد مقام بشری است و متلاشی میشود . . . . . زیرا ترکیب عنصری  
است و آنچه از عناصر ترکیب میشود لابد تحلیل و تفریق  
میگردد .

### نفوس نیز محدث است

و نیز از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزیز و مقام  
ثانی مقام نفس ناطقه است که حقیقت انسانی است این نیز  
محدث است و مظاهر مقدسه در آن با جمیع نوع انسان مشترک  
ند هر چند اول دارد اما آخر ندارد بلکه مؤید بحیات  
ابدیه است .

بشروانبیاء وادیان و کتب مقدسه

همیشه بوده و خواهند بود

و از حضرت نقطه در رساله دلائل سبعة است قوله الاعلی  
از برای خلق او اولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل  
در فیض لازم آید و بعد از آنچه ممکن است در امکان از عدد خلق  
ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود  
و از حضرت بهاء الله در ایقان است قوله الاحلی لم یزل جود  
سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه  
فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه اقطار  
رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد کثرتا یقین نمائی که صنع  
او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود مخلق او از اول  
لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی  
نهایت خواهند بود و ابتدائی او را ندیده .

و از آن حضرت در تفسیر سوره الشمس است قوله الاعلی کما تری  
ان کل ملة من ملل الارض استضات بشمس من هذه الشمس  
المشرقات والذی انکرانه صار محروما عنها و قوله الاعظم الابهی  
این است که در جمیع اعهاد و ازمان انبیاء و اولیاء با قوت  
ریائی و قدرت صمدانی در میان نام ظاهر گشته و عقل سلیم  
هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آنرا دراک

نموده این باب هدایت رامند و انگار وازیرای ایسن  
شموس و انوار ابتدائی و انتهای تعقل نماید زیرا که فیضی  
اعظم ازین فیض کلیه نبود و رحمتی اکبر ازین رحمت متبسطه  
الهیة نخواهد بود و شکی نیست که اگر نریک آن عنایت  
و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا لیس  
ینزل ابواب رحمت حق بوجه کون و امکان مفتوح بود و لایزال  
امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیات و حقایق  
واعیان متراکم و مفیض خواهد بود این است سنت خدا من  
الازل الی الابد .

و از آنحضرت در لوحی است قوله الاعلی و اینکه سؤال شده  
بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین  
آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر در لیل بر عدم وجود  
نبوده و نیست نظر بطول مدت و انقلاب ارض باقی نمانده و  
ازین گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسمی  
که حال بین نام است نبوده و وقتی بود که اصلا رسم تحریر  
نبوده قسم دیگر معمول بود و اگر تفصیل او ذکر شود بطول  
انجامت ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتداء  
این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و همچنین این قواعد  
معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف  
السن در اراضی که بیابیل معروف است از بعد وقوع یافت

لذا آن ارض بیابیل نامیده شد اَیُّ تَبْلَبَّتْ فیها اللسان ای  
 اختلفت و بعد لسان سریانی ما بین نام معتبر بوده و کتب -  
 الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامیکه خلیل الرحمن از  
 افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آنحضرت حین  
 عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سعی عبرانیا و چون در عبور  
 خلیل الرحمن بآن تنطق فرموده لذا عبرانی نامیده شد  
 و کتب و صحف الهی بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی -  
 گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اول من تکلم به یعرب  
 بن قحطان و اول من کتب بالعربیہ مرام الطائی و اول من قال  
 الشعر حمیر بن بسا و بعد رسوم خطیة از قلمی بقلمی نقل  
 تا اینکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه نمائید بعد از  
 آدم چه قدر لسان و زبان و قواعد خطیة مختلف شده تا چه  
 رسد بقبل از آدم مقصود ازین بیانات آنکه لم یزل حق در علو  
 امتناع و سمارتفاع خود مقدس از ذکر ما سواه بوده و خواهد  
 بود خلق هم بود، مظاهر عز احدیه و مطالع قدسیه بانیه  
 در قرون الاولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت  
 فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی  
 اسماء را از کار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در -  
 آنحادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب  
 تواریخ و چه غیره و همچنین انقلاب بسیار شده که سبب

محو بعضی امور گشته و ازین مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوك دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب موجود است .

و از حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ افلاکیا است قوله العزیز  
 لان الجسمانيات آيات وانطباعات للروحانيات وأن كل سافل  
 صورةٌ ومثالٌ للعالي بل ان العلیویات والسفلیات والروحانیات  
 والجسمانیات و الجوهریات والعرضیات والکلیات والجزئیات <sup>ی</sup> <sup>لها</sup>  
 والمعانی والصور والمعانی وحقایق کلشی و ظواهرها -  
 وبواطنها کلها مرتبط بعضها مع بعض و متوافق و متطابق  
 على شاءن تجد القطرات على نظام البحور والذرات على  
 نمط الشموس بحسب قابليتها واستعداداتها لان الجزئیات  
 \* بالنسبة الى الحقایق والمكونات التوحیدیة اعظم منها فالکلیة -  
 والجزئیة فی الحقیقة امر اضافی و شاءن نسبی و الارحمة ربك  
 وسعت كلشی اذا فاعلم بان الهيته الجامعة لنظام الوجود  
 شاملة لكل موجود كلی او جزئی اما ظهوراً او بطناً سراً وعلانيةً  
 فكما ان الجزئیات غیر متناهیة من حيث الاعداد كذلك الكلیات  
 الجسمیة والحقایق العظیمة الكونیة خارجة عن حد الاعداد  
 والاحصاء وان مشارق التوحید ومطالع التفرید وشموس التقديس

\* بالنسبة لاعداد ونهاكلیات

تعالق و تنفذ است عن القيود العددية و ان العوالم الروحانية تنزهت عن الحدود و الحصرية و كذلك عوالم الوجود الجسمانية لا تحصيها العقول و الافهام و لا تحيط بها مدارك اولى العلم الاعلام و از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزيز اما حقيقت نبوت كه كلمة الله و مظهرت كامله است بدايتى نداشته و نهايتى ندارد .

و قوله المبين انسان عضو اعظم اينعالم است و اگر عضو اعظم درين هيكل نباشد البته هيكل ناقص است . . . . . زيرا در بين كائنات انسان جامع كمالات وجود است و مقصد از انسان فرد كامل است يعنى اول شخص عالم كه جامع كمالات معنويه و صوريه است كه در بين كائنات مثل آفتاب است . . . . اين مظهرت كامله از اول لا اول الى آخر لا آخر بوده .

و در سفرنامه امريكا است پرسيدند آيا بعد از دوربهاي بساز دوره ديگر خواهد بود فرمودند سلطنت خدايد اينست و نهايت ندارد و فيوضات او بي انتها است

و از آنحضرت در خطابي است قوله العزيز اهل امريك در - ازمنه قديمه از جهت شمال نزديك آسيا بودند يعنى خليجى فاصله است لهذا از آن جهت گویند عبور و مرور شده است و علائم ديگر نيز دلالت بر مراد و نمايد اما بمحلی كه صيبت نبوت نرسد آن نفوس معذورند در قرآن ميفرمايد و ما كنا

مَعْدِنِ بَيْنَ حَتَّى نَبِعَتْ رَسُولًا الْبَتَّةَ دَرَّانَ عَفْجَاتٍ نِيْزًا رَازِمْنَه  
قدیمه وقتی ندای الهی بلند گشته و لکن حال فرا مو ش شده  
است .

### مقام وحدت و کثرت مظاهر مقدسه و تفاوت مراتب

و نیز از حضرت بهاء الله د کتاب ایقان است قوله الاعلی جمیع  
انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف و باین  
اسماء موسوم اند نهایت بعضی د بعضی مراتب اشک ظهوراً  
و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا  
بعضهم علی بعضی . . . . و این مظاهر حق را د مقام مقرر  
است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و د ر این مقام اگر کل را  
بیک اسم موسوم و موصوف نمائی بآسی نیست چنانچه میفرماید  
لا نفرق بین احد من رسله . . . . این است اتحاد آن جواهر  
وجود و شمس غیر محد و د و معوق پس اگر یکی ازین مظاهر قدسیه  
بفرماید من رجوع کل انبیاء استم منک است . . . . باری  
این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک  
شجر روئیده اند فی الحقیقه فرنی ملحوظ نه . . . . و مقام دیگر  
تفصیل و عالم خلق و رتبه حد و ادات بشریه است .  
و از حضرت عبدالبهاء د رمفاوضات است قوله العزیز و لسی

اشراقش بتفاوت مانند آفتاب است مثلاً طلوعش در بیسج  
مسیح در نهایت اشراق و سطوع بود .

عصمت انبیاء و اولیاء چه ذاتیة  
وموهوبة و مقام یفعل مایشاء

نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله الاعلیٰ لیس  
لمطلع الامر شریک<sup>ک</sup> فی العصمة الكبرى انه لمظهر یفعل مایشاء  
فی ملکوت الانشاء قد خص الله هذا المقام لنفسه وما قدر  
لاحدٍ نصیب<sup>ک</sup> من هذا الشأن العظیم المنیع .  
وقوله الابهی طویب لمن اقربا لله و آیاته واعترف بانسه  
لا یسأل عما یفعل هذه کلمة قد جعلها اطرازا للعقاید واصلها  
و بها یقبل عمل العاملین اجعلوا هذه الکلمة نصب عیونکم  
لئلا تزلکم اشارات المعرضین لو یجعل<sup>ک</sup> ما حرم فی ازل الازل  
او بالعکس لیس لاحد ان یعرض علیه والذي توقف فی اقل<sup>من</sup>  
ان انه من المعتدین والذي ما فاز بهذ الاصل السنی والمقام  
الاعلیٰ تحرکه اریاح الشبهات وتقلبه مقالات المشرکین من  
فاز بهذ الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حیذا هذا المقام  
الابهی الذي یذکره زین کل لوح منیع کذلک یعلمکم ما یخلصکم<sup>لله</sup>  
عن الريب والحيرة وینجیکم فی الدنيا والاخرة انه هو الغفور  
الکریم



و در کتاب بدیع است قوله الاعلی قل یا ایها النائم علی فراش الشهوات والمسترضع عن ثدی الغفلة والجهل والهوی تناقض را در ساحت اقدس مظاهر مقدسه الهیه راه نبوده و نخواهد بود این تناقض در نفس خلق است نه در امر حق پذیر قول اینعبد را و نفس خود را از ثقل حمل این اشارات و کلمات نجات ده تا خفیف شده بهوای قدس روحانی پرواز نمائی و بمقدس از تحدیدات بشریه وارد شوی تا آنساحت را — مقدس از ذکر تناقض و انبساط و انقلاب و اختلاف و محاربه و مکالمه و مجادله و اشاره کماله یابی چه که آنمقراطهر از استقامت اضدادیه خلق نشده و از عناصر اربعه مختلفه بوجود نیامده از عنصر روح ظاهر شده هوایش عین نار و نارش نفس هوا و مائش صرف تراب کل متحدند من غیر تغییسه و اختلاف رطبش عین بیوست و بیوستش عین بروت و بروتش حقیقت حرارت و ازین حرارت حرکت مافی الوجود خلق لولا الحرلم تکن الحرکه والحرارة هی الفاعل وانما الحرکه هی الفعل ولكن امثال آن نفوس که از طین حرص و نار کبر و هوا و نفس و ماء غفلت خلق شده اند البتہ بآنمقراطه من اطهر که مقدس از عرفان کل من فی العلك بوده و خواهد بود نتوانند تقرب جست

و از حضرت عبدالبهاء خطاب باآقا میرزا غلامحسین در بنجاب

قوله العزيز هو الله ای بنده الهی سئوال از عصمت انبیاء  
سلف نموده بودی مظاهر مقدسه ماینطق عن الهوی ان  
هو الا وحی یوحى دستند و مظهر و یحذركم الله نفسه بل نفس  
نفس الله القائمة باللسن دستند منزله از اذراك ما دون انك  
و مقدس از اوهام اهل شبهات و ظنون مراجعت بنصوص  
الهیة نمائید بتسریح ذكر عصمت کبری در حقشان میفرمایند  
چه در آیات حضرت اعلی و چه در آیات بینات جمال الهی  
از جمله زیارت سید الشهداء علیه التحیة و الثناء و اما قضیه  
آدم عسی آدم و ماتقدم من ذنبك و ماتاء <sup>ذریع</sup> خیر این مقام حسناء  
الابرار سیئات المعربین است و وجودك لا یقام به ذنب همس  
در رخ آینه نمودار و غیور موهوم در دیده باعث اقدار حضرت  
اعلی میفرماید طلب قرب تو از برای من مانند شرك دیگران  
است حال معاذ الله میتوان گفت که طلب قرب الهی ذنسب  
و شرك است لهذا مظاهر مقدسه مظهر عصمت کبری نیستند  
استغفر الله عن ذلك مقدم اند و محفوظ و مقدس اند و همون  
و از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزيز باری میفرماید که  
مدالغ امر مظهر یفعلی ما یشاء است و این مقام مختص بذات  
مقدس است و ما دون را نسبی ازین کمال ذاتی نه یعنی  
مناظر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان  
عبارت عین حقیقت است و مطابق واقع آنان در ظل شریعت

سابق نیستند آنچه گویند قول حق است و آنچه مجسری دارند عمل صدق هیچ مؤمنی را حق اعتراضه باید درین مقام تسلیم محض بود زیرا مظهر ظهور بحکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی از نفوس با سرار خفیه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حق پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل مایشاء است چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحاش کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدس و میرا و همچنین طیب حاذق در معالجه مریض یفعل مایشاء است و مریض را حق اعتراضه آنچه طیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کل او را مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرید شمرند البته طیب بمعالجاتی منافی تصور سائرین برک از حال از نفوس بی بهره از حکمت و طب اعتراض جائز است لا والله... همچنین سرکار جنود... و ناخدای کشتی... و مریض حقیقی چون شخص کامل است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است... اما نفوس دیگر که در ظل مظهر

کلی هستند آنان در تحت حکم شریعة الله هستند بقدر سر  
موی آنانرا تجاوز از شریعت جائز نه باین جمیع اعمال و -  
افعال را تطبیق بشریعة الله کنند و اگر تجاوز نمایند عند الله  
مسئول و مؤاخذ گردند البته آنان را از یفعل مایشاء بهره  
و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص بمظهر کلی دارد مثلاً  
حضرت مسیح روحی له الفداء مظهر یفعل مایشاء بود و لکن  
حراریون رانصیبی ازین مقام نبود .

و قوله الحکیم هر خطاب الهی که از روی عتاب است ولو بیظا هر  
بانبیا است ولی بحقیقت آن خطاب توجه بامت دارد و حکمتش  
محض شفقت است تا امت افسرده و دلگیر نشوند و خطاب  
و عتاب گران نیاید . . . . . در قرآن خطاب بحضرت محمد  
میفرماید انا فتحناک فتحا مبینا لیغفرک الله ما تقدم من  
ذنبک و ما تاخر . . . . . حال این خطاب هر چند بیظا هر  
بحضرت محمد بود و لکن فی الحقیقه این خطاب بعموم امت  
. . . . . چه بسیار که انبیای الهی و مظاهر ظهور کلی در -  
مناجات اعتراف بقصور و گناه نموده اند این من باب تعلیم  
بسائر نفوس است . . . . . در انجیل میفرماید که شخصی  
بحضور حضرت مسیح آمد عرض کرد ای معلم نیکوکار حضرت  
فرمودند چرا مرا نیکوکار گفتی زیرا نیکوکاری است در آن -  
خدا است . . . . . بلکه مراد تعلیم خضوع و خشوع و خجلت

و شرمساری بآن شخص مخاطب بود .

و قوله العزيز و این گناه در حضرت آدم بالنسبه بمراتب است  
هرچند ازین تعلق نتایج کلیه حاصل ولی تعلق عالم ناسوتی  
بالنسبه بتعلق عالم روحانی لاهوتی گناه شمرده گردید  
و حسنات الابرار سیئات المقربین ثابت شود مانند بقوای  
جسمانی که بالنسبه بقوای روحانی قاصر است بلکه این قوه  
بالنسبه بآن قوه ضعف محض شمرده گردید و همچنین حیات  
جسمانی بالنسبه بوجود ملکوتی و حیات ابدی صامت شمرده  
شود .

و قوله الجلیل بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه  
و عصمت صفاتی و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی  
و علم صفاتی عصمت ذاتیه مختص بظاهر کلی است زیرا عصمت  
لزوم ذاتی او است . . . اگر تصور از فکاک و عصمت کبری  
از مظاهر کلیه گردید آن مظهر کلی نیست و از کمال ذاتی  
ساقط اما عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیئی نه بلکه پرتو موهبت  
عصمت است . . . مثلا بسیاری از نفوس مقدسه مطلقاً  
عصمت کبری نبودند ولی در ظل حفظ و حمایت الهیه از خطا  
محفوظ و مصون بودند . . . زیرا واسطه فیض بین حقیق  
و خلق بودند پس عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیه و عصمت  
صفاتی موهوب هر نفس مقدسه .

و فرله العزيز زيرا عبد آستان متد من منصوص و مسلم و د رطل  
صون و حمايت و حفظ و حراست و در تحت سایه عفت و عصمت  
است یعنی جمال قدم روحی له الفداء چون منصوص فرمودند  
از سهو و خطا حفظ میفرمایند زیرا سهو و خطای او سهو و  
خطای کل است و باین سهو و خطا میثاق الهی یکی معدوم  
و مهدوم گردد .

فی حدیث علی عم للحسن و ابك علی خطیئتک قال بعض  
اهل التحقیق و هذا لا یستقیم علی ظاهره علی قواعد الامامة  
القائلین بالعصمة وقد ورد مثله كثيرا فی الادعیه المرویه  
عن ائمتنا وقد ورد فی النافی فی باب الاستنفار عن الصادق  
ان رسول الله كان یغوب الی الله عز وجل کل یوم سیحین  
مرة و امثال ذلك من طریق الخاصة و العامة کثیرم قال  
و احسن ما تنمحل به الشبهة ما افاده الفاضل الجلیل  
یہاء الدین علی بن عیسی الاریلی فی کتاب کشف الغمة قال  
ان الانبیاء و الائمة عم تكون اوقاتهم مستغرقة بذکر الله  
تعالی و قلوبهم مشغولة و خاطرهم متعلقة بالملاء الاعلی و هم  
ایدا بالمراقبة كما قال عم عبد الله کانک تراه فان لم تکره  
فانه یراک فهم ایدا متوجهون الیه و مقبلون بکلیتهم الیه  
فتمسوا انحطوا عن تلك المرتبة العلیة و المنزلة الرفیعة الی  
الاشتیاق بالماکل و المشرب و التفرغ الی النکاح و غیره من  
المنهات عدوها خطیئة فاستغفروا منه اما ترى الی بعض  
بیت ایناء دنیا لو تعد ماکل و یشرب و ینکح و لو یعلم انه  
یمرأى من سیده و مالکة یعدّه ذنباً فما ظنک بسید السادات

وما لك الملاك والى هذا اشار بقوله انه ليغيبان على قلبى  
وانى استغفر النهار سبعين مرة فاستغفر الله فى اليوم والليلة  
مائة مرة و قوله حسنة الابرار سيئات المقربين . . . . .  
فى حديث الائمة عم فان اعيانا شئى تلمقنا بدم ربح القدس  
مجمع البحرين

در قرآن است قوله جل وعز وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان  
لهم الخيرة سبحانه الله وتعالى عما يشركون وقوله وما كان  
لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون  
لهم الخيرة من امرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضل  
ضلالا مبينا .

يجز مظاهر عصمت همه مورث

تغييرانك

واز حضرت بهاء الله در لوح عدل است قوله الاعلى قل ان  
الاسماء هى بمنزلة الاثواب نزين بهامسسن نشاء من عباكنا  
المريدين و ننزع عن نشاء امرا من لكنا وانا الممتد بالحاكم  
العليم و مانشاور عباكنا فى الانتزاع كما ماشاورناهم حين  
الاعطاء كذلك فاعرف امر ربك وكن على يقين مبين

و در لوح خطاب بنصير است قوله الاعلى و حال آنكه نقطه اولى  
مظهر قبلم جميع اين اذكار را از بيان محو فرموده و جز ذكر  
مرايا چيزى مشاهده نشده و نخواهد شد و آنها مخصوص  
و محدود نبوده بشاءنى كه ميفرمايد<sup>لى</sup> فانبعث فى كل سنسة

مرآتا و فی کل شهر مرآتا یل فی کل یوم مرآتا و فی کل حیسن  
فاظهر مرآتا لتحکیم نفعک و این فضل کمرایا موجود مادامی  
که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از آن حراف  
کل مفقود و غیر مذکور تالله الیم مرایا محتجب مانده اند که سهل  
است بلکه طوریون منصعق شدند . . . . الیم اگر کل من  
فی السموات و الارض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعه منیعه  
ممتنعه گردند و بعبادت اولین و آخرین قیام نمایند و اتمل  
من حین کربن امریدیع توقف نمایند عند الله لاشئی محض  
مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند .

برای حضرت رسول کرمقام عصمت شریک و نظیر

نیوک و جهال شیعه از طریق منحرف

شدند

و از حضرت نقطه ک رصحیفة العد لیه است قوله الاعلی و اصل  
ایقان بمعانی و اذعان بکل مقامات آن اقرار بمحمد بن  
عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است بآنکه  
ان اول مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل  
فرموده است او را از برای قیام بمقام خود در اداء و قضاء  
و بداء و امضاء و مثل آن در عالم کدر علم خداوند و شبه آن در  
ابداع و اختراع ممکن نیست . . . . صرف هویت و آیت



احدیت است که دلالت میکند <sup>بیتفسه</sup> لنفسه لله الاحد الفرد الذی  
لا اله الا هو راز برای احدی نصیبی ندارد معرفت آن شمس ازل  
نیست . . . . . و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام  
نزد آن سید اکبر ذکری ندارند و همه عبید محض و آیات رئیسه  
هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار .

و از حضرت بی‌الله در لوحی است قوله الاعلی یا محمد اعمال  
و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده و مکر  
نموده و رازل ایام که باسم سیدانام متمسک بودند در هر دم  
نصری ظاهر و فتوحی با هر دو چون از مولای حقیقی و نور الهی  
و توحید معنوی گذشتند در بظاهر کلمه او تمسک جستند  
قدرت بضعف و عزت بذلت و جرئت بخوف تبدیل شد تا آنکه  
امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و بینمائید از برای نقطه  
توحید شریکهای متعدد ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه  
را که در یوم قیام حائل شد مابین آنحزب و عرفان حق جل  
جلاله امید آنکه از بعد خرد را از ادهام و ظنون حفظ نمایند  
و بتوحید حقیقی فائز شوند هیکل ظهور فائم مقام حق بوده  
و هست او است مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر  
از برای او شبیهی و مثلی باشد کیفی مثبت تقدیس ذات  
تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل فکر فیما انزلنا  
بالحق و کن من العارفين

و قوله تعالى هو المشرق من افق سماء البيان يا محمد تبسل  
هاشم و رعلت اعراض و اعتراض و ضغينه و بغضاء و بغى و فحشاء  
و خسران حزب قبل تفکر نما چه اگر نفسى بسبب و علت  
آن آنگاه شود از صراط مستقيم تلفزك بارى بعضى قصص  
و اسماء آن نفوس را از افق اعلى محرم نمود و يشقاوت  
كبرى مبتلا كرد راستى ميگويم امروز روزى است بزرگ و فضلش  
بى منتهى هر نفسى قصه ورون در لجه<sup>۱</sup> احديه نمايت يابيد  
قلب را از قصص اولى و القاب كبرى مطهر سازد . . . . .

حال ملاحظه نما امر در چه مقام و شيعه در چه مقام ياسم  
وصايت بر عالم افتخار مينمودند و حال آنكه همان افتخار  
و غرور مندى شد حائل ما بين حق و باطل<sup>۲</sup> ايشان را تسرب  
الى الله محرم ساخت .

و در لوحى ديگر است قوله الاحلى كما هم علماء بعيوب اعمال  
واقوال خود ملتفت ميشدند . . . . . سالها آن نفوس بشرك  
خفى و جلى مشغول بودند و ابدا ادراك آن نمينمودند  
نفوسى كه بكمده از كلمات رسول الله خلق شده اند آن -  
نفوس را شبه آنحضرت بلكه فوق آنحضرت ميدانسته اند بلى  
بظاهر بعضى اقرار نمينمودند و لكن از بيانات و عبارات آن  
نفوس اين مطالب واضح و مبرهن است عصمت كبرى كس  
منصوص بنش حق است از جهل و نادانى در مان و نش

ذکر مینمودند که جعلوا بذلك شركاء من دون ان يعرفوا  
الا انهم من الجاهلین مقام عصمت کبری مقام یفعل ما یشاء بوده  
و در آن ساحت ذکر خطا نبوده و نیست آنچه از مطلع غیب  
و مشرق وحی ظاهر میشود حق بوده و خواهد بود و دون آن  
در این مقام مذکور نه چه گمب اگر بقدر انعمه از آنچه امر  
نموده تجاوز نمایند یحیط اعمالهم فی الحین ان ربك -  
هو الناطق الامین .

و در لوحی خطاب بعلی قیل اکبر ایادی قوله الاعلی حزب  
قیل عدد اسم جواد ارباب از برای خود ترتیب داده مع ذلك  
خود را موحد میشمردند

و قوله العظیم هو العظیم ذو الفضل العمیم نیا عظیم میفرماید  
یا حزب الله بمثابه حزب شیعه خود را مبتلی منمائید و از انوار  
نیر توحید خود را محروم سازید از برای سینه بطحاء روح -  
ما سواء فداء هرنفسی شریک و یا شبیه قرار دهد او از نور  
توحید حقیقی محروم ائمه صلوات الله علیهم بکلمه او خلقت  
شده اند و از بحر فضل از خلق قسمت و نصیب برداشتند یشهد  
بذلك ام الكتاب فی المآب انه هو العزیز الوهاب

و در لوح اشراقات قوله الاعلی مقصود آنکه کل یقین میبین  
بدانند که خاتم انبیاء روح ما سواء فداء در مقام خود شبه و  
مثل و شریک نداشته اولیا صلوات الله علیهم بکلمه او خلقت

شده اند ایشان بعد از و اعلم و افضل عباد بوده اند و در  
منتهی رتبه عبودیت قائم تقدیس ذات الهی از شبهه و مثل  
و تنزیه کینونتش از شریک و شبهه بآنحضرت ثابت و ظاهر  
این است مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبیل  
ازینمقام گماهو حقه محرم و ممنوع حضرت نقطه روح ما سواه  
فداه میفرماید اگر حضرت خاتم بکلمه ولایت نطق نمیفرمود  
ولایت خلق نمیشد حزب قیل مشرک بودند و خود را موحّد  
میشمردند اجهل عبادند و خود را افضل میدانستند از -  
جزای آن نفوس غافله دریم جزاء عقاید و مراتب و مقامات  
ایشان نزد هر بصیر و خبیری واضح و معلوم گشت از حق  
بطلب عباد این ظهور را از ظنون و اوهام حزب قیل حفظ  
فرماید و از اشارات انوار آفتاب توحید حقیقی محروم -  
نسازد

و در لوحی بارسال خادم الله خطاب بورتقاء است اینکه در -  
باره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کل البهائم مرفوع  
داشتید که در نزد بعضی از احباب در مراتب و مقامات ایشان  
صحبتهای میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است  
و رتبه رسالت بایشان معروض شد و قبول ننمودند آیا این  
اقوال ماخذی دارد یا از اوهام افهام است البته از اوهام  
افهام بوده و هست این فقره حینسی که تلقاً وجه عرض شد

جمال قدم مدتی در بیان توقف فرمودند بکمال تأسف میگویم  
 اولیای الهی نباید تکلم نمایند آنچه که از انصاف بعید است  
 فخر احمد در آن است که بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل  
 امانت گشت این مقام بسیار عظیم است یکفیه ورب العالمین  
 جمیع برزوات و ظهورات و ولایت و اوتاد و اقطاب و نقیاء و  
 نجیاء آنچه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد بکلمه انحصار  
 ظاهر شده و بمقامات عالیه فائز گشته اند بعضی از عرفا هم  
 گفته اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست  
 کرده اند و خود را از اهل آن دانسته اند لعمر الله در  
 ساحت حق از بعضی پستترند عارفی انصافی گفته مقام نبوت  
 مقام نبی است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آن است ثانی را مقام  
 اولیاء و اول را مقام انبیاء دانسته این بی بصری حقیقت  
 اینقدر ادراک ننموده که نبیاء انبیاء بعد از مکاشفه و مشاهده  
 بودند بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت ان بوده  
 بهم ظهر کل امر حکیم و کل سر عظیم معدن نبوت و ولایت  
 انبیاء بوده اند و بکلمه انبیاء اولیاء در ارضی ظاهر باری اکثری  
 از عباد یهوی نطق نموده و مینمایند . . . . حضرت احمد  
 و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و یاخبر نظر  
 بجزب قلوب بعضی بیانات فرموده اند و مقصود تقرب —  
 نام بوده که شاید بکلمه حق فائز شوند چنانچه فائز

شدند نفوس که اول بشریعه الهی وارد گشتند آنحزب بوده  
و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی  
که بان متمسک بوده اند هتینالهم انتهى .  
و در لوحی دیگر قوله الاعلی در ایام طفولیت روزی از روزها  
تصد ملاقات جدّة غصن اعظم را نمودیم در ایامی که ضلع  
مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده بعد از ورود مشاهده شد  
شخصی با عمامه کبیر نشسته و نفسی هم با او بوده از خلف  
حجاب مخروص ورته مومنة مقدّمة تحقیق مینمود از جمله  
ذکر نمود باید بدانیم و بفهمیم که جبرئیل بالاتر است  
یا قنبر امیرالمومنین اینمظلوم یا اینکه بیابوغ ظاهر نرسیده -  
بود بسیار تعجب نمود از عقل آند و غافل باری شخص مذکور  
بخیال خود امثال این بیان را از محارف میسمرک و یگنان  
خود باعلی مقام عرفان ارتقاء نموده غافل از آنکه از عبده  
اسماء كى الله مذکور و محسوب بعد از توقف چند دقیقه  
این مظلوم ذکر نمود اگر جبرئیل آن است که در کتابمبین  
میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبك آقای قنبر هم در  
آنمقام نبوده و هنگامی که توجه بارض تم نمودیم همین  
شخص در آن ارض موجود مکرر ازین کلمات در چند مقام  
ازواصغاشد از جمله یومى ذکر نمود باید بدانیم سلمان  
یا لا تراست یا عباس آیا از برای این گفتگوچه ثمر و اثری

ملاحظه نمودند و حاصل این ذکر چیست مفصود آنکه  
 حزب الله بدانند که آن قوم عبده اوهام بودند و باینجهت  
 از عرفان حق جل جلاله در ایام ظهور محرم گشتند رجا آنکه  
 امثال این امور درین ظهور ظاهر نشود خلق را خلق دانند .

و اذا كان لامعنى للنبوة الاتكامل الناقصين فى القوة .  
 النظرية والقوه العظيمة وراينا ان هذا الاثر حصل بمقام  
 محمد صلى الله عليه وسلم اكرم مآ ظهر بسبب مقام موسى و  
 عيسى عليهما و على نبينا افضل السالوة السلام علمنا انه سيد  
 الانبياء و تدوة الاصفياء كشكول شيخ بهائى

### مقام علم مظاهر الهیه

و از حضرت عبدالمبهدر کتاب مفاوضات است قوله العزيز  
 حقائق مقدسه مظاهر کلیة الهیه چون محیط بر کائنات من  
 حيث الذات والصفات اند و فائق و واجد حقائق موجوده و  
 متحقق بجمیع اشیا لهذا علم آنان علم الهی است نه  
 اکتسابی یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی . . .  
 لهذا شرایعی تاسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم  
 انسانی است زیرا شریعت روابط ضروریه است که منبعث  
 از حقائق کائنات است . . . انبیاء الهی مظاهر کلیة اطباء  
 حاذق اند و عالم امکان مانند سیکل بشری و شرایع الهیه  
 و اوعلاج پس طبیب باید که مطلع و واقف بر جمیع اعضا و اجزا

و طبیعتاً احوال مریض باشد . . . . . فی الحقیقه حکیم دوارا  
از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند . . . . . پس شریعت  
روابط ضروریه است که منبعث از حقیقت کائنات است و مظاهر  
کلیه الهیه چون مطلع باسرار کائنات اند لهذا واقف  
بآن روابط ضروریه و آن را شریعة الله قرار دهنده و قوله  
العزیز جواب پرسش ثانی پرسیدان که پیغمبران را از کتب  
و صحف مقصود معانی است نه الفاظ و مراد حقیقت است  
نه مجاز ماده است نه صورت گوهر است نه صدق ف آن حقیقت  
معانی کلیه که رهبر پیغمبران است یکی است و آن دستور  
العمل کل لهذا فی الحقیقه هر پیغمبری بر اسرار جمیع  
پیغمبران مطلع و لو بظاهر کتاب او را ندیده و سخن او را  
نشنیده و آئین جسمانی او را نستجیده زیرا روش و سلوک و  
اسرار و حقائق و آئین روحانی کل یکی است .

انبیاء طبق ظاهر احوال حکم مینمودند

و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ سلمان است  
قوله الاعلی ای سلمان لم یزل حق بظاهر بین نام حکم  
نرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه  
بظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه مثلاً ملاحظه نمائید  
حال مومن و مؤحد است . . . . . در این مقام کل اوصاف در



حق او جاری و صادق است . . . و کل آن اوصاف را جمع میشود  
بآن تجلی . . . درین مقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حق  
اعراض نموده . . . و بعد از اعراض آن تجلی . . . بمقرخون  
بازگشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست .

همه مظاهر مقدسه مورد ستم انام خصوصاً ملاها

شدند

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی  
و در همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی بحر  
احدیة علمای عصر بوده اند که زمام آن مردم در کف کفایت  
ایشان بود و ایشان هم بعضی <sup>نظر</sup> بحب ریاست و بعضی از عدم علم  
معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه همه انبیاء باذن و اجازه  
علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزّت —  
پرواز نمودند چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر  
بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد . . . این است  
که در جمیع کتب سماویة ذکر احوال علمای هر عصر شده .  
و در لوحی است قوله الاعلی در جمیع اعصار اینگونه صد ما<sup>ت</sup>  
و بلا یا از برای عاشقان جمال ذوالجلال بوده و خواهد بود  
و در وقتی نبوده که این ظهورات عزاحدیة در عالم ملکة —  
ظاهر شده باشند و اینگونه صدمات و بلا یا و محن نبوده .

و در دعا، بدعوه محیی الانام توله الاعلی الی متی یا الهی  
تر کنتی بین هولاء الذین کفروا بنعمتک و جاحد و ابآ یاتک و  
انکروا حقک و اعترضوا علیک و عرضوا عنک خلصتی یا الهی  
بفضلک و رحمتک ثم اظهر ما وعدتتی به قبل خلق السموات  
والارض .

و پس از آنکه یسوع این بفرمود فرمود شما خود نیستید که مرا  
اختیار نموده اید بلکه من شما را اختیار نمودم تا شاگردان  
من باشید پس هر گاه جهان شما را دشمن بداند حقا که -  
شما شاگردان من خواهید بود زیرا که جهان همیشه دشمنان  
بندگان خدمتگاران خدای بوده بیاید آورد پیغمبران پاک را  
که ایشانرا جهان بقتل رسانده چنانچه در ایام ایلیا اتفاق  
افتاد چون ایزابل نه هزار پیغمبر را بقتل رسانید حتی آنکه  
بامشقت نجات یافت ایلیای مسکین و هفت هزار از فرزندان  
پیغمبران که پنهان کرده بود ایشانرا سر دار لشکر احافریاک  
از جهان بد کردار که خدا ایرا نمیشناسد ۰۰۰ پس هر گاه  
بینید که جهان خوار دارک شما را کلام شما را پس غمگین  
شوید بلکه تامل کنید که چگونه خدا ایرا دارک از شما بزرگتر  
است خوار شمرده او را جهان حتی اینکه حکمت او را -  
جهالت شمرده پس چون خدای با جهان مدارا بصیر نماید  
پس چرا غمگین میشوید انجیل بر نایا فصل ۱۸

انبیاء و تقسم انک مستقل و غیر مستقل

و نیز از حضرت عبد الیهان در کتاب مفاوضات است توله العیین

کلیه انبیاء برک و قسم اند قسمی نبی با استقلال اند و متبوع  
 و قسمی دیگر غیر مستقل و تابع انبیای مستقله اصحاب  
 شریعت اند و مؤسسین دور جدید که از ظهور آنان عالم  
 خلعت جدید پوشید و تاسیس دین جدید شود و کتاب  
 جدید نازل گردد و بدون واسطه اقتباس فیض از حقیقت  
 الوهیت نمایند نورانیتشان ذاتیه است مانند آفتاب که  
 بذاته لذاته روشن است و روشنائی از لوازم ذاتیه آن —  
 مقتبس از کوكب دیگر نیست اینمطالع صبح احدیت عنیبع  
 فیض اند و آینه ذات حقیقت و قسمی دیگر از انبیاء تابع  
 اند و مروج زیرا فرع اند نه مستقل اقتباس فیض از انبیای  
 مستقله نمایند و استفاده نور هدایت از نبوت کلیه کنند مانند  
 ماه که بذاته لذاته روشن و ساطع و لی اقتباس انوار از آفتاب  
 نماید آنمظاهر نبوت کلیه که با استقلال اشراق نموده اند  
 مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی حضرت مسیح و حضرت  
 محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک و اما قسم ثانی که  
 تابع و مروج اند سلیمان داود و اشعیا و ارمیا و حزقیا .

### انبیاء مستقل دیگر

از حضرت یهها الله در لوحی است قوله الاعلی یا بهرام  
 از حضرت زردشت سؤال نمودی او من عند الله و بهدایت

خلق مامور نار محبت بر افروخته ینداوست بانار محبت  
 الہی و کتاب اوامر و احکام ربانی آمد و لکن حزب غافل مقامش  
 را ندانستند و ظہور شر را نشناختند حزب شیعہ نظر  
 بغفلت و نادانی رد فرمودند .

و در اثری دیگر خطاب باقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی -

قوله الاعلیٰ قسی شده کہ مردم روزگار باعتساف انسر گرفته اند

و از انصاف در گریز ظہور کہ حق جل جلالہ را یکمال بزرگی یاد

نموده و گواہی بر آگاہی او داده و بر تقدیس و تنزیس

دانش عن الاشباه والامثال اعتراف نموده گاہ او را آفتاب

پرست و گاہ آتش پرست نامیده اند چه مظاهر و مطالب

بزرگ را کہ از مقاماتشان و از عنایاتشان محروم بلکه نعوذ باللہ

بسبب و لعن ناطق یکی از پیغمبران بزرگ کہ او را الیوم جہال

عجم رد مینمایند باین کلمہ علیا ناطق بوندہ میفرمایند

آفتاب جرمی است مدور و منیر سزاوار آن نبوده و نیست کہ او را

الہ نامند و یزدان گویند حضرت یزدانی کسی است کہ

آگاہی او را ادراک نکند و علوم عالم او را محدود نسازد و -

چگونگی او را کسی ندانسته و نمیداند و نخواهد دانست

ملاحظہ نمائید بلسان فصیح بلیغ شہادت داده بر آنچه الیوم

حق بآن ناطق است معذک اسم مومن نزد این ہمچ رعاع

مذکور نہ تاچہ رسد بمقامات علیا و در مقام دیگر آنحضرت

میدرماند هست از هستی او ظاهر و هویدا و اگر یزدان نباشد هیچ يك از آفرینش راهستی نه و بخلعت وجود مزین نه -  
اعاذنا الله و ایاکم من شر الذین انکروا حق الله و اولیاءه و -  
اعرضوا عن افق شهدت له کتب الله المهیمن القیوم .

و از حضرت عبدالبها است قوله العزیزاما سؤال ثالث  
که ظهور حضرت زردشت آیا پیش از حضرت موسی بود و یا بعد  
حضرت زردشت از پیغمبرانی بود که بعد از حضرت موسی  
مبعوث شدند و این بنصوص تاریخ نیز مشهور است .

و در خطابه از آن حضرت در رمله اسکندریه است قوله  
المبین از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود . . . .  
اگر حضرت زردشت نبود ایران محو و نابود شده بود . . . .  
حضرت زردشت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل رس ذکر  
شد و بزرگواری حضرت مثل آفتاب است تایوم جمال مبارک -  
بزرگواری حضرت زردشت مستور بود و بعد جمال مبارک  
اسم حضرت را بلند نمود .

و قوله العزیز حضرت زردشت نیز سفری باینند یار فرمودند  
و با بعضی از انبیای بنی اسرائیل ملاقات نمودند .  
و خطاب ببهائیان با کلمه است قوله الکریم هو الله ایعاکفان  
کوی دوست ایعاشقان روی دوست تفقازیا جمیعات تابع رود  
ارس است که در قرآن اصحاب رس تعبیر شده جمعی از -

انبیاء در زمان قدیم که خبرشان منقطع شده در آن اقلیم  
مبعوت شدند و عالم انسانی را بنفحات رحمانی معطر  
نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلیٰ روحی فداه  
بچهره یق سرگون و در آنجا مسجون گشتند حافظ شیرازی  
رائحه بمشامش رسیده و این غزل را گفت ای صبا گریگذاری  
بر ساحل رونا رس بوسه زن برخاک آنوای و مشکین کن نفس  
و حضرت زردشت نیز مدتی در آن صفحات سیرو حرکت -  
میفروند و کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور همین  
تفقا زاست و ایرانیان را اعتقاد چنان که اشیانه سیدع است  
و لانه عنقاء شرق .

و در خطاب بیهمن است قوله العزیز در خصوص نامهای  
پیغمبران سؤال فرموده بودید که با وجود کثرت انبیاء در  
قرآن محدودی دلیل عبارت از بیست و هشت نفر مذکور حتی حضرت  
مه آباء و زردشت مذکور نه و حکمت این چه چیز است -  
بدانکه در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر مذکور ولی  
فی الحقیقه کل مرموز را از برای مظاهر مقدسه و مقام  
است مقام توحید و مقام تحدید در مقام توحید حقیقت  
واحد هستند در این مقام میفرماید لا نفرق بین احد من رسله  
مثلث مثل شمس است هر چند مطالع و مشارق متعدد است  
و لکن شمس واحد است که مشرق و لائح از کل است در

اینمقام ذکر هر يك از انبياء و ذکر كل است نام احمد نام جمله انبياست و مقام دیگر مقام تحدید است و آن کسب مراتب و شئون مظاهر مقدسه است در اینمقام میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض مثل اینمقام مثل بروج است که آفتاب را در هر يك از آن تائری خاص و درجاتی از حرارت مختلف است چنانکه آفتاب را در بروج است نهایت حرارت - حاصل و در بروج لو و حوت حرارت معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی انبياء عبارت از ذکر كل است در اینمقام چیزی بخاطر است که مادام چنین است چرا کفایت بذکر يك نفس از انبياء نشد و بس حکمت ذکر بیست و هشت چه چیز است این معلوم است که نظر بحکمتهای بالغه الهی در زمان ختمی مآب روحی له الفداء و توقعاتی دست میداد و بمقتضای وقت و اقتضای حال و توقعات پیغمبران سلف نازل میشد و بیان - میگشت لهذا ذکر بعضی از پیغمبران و توقعات ایامشان نظر بحکمت بالغه در قرآن عظیم شد و چون مقام نبوت مقام افاضه و استفاضه است و در عالم خارج مثال مجسمه شکر کوب قمر مکرم است و ماه را در دور فلکی بیست و هشت خانه محقق اما حضرت مه آباک و حضرت زردشت در قرآن تلویحا مذکورند و نفسی تا بحال پی نبرده چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده و این رسرود ارس است و این پیغمبران نیشان

متعدد بودند از جمله حضرت مه آباد و حضرت زردشت

• بود

وقوله العزيز اما از جهت انديان سائره در نصوص  
بها، الله و كتب احباء، مثل كتاب ميرزا ابوالفضل ذكر  
حضرت زردشت و حضرت بودا و برهما و كانفوش مصحح  
است و همچنين در مكاتيب من در يد ايت اساس حضرت  
زردشت و حضرت بودا بسيار موافق بود ولي بعنه تحريف  
و تخيير يافت و در مفاوضات قوله العزيز بوده نيز تا سيس  
دين جديد كونفوش جديد سلوك و اخلاق قديم نمود . . .  
موسس اين دين شخص نفيس بود تا سيس و حدانيت الهيه  
نمود ولي من بعد بتدريج اساساً <sup>بکلی</sup> از میان رفت . . .  
تا آنکه <sup>منتهی</sup> به عبارات صور و تماثيل گردید .

و در ضمن خطابه بنيويورك قوله الجليل در جميع كتب  
مقدسه بشاراتی است . . . . در تورات . . . . در انجيل  
. . . در قران . . . . در زند اوستا . . . در کتاب بودا

---

تمام انبياء غير از چهارتن که هود و صالح و اسمعيل و محمدند  
از ملل غير عرب بودند ضحی الاسلام



## ادوار و اکوار

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی  
در هر دور از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهور فطرت‌های  
بن‌سایع خود خلق جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین  
چه از آیات عز آفاتیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده  
رحمت خمخانه عز احدیتش محروم نمانند .  
و در کتاب عهدی است قوله الاعز امروز روزی است بزرگ  
و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و  
میشود .

و نیز از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاد و ضرات است قوله -  
العزیز و همچنین هر یک از مظاهر ظهور الهیه را دوری است  
زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و جاری است  
چون دور او بظهور مظهر جدید منتهی شود دوره جدید  
ابتدا گردن و برین منوال دورها این و منتهی گردن و تجدد  
یابد تا یک دوره کلیه در عالم وجود بانتهارسند و حوانات کلیه  
و وقایع عظیمه واقع شود که بکلی خبر و اثر از پیش نماند پس  
دور جدید کلی در عالم وجود آغاز نماید . . . باری دوره  
کلی عالم وجود را گوئیم آن عبارت است از مدتی مدیده و  
قرون و اعصاری بیحد و شمار و در آن دوره مظاهر ظهور

جلوه بساحت شهوه نمایند تا ظهور کلی عظیمی آفاق را مرکز  
اشراق نماید و ظهور او سبب بلوغ عالم گردد دوره او -  
امتدادش بسیار است مظاهری در ظل او بعد مبعوث گردند  
و بحسب اقتضای زمان تجدید بعضی احکام که متعلق -  
بجسمانیات و معاملات است نمایند ولی در ظل او هستند  
مادر دوره هستیم که یدایتش آدم و ظهور کلیه اش جمال -  
مبارک .

ظهور اعظم و آئین اکرم دریندور فقط حضرت  
بها الله و تعالی میباشند که موعود  
کل امم اند

و نیز از حضوت بها الله در لوحی است قوله الاعظم  
الایهی انشاء الله باید بمنظر اکبر ناظر باشید و توجه را از  
جمیع این اختلافات و اذکار برداشت الیوم حقایق مظاهر -  
امرید بطراز ایهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم  
بدیع ظاهر و جمیع حقائق در حقیقتش مستور من آمن به فقد  
آمن بالله و بمظاهره فی کل الاعصار و من اعرض عنه فقد  
کفر بالله المتمدن العزیز المختار .

و در کتاب اقدس است قوله الاعلی كذلك یبین الله صهل  
الحق والهدی وانها انتهت الی سبیل واحد و هو هذا

الصراط المستقيم . . . من يقرأ آية من آياتي لخير له من ان  
ينزل كتب الاولين والآخرين . . . قل بالله الحق لا يغنيكم اليوم  
كتب العالم ولا ما فيه من الصحف الا بهذا الكتاب الذي  
ينطق في قطب الابداع انه لا اله الا انا العليم الحكيم . . .  
قل هذا الظهور يطوف حوله الحجة والبرهان . . . .  
هذا يوم فيه فاز الكليم بانوار القديم . . . . . قل تالله الحق  
ان الطور يطوف حول مطلع الظهور والروح ينادى من ملكوت  
علموا وتعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كرم الله سؤقا للقاءه  
وصاح الصهيون تنادى الوعد وظهر ما هو المكتوب في الواح الله  
المتعالى العزيز المحبوب . . . . . ليس لاحد ان يتمسك  
اليوم الا بما ظهر في هذا الظهور .  
و در لوح رئيس است قوله الاعلى هذا يوم لو ادركه -  
محمد رسول الله لقال قد عرفناك يا مقصود المرسلين ولو  
ادركه الخليل ليضع وجهه على التراب خاضعا له ربك  
ويقول تد اطمان قلبي يا اله من في ملكوت <sup>السموات</sup> \* وجبروت  
اقتدارك اشهد بظهورك اطماء نت افئذه المحقيلين  
لو ادركه الكليم ليقول لك الحمد بما اريتني جمالك وجعلتني  
من الزائرين .

و در لوحى ديگر قوله الاعلى بسمى المناكى بين الارض  
والسما ذكركم من لنا لمن اتيل الى المذكور اذا تى الوعد

واتى المرعود بسلطان مبین هذا يوم لا يذكر فيه الا هو  
يشهد بذلك كتب الله من قبل ومن بعد . . . لا يعزب عن  
علمه من شئى .

و در لوحى ديگر قوله الا بهى امروز روزى است که ذکر آن  
در جميع صحف و کتب وزير الهى بوده و جميع نبیین و  
مرسلین خلق را از جانب حق بآن وعده و بشارت داده اند  
چنانچه در فرقان که فارق بين حق و باطل است میفرماید  
ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم بايام الله  
و این همان ایامى است که موسى بذكر آن مامور شد و عيسى  
وصف آنها نمود و در لوحى ديگر قوله الاحلى امروز باید کل  
بافق ظهور و حده ناظر باشند و حق را يفعل ما يشاء -  
دانند معتقد این کلمه مبارکه محفوظ است از شرك و شبهات  
مریبین .

و در لوح خطاب بشیخ نجفى اصفهانی ذکر است قولها لعلی  
يوم عظیم است و نداء بزرگ در لوحى از الواح این کلمه  
علیا را ذکر نمودیم اگر عالم روح بتمامه بقوه سامعه تبدیل  
شود میتوان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی  
مرتفع و الا این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لایق نبوده و  
نیست طویى للسامعین وویل للغافلین .  
و در لوح خطاب بنصیر قوله الا بهى قسم بافتاب معانسی

که الیم کل از و محتجب مانده اند که اگر جمیع ممکنات بیتین  
صادق در ظل این شجره در آیتند و بر حبش مستقیم گردند  
هر آینه کل بخلع مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلع و فائز  
آیند و لا ینقل ذلك الا الذین انقطعوا عن کل من فی  
السموات و الارض و <sup>هر یوا</sup> من انفسهم الی نفس الله الیه یمس  
القوم . . . . . و اگر نفسی از این نفوس ثبوت راستی متین  
در امر الله قیام نماید هر آینه غلبه مینماید بر کل اهل این  
عالم و یشهد بذلك ما حرك علیه لسان الله بسلطان القوة  
و القدرة و الغلبة بان تالله الحق لو یقوم احد ~~من~~ صاحب الیهما  
فی ارض الانشاء و یحارب معه کل من فی الارض و السماء  
لیغلبه علیهم <sup>الله</sup> اظهارا لقدرتہ و ابراز السلطانتہ و كذلك کسان  
قدره ربك محیطا علی العالمین .

### مقام اصحاب و مومنین

و نیز در لوح خطاب بنصیر است قوله الایمن تالله الحق  
غلام روحی با رحیق ابهی در فوق رؤس الیم <sup>کل</sup> ناظر و واقف  
که کرا نظریه را یافت و من غیر اشاره از کف بیضایش اخذ  
نموده بیاشامند و لکن هنوز احدی فائز باین سلسال بیمثال  
سلطان لا یزال نشده الا معدودی و هم فی جنة الاعلی  
فوق الجنان غلی سر التمکین هم مستفرون تالله لن یسبقهم

المرايا ولا مظاهر الا سماء ولا كل ما كان وما يكون ان انتم  
من العارفين .

حضرت بهاء الله خود امر خود را اكمال  
فرمود

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب عهدی است  
توله الاعلی نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه  
سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی  
نازل شده و لکن جهال ارض چون مر یای نفس و هوس اند  
از حکمت‌های بالغه حکیم حقیقی غافل اند و بی‌ظنون و اوهام  
ناطق و عامل .

اتساع و تعمیم فضل و علم یوم ظهور

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است توله الا کرم اگر  
چه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی ماهی علیه  
عنایت فرموده و لکن ایام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین  
مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات -  
و الارض در آن ایام خوش صدقانی بآن شمس عزیزانی  
مقابل شوند و توجه نمایند جمیع خود را مقدس و منیر و  
صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الذی ما

سبقه من فضل فتعالی من هذه العناية التي لم يكن لها  
شبهه في الا بداع ولا لها نظير في الاختراع فتعالی عما هم  
یصفون او یذکرون این است که در آن ایام احدی محتاج  
یا حدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که  
اکثری از قاصدین حرم ربانی در آن یوم الهی بعلم و حکمتی  
ناطق شدند که بحر فی از آن دون آن نفوس مقدسه <sup>راهنیافته</sup> و نخواهد  
یافت اگر چه بالف سینه بتعلیم و تعلم مشغول شوند این  
است که احبای الهی در ایام ظهر شمس ربانی از کل  
علوم مستغنی و بینباز برده اند بلکه مینایع علم و حکمت از  
قلوب و فطر تشان من غیر تاخیر و تعطیل جاری و جاری  
است .

و در لوح خطاب بسلمان است قوله الایهی قسم بجمال  
قدم که این ایام در هر حین از سماء عرفان رب العالمین  
معارف جدید نازل . . . . موسی که از انبیای اعظم است  
بعد از ثلاثین <sup>پیغمبر</sup> که بقول عرفا در عشرة اول افعال خود را در  
افعال حق فانی نمود و در عشرة ثانی صفات خود را در  
صفات حق و در عشرة ثالث ذات خود را در ذات حق و  
گفته اند و چون بقیه هستی در او باقی بود لذا خطاب لن  
ترائی شنید و حال لسان الله ناطق و میفرماید یک بار  
ارنی و گو صد هزار بار بزیارت ذوالجلال فائز شو کجا است

فضل این ایام و ایام قبل و در لوح خطا ب بنصیر است  
 قوله الاعلی ای نصیر این نه ایامی است که عرفان  
 عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نمایند تا چه رسد  
 یفاقلین و محتجبین و اگر بصر را از حجیات اکبر مطهر سازی  
 فضلی مشاهده نمائی که از اول لا اول الی آخر لا آخر شبیه  
 وند و تظییر برایش نیتی و لکن لسان الله بچه بیان ناطق  
 شود که محتجبان درک او نمایند و الا براریشترین من  
 رحیق القدم علی اسمی الابهی من ملکوت الاعلی و لیس  
 یکن لدونهم من نصیب

و در لوح خطاب با شرف است قوله الاتم و ان الاسما  
 لو یخلفن انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرن کلها الاسم  
 الا عظم لوانت من العارفین لأن جمال القدم قد تجلی علی  
 کل الاشیاء بکل الاسماء فی هذه الایام المقدس العزیز  
 المنیع . . . . . فوعمری لو یرفع الیوم ایاک<sup>کی</sup> کل الممكنات خالصا  
 عن الاشارات الی شطرالرجاء من ملک الاسماء ویسالنه  
 خزائن و الارض لیعطینهم بفضلہ العمیم قبل ان یرجعن  
 ایادیهم الیهم و كذلك کان رحمته علی العالمین محیطا  
 و از حضرت عبدالبهاء رفاوضات است قوله العزیز چنانچه  
 ملاحظه مینمائید که در ظهور هر یک از مظاهر الهیه در  
 عالم عقول و افکار و ارواح ترقی عجیبی حاصل شد و از جمله



در این عصر الهی ملاحظه نمائید که چقدر ترقی در عالم عقول و افکار حاصل گردیده و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات جدید و این تعالیم الهیه این جهان تاریک را نورانی نماید و این اقالیم نمکین را -- بهشت برین نماید \*

---

در کتاب الیواقیت و الجواهر از امام عبدالرهبان شاعرانسی خبر ماثور از نبی است لو کان موسی و عیسی حیین لمار --  
سعهما الا اتباعی و نیز ماثور از نبی است لو ان رکنی موسی  
ما وسعه الا اتباعی

### فضل و تسهیل امور

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله العالی  
انه اراد ان یسهل علیکم الامور فضلا من عنده لتکون من الشاکرین  
وقوله الاحلی انا لمارکنا الفضل فصلناها بالحق و خففنا  
مارکنا لکم انه هو الفضل الکریم

### بهائی و اهل بهائی

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب عهدی است قوله تعالی  
هر مقبلی الیوم عرفتمیص رایافت و یقلب طاهر یافق اعلی  
توجه نمود از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور خذ قدح

عنایتی با سخی ثم اشرب منه بذکری العزیزوالبدیع .

ظهور بهائی عمومی و جهانی و برای اصلاح  
عالم و حیات و آزادی و اتحاد امم میباشد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح دنیا است قوله الاعظم  
الاعظم این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه  
نیوده و نیست باید اهل عالم طرا بانچه نازل شده  
و طاهرگشته تمسک نمایند تا با آزادی حقیقی فائز شوند  
گیتی بانوار نیر ظهور منور .

و در لوح رئیس است قوله الاکم قل قد جاء الفلالم  
لیحیی العالم ویتحد من علی الارض کلها .

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی باین ابهر قوله العزیز  
از اعلام مرفوعه حریت و اخوت و عدالت و مساوات در مدینه  
عظیمه مرقوم نموده بودید هرچند آزادی آرزوی آزادگان  
است ولی همان است که نگاشتید باین وسائل جزئیه مقاصد  
کلیه انجام نیاید اما علم اعلی که در اوج ملکوت موج <sup>ابهی</sup> میزند  
هر مشکل آسان نماید و هر مقصدی حصول یابد .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله اللطیف مقصد از تحمل  
این مصائب و بلا یا و مشقت و رزایا این است که بلکه  
انشاء الله بیگانگی از عالم انسانی زائل گردد و جمیع

نفوس پشیر بایکدیگر در نهایت رافت و محبت سلوک نمایند  
کسی را تعرض بدیگری نماند و نفسی بنفسی ضرر رساند آئین  
و مذهب را سبب بنض و عداوت ننمایند و طریقت را وسیله  
زوال حقیقت نکنند جمال مبارک خطایا " لخلق میفرماید کل یار  
یکدارید یعنی شجره هستی راهریک یارو برگیست پس هر چند  
تفاوت در میان است این تفاوت نیاید سبب نزاع و جدال  
باشد بلکه نهایت ارتباط و ایتراف بایکدیگری است و قوله العزیز  
ای یاران عبدالیهاء را این دور الهی و عصر ربانی اساس -  
اصلی و مقصد حقیقی و وحدت عالم انسانی است تا بسبب این  
اتحاد و اتفاق جمیع این منازعات و مخاصمات از بین بشر  
برخیزد و شاهد وحدت حقیقیه در انجمن عالم جلوه نماید  
حال مروج این وحدت باید احیای الهی باشند .

اعراض بعد از اتبالی بعلمت انحراف

حاصل و موجب حبیط اعمال سابقه

میگرد

و نیز از حضرت عبدالیهاء است قوله العزیز سؤال فرموده  
بودید از نفوس که وقتی اهل ایمان بودند بعد از منصرف  
شدند که حقیقت حالشان چگونه است این نفوس در نهایت  
مومن بودند ولی بسبب افتتان و امتحان منحرف گشتند

ان الحق یبدل النور بالظلمة و یبدل الظلمة بالنور و این  
احتجاب منبعث از اخلاق و اعمال است و الحق یبدل  
السیئات بالحسنات و الحسنات بالسیئات مثلا سراج روشن  
بوده ولی از اریاح امتحان و افتتان خاموش شده صحیح  
و سالم بوده ولی از باد خزان گرفتار علل مزمنه گردیده  
جسم تر و تازه بوده عظام رمیم گشته ذلك یمما کسبت ایندیهم  
و الاحق مهربان است و مالک ملکوت غفران و آنچه از پیش  
ذکر امر خیر از انان صادق عرضی بوده اساسی نداشته و لا  
عبارة فی الاعراض حیطت اعمالهم

## فصل دوم

### در ادیان

\*\*\*\*\*

و نیز  
اصل دین و ضرورت تجدید آن  
مضار بی دینی و هم فرضیت حفظ دین  
برکات و علماء و روسا

از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قرآن الاعلی  
ان الذین اوتوا بصائر من الله السبب الا عظم لتظم  
العالم وحفظ الامم والذی غفل انه من همج رعساع  
انا امرناکم یکسر حدود النفس والهوی -  
لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحیران لمن  
فی الامکان ..... ان الذین نکثوا  
عهد الله فی اوامره نکصوا علی اعقابهم اولیئک  
من اهل الضلال لادی الغنی المتعال .....  
انا ربیناکم بسیاط الحکمة والاحکام حفظنا  
لا تفسکم وارتنا عما لنا منکم کما یرى الایا  
ایناهم لعمری لو تعرفون ما اردنا لکم من اوامرنا

المقدسه لتفدون اروا حكم لهذا الامر المقدس  
العزیز المنیع..... والمخلصون يسرون  
حدود الله ماء الحيوان لاهل الاكياس ومصباح  
الحكمة والفلاح لمن في الارضين والسماوات ...  
..... يا اهل اليها تمسكوا بحبل العبودية لله  
الحق بها تظهر مقاما تكم وتثبت اسماءكم  
وترتفع مراتبكم واذكاركم ..... قس  
الحرية التي تنفعكم انها في العبودية لله  
الحق ..... ان الحرية تنتهي عواقبها الى  
الفتنة التي لاتخمد نارها كذلك يخبركم المحصى  
المليح فاعلوا ان مطالب الحرية ومظاهرها  
هي الحيوان وللانسان ينبغي ان يكون -  
تحت تحفظه عن جهل نفسه وضرر الماكرين ان الحرية  
تخرج الانسان عن شؤون الادب والوقار  
وتجعله من الازليين فانظروا الخلق كالانعام  
لايت لها من راع ليحفظها ان هذا  
لحق يقين انا نصدقها في بعض المقامات دون  
الاخر انا كما عالمين قل الحرية في اتباع اوامر  
لو انتم من العارفين لو اتبع الناس ما نزلناه لهم

من سماء الوحي ليجدن انفسهم في حرية بعبثه  
طويلى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سماء  
مشيته المهيمنة على العالمين .

وازانحضرت در کلمات فر دوسيه است  
قوله الا حلى او است دانای يکسا که در اول دنيا  
بمرقات معانى ارتقاء جست و چون باران رحمانى  
بر منبر بيان مستوى بند و حرف نطق فرمود از اول  
يشارت وعد ظاهر و از ثانی خوف و عيب  
و از وعد و وعيد بيم و اميد باهر و باين دو -  
اساس نظم عالم محکم و برقرار تعالى الحكيم  
ذوالفضل العظيم .

کلمة الله در ورق دوم از فر دوس اعلى  
ذکر نمود يم اين است قلم اعلى درين حين مظاهر  
قدرت و مشارق اقتدار يعنى ملوک و سلاطين  
و روسا و امراء و علماء و عرفا را نصيحت ميفرمايد  
و بدين و بتمسک بآن وصيت مينمايد آنست سبب  
بزرگ از برای نظم جهان و اطمينان من فى الامکان  
صحتى ارکان دين سبب قوت جهال و جسرات  
و جسارت نموده براستى ميگويم آنچه از مقام

بیتد دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه  
بالاخره هرج و مرج است اسمعوا یا اولسی  
الا یصاراً اعتبروا یا اولسی الا نظار -  
قوله الاحلی بایک سلاطین ایام و علمای  
انام بدین تمسک نمایند چه که او است علت ظهور  
خشیه الله فیما سواه .

و در لوح اشارات است قوله الا یهی اهل ثروت و اصحاب  
عزت و قدرت باید حرمت دین را باحسن مایمکن فی  
الابداع ملاحظه نمایند دین توری است مبین و حصنی است  
متین از برای حفظ و اسایش اهل عالم چه که خشیه الله  
ناسرا بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین  
مستور ماند هرج و مرج راه یابد تیر عدل و انصاف و  
آفتاب امن و اطمینان از تور یا ز مانند هر آگاهی بر آنچه -  
ذکر شد کواهی داده و میدهد .

و در لوح دنیا است قوله الامنع در اصول و قوانین بایی  
در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن  
خوف از ان ناسرا در ظاهر از اعمال شدیعه نالائفه منع  
مینماید اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع  
است خشیه الله بونده و هست او است حارس حقیقی



و حافظ معنوی باید بآنچه سبب ظهور این موهبت کبری است  
تمسك جست و تشبث نمود طویلی لمن سمع ما نطق به قلمی  
الاعلی و عمل بما امر من لدن امر قدیم یا حزب الله و صایای  
دوست یکتارا بگوش جان بشنوید کلمه الهی بمثابه نهال است  
مغر و مستقرش افتده عیان باید <sup>آنرا</sup> بگوثر حکمت و بیان تربیت  
نمایند تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد .  
و در کلمات مکتونه است توله الاعزراء من الدین هو الاقرار  
بما نزل من عند الله و الاتباع لما شرع فی محکم کتابه .  
و در لوحی دیگر توله الاحلی الیوم آنچه نامر را از آلاش  
پاک نماید و باسایش حقیقی رساند آن مذهب الله و دین  
و امر الله بوند کذلک انهم غیث الیابان من سماء الحرفان  
فضلا علیک اشکروا قل لک الحمد یا محبوب العارفين .  
و از حضرت عبدالبهک رساله سیاسییه است توله البین  
هیئت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه  
است چه که بدون این روابط صیانت و سلامت نیاید و امنیت  
و سعادت نیاید عزت مقدسه انسان رخ ننماید و معشوق  
آمال جهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد و مداین و قری  
ترتیب و تزئین نیابد عالم منتظم نشود آدم نشو و نعمتواند  
راحت جان و آسایش و جودان میسر نگردد منتبیت انسان  
جلوه نکند شمع موهبت رحمان نیفرورد حقیقت انسان

گاشتن حقایق امکان نگرند و واقف حکمت کلیه یزدان نشوند  
 فنون جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد  
 مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنایع و بدایع حیرت بخش  
 عقول و افکار نگرند شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه  
 بخار اقطار افاق را مواصلت ندهد و این ضوابط و روابط  
 که اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت  
 و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت  
 هیئت بشریه است و چون بحث دقیق نمائی و بیصريحه باشد  
 نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است  
 که منعمت از حقایق اشیاء است و الا نظام هیئت —  
 اجتماعیه نگردد و علت آسایش و سعادت جمعیت بشریه  
 نشود چه که هیئت عمومیّه بمنابیه شخص انسان است  
 چون از جواهر فردیه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود  
 گشته است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراض است و چون  
 از علل خلل طاری گردد طیب حاذق و حکیم فائق  
 تشخیص مرض دهد و بتشریح عرض پردازد و در حقایق و  
 حقایق علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج  
 و وسائط و حوائج تحری نماید و جزئیات و کلیات را فرق  
 و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای اینمرض چیست و  
 مقتضای این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد ازین

معلوم شد که علاج شافی و دواء کافی منبعت از نفس حقیقت  
طبیعت و مزاج و مرض است بهمچنین هیئت اجتماعی و هیکل  
عالم معرض عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است -  
شریعت و نظام و احکام بمشابه ذریاق فاروق و شفاء مخلوق  
است پس شخص داناتی تصور توان نمود که بخودی خود -  
بعمل مزمنه افاق پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان  
واقف گردد و تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح آلام -  
هیئت جامعه انسان کات و سر مکنون اعصار و قرون کشف  
تواند تا بروابط ضروریه منبعت از حقایق اشیا پی برسد  
و نظام و قوانینی وضع نماید که علاج عاجل باشد و دوائی کامل  
شبهه نیست که ممتنع و مستحیل است پس معلوم و محقق  
شد که واضع احکام و نظام و شریعت و قوانین بین انام حضرت  
عزیز عالم است چه که بحقایق وجود و ذائق کل موجود و سر  
مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع  
و آگاه نه این است که زاگون معالک اروپا فی الحقیقه نتایج  
افکار چند هزار سال علمای نظام و قانون است با وجود این  
هنوز نا تمام و ناقص است و در حیزت تغییر و تبدیل و جرح و  
تعدیل چه که داناتان سابق پی بضررت بعضی قواعد  
شده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد  
را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نمود و مینمایند .

و از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزیز حقایق نوع  
انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت و این  
تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین افراد نوع انسان  
منبعث از لوازم ذاتی است زیرا تفاوت در مراتب وجود  
کائنات از لوازم وجود است که منحل بصورتها متناهی است  
پس محتاج بیک قوه <sup>صلیه</sup> هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء  
و افکار کل گردد و آن قوه این اختلاف را حکمی نماید  
و جمیع افراد را در تحت نفوذ و وحدت عالم انسانی آرند و این  
واضح و مشهود است که اعظم قوه در عالم انسانی محبت الله  
است ملل مختلفه را بظلم خیمه یگانگی آرند و شعوب و قبایل  
متضاده و متباغضه را نهایت محبت و ایثار فریبخشند .  
و در خطابه در کنیسه یهود در سانفرا <sup>تسیسکو</sup> است قوله  
العزیز اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است . . . .  
دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت بعالم -  
اخلاق نماید دین دلالت بسعادته ابدیه کند دین سبب  
عزت قدیمه عالم انسانی است دین سبب ترقی جمیع ملل  
است .

و در سفرنامه امریکا قوله العزیز اعمال خیره چون  
مهد و حیت پیدا کرده لذا نفوس محض شهرت و جلب منفعت  
خود و تحسین خلق عمل خیر میکنند اما این سبب استغناء

از تعالیم انبیاء نمیشود زیرا اخلاق روحانیه سبب تربیت  
فطری و ترقی ذاتی است که نفوس بجان یکدیگر انصرت  
و حمایت نمایند محض خدا و اداء فریضه عبودیت و -  
انسانیت نه محض شهرت و معدوحیت .

و در رساله سیاسیه است، قوله المحکم المتین بعض سیک  
مغزان که تعمق و تدبیر را امر اساسی ادیان الهیه شمرده اند  
و روش بعض مدعیان کاذبانه تدبیر را میزان قرار داده، کل را  
بآن قیاس نمایند، ازینجهت ادیان را منافی ترقی عموم  
انگاشته اند، بلکه مواسر نزاع و جدال و سبب بغض و عداوت  
کلیه بین افراد بشریه شمرده اند و این قد ملاحظه ننموده اند  
که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت ادراک -  
نتوان نمود، چه هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصور نه  
قابل سوء استعمال است، مثلاً اگر سراج نورانی در دست  
جهلای صبیان و ناپیستان افتد، خانه نیفرورز و ظلمت مستولیه  
زائل نگردد، بلکه خانه و خود را هرنه و بسوزاند، درینصورت  
میتوان گفت سراج مذموم است لا والله سراج هادی سیل  
و نور نهدنده شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم  
از جمله منکران دیانت شخصی بوده و لکن نام اهل فرانسه  
و کتب عدیده در ادیان تصنیف نموده، که مضامینش سزاوار  
ملعبه صبیان بیخردان است، این شخص حرکات و سکنات

باپ را کہ رئیس مذہب کا تولیک است و فتن و فساد روسای  
روحانیہ ملت مسیح را میزان قرار دادہ بر روح اللہ  
زیان اعتراض گشودہ و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیہ  
کتب مقدسہ الہیہ نگشتہ بر بعضی کتب منزله سماویہ  
محدورات و مشکلات بیان کردہ . . . . . این معلوم و واضح  
است کہ اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن  
و نجاج من فی الیلاک محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد  
نوع انسانی است و هیچ امری نہ در عالم بدون اتحاد و اتفاق  
متصور و میسر نگردد و در عالم اکمل وسائل الفت و اتحاد  
دیانت حقیقیہ الہیہ است .

و در مفاوضات است قولہ المحبوب تغیر احوال و تبدل  
و انقلاب زمان از لوازم ذاتیہ ممکنات است و لزوم ذاتی از  
حقیقت اشیاء انفکاک ندارد مثلاً انفکاک حرارت از آتش  
رطوبت از ماء شمع از شمس محال و ممتنع است زیرا لزوم ذاتی  
است و چون تغیر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا  
احکام نیز بسبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود مثلاً در زمان  
موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویہ بود و چون در  
زمان حضرت مسیح آنحال تبدل و تغیر یافت بقسمی کہ دیگر  
شریعت موسویہ مناسب و موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ  
گردید چنانچہ حضرت روح سبت را شکست و طلاق را حرام

فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه من جمله بطرس و پولس حیوانات محرمه تورات را تحلیل کردند ماعدای لحم مخنوق و قرابین اصنام و خون و همچنین زنا این احکام - اربعه را باقی گذاشتند بعد پولس لحم مخنوق و ذبائح <sup>اصنام</sup> و نام را نیز حلال نمود و تحریم زنا را باقی گذاشت - چنانکه پولس در رایه <sup>چهارک</sup> هم از فصل چهارم <sup>هم</sup> از رساله خود باهل رومیه مینویسد من میدانم و معتقدم برب مسیح که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیز نجس است بجهت آنکس که نجس میشود و همچنین در رایه پانزدهم از فصل اول <sup>از</sup> رساله پولس بطیطوس مذکور جمیع اشیاء بجهت پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا آنان کل نجس اند حتی عقول و ضمائرشان حال این تغییر و تبدیل و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد بلکه حال و مقتضای بکلی تغییر و تبدیل یافت لهذا آن احکام منسوخ گردید زیرا وجود عالم مانند انسان است و انبیاء و رسل الهی طیبیان حاذق شخص انسانی برحالت واحده نمائند امراض مختلفه عارض گردند و هر <sup>مرض</sup> را علاجی مخصوص پس طیبیان حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننمایند بلکه بمقتضای اختلاف امراض و احوال آن وجه و علاج را تغییر دهند . . . ملاحظه نمائید آیا شریعت

تورات درین عصر و زمان ممکن الاجرا است لا والله بلکه -  
مستحیل و محال است پس لابد خداوند متعال آن شریعت  
تورات را در زمان مسیح نسخ فرمود و همچنین ملاحظه نمائید  
که غسل تعمید در زمان یوحنا المعمدان سبب تذکر و تنبیه  
نفوس بود تا جمیع گناهان <sup>از</sup> توبه نمایند و منتظر ظهور ملکوت  
مسیح گردند اما درین ایام در آسیا قاتولیک و ارتودکس اطفال  
شیر خوار را درین آب مخلوط بروغن زیتون غوطه دهند بقسمی  
که بعضی ازین اطفال ازین زحمت مریض گردند و در وقت  
تعمید بلرزند و مضطرب شوند و در جای دیگر آب تعمید  
تسیس پیشانی پاشند و اطفال چه شق اول و چه شق  
ثانی بهیچ وجه احساس روحانی ندارند پس چه ثمری  
ازین حاصل بلکه سائر ملل تعجب و استغراب نمایند که  
این طفل رضیع را چرا در این آب غوطه دهند نه سبب  
تنبیه طفل است و نه سبب ایمان و نه سبب ایقاع مجرد یک  
عادت است که مجری میدارند اما در زمان یوحنا  
معمدان چنین نبود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را  
نصیحت میفرمود و بتوبه از گناه دلالت میکرد و بانتظار  
ظهور مسیح تشویق مینمود هر نفسی که غسل میسافت  
در نهایت تضرع و خشوع توبه از گناه میکرد و جست خوشتر را  
نیز از اوساخ ظاهری طیب و ظاهر مینمود و در کمال



اشتیاق شب و روز آنا فانا منتظر ظهور مسیح بود و دخول  
در ملکوت روح الله . . . . . ممکن است آن که احکام قرون  
اولی در یقرون اخیره جاری گردد واضح است که ممتنع و  
محال است و همچنین بعد از قرون کثیره که بگذرد مقتضای  
قرون حالیه موافق قرون اتیه نباشد و لایق از تغییر و تبدیل  
است در اروپا احکام متصلا تغییر و تبدیل گشت . . . مثلا  
حکم تورات است که اگر سبت را کسی بشکند حکم قتل است بلکه  
نه حکم قتل در تورات است حال در قرون حالیه ممکن است این  
احکام اجرا گردد واضح است که ممتنع و مستحیل است .  
و در مفاوضات است قوله العزیز ملل بوزیه و کونفوشیه  
ابدا بر معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار نماندند  
. . . . . تا آنکه منتهی بعبادات صور و تعائیل گردید . . . . .  
حضرت مسیح بکر ات و مرات توصیه بوصایای عشره در  
تورات و اتباع آن فرمودند . . . . . و از جمله وصایای عشره  
این است که صورت و تمثالی را پرستش منما حال در کنائس بعضی  
از مسیحیین صور و تعائیل کثیر موجود پس واضح و معلوم شد  
که دین اللد در میان طوائف بر اساس اصلی برقرار نماند  
بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نمایند تا آنکه بکلی محو نابود  
گردند و لهذا ظهور جدید شود . . . . . ملاحظه کنید که اساس  
دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها بمیان آمده مثلا

حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر بخیر  
و عنایت در مقابل شر و مضرت نمود. حال ملا حظہ نمائید  
که در نفس طائفہ مسیحیان چه جنگهای خونریزواتع

### مقام عظیم کلمه الله و کتب الهیه

و از حضرت بهاء الله در کتاب یدیع است قوله الاعلی  
قدر و شاءن انسان از کلماتش ظاهر و فی الحقیقه کلمه  
مرآت نفس است لو انت من العارفين .  
و قوله الاعز حضرت موجود میفرماید عالم را کلمه مسخر  
نموده و مینماید او است مفتاح اعظم در عالم چه که ابواب  
قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء ازو مفتوح یک تجلی از  
تجلیاتش در مراتب تجلی نمود کلمه مبارکه انا المحبوب  
در او منطبق بحری است دارا و جامع هرچه ادراک شود  
از و ظاهر گردد تعالی تعالی هذا المقام الاعلی الذی -  
کینونه العلوو السموتمشی عن ورائه مهلا مکبرا و در لوح رئیس  
است قوله الاحلی قد اشتعل العالم من کلمه ربک الابهسی  
وانها ارق من نسیم الصبا قد ظهرت علی هیئة الانسان و  
بها احیی الله عبادہ المقبلین و فی باطنها ماء طهر الله  
به افئدة الذین اقبلوا الیه و غفلوا عن ذکر ما سواه و تربهم  
الی منظر اسم العظیم و انزلنا منه علی القبور و هم قیام

ينظرون جمال الله المشرق المنير .

و در لوحی قوله الاعلی قل ان یاملا الارض لاتقاسوا خلق  
الایات یخلق شیئی ان انتم تو فتنون قل ان الایات ینفسها  
مرآت الله لآن فیها انطبعت صفات الله ان انتم تشرون  
وانهاهی اول خلق حکمت عن الله فی ظهور اسماء وصفاته  
ان انتم تفقهون و بها خلق الله خلق ماکان و ما ینکون ان  
انتم تشهدون قل انها لصور الامر ینفخ روح الحی حیوان  
فی هیاکل الذین هم الی وجه القدس یتوجهون و انها لحنة  
الله بهائیت امر الله من قیل القیل و یثبت الی آخر الذی  
لا آخر له ان انتم فیها تتفكرون .

و در لوحی دیگر قوله الاعلی بدان ایسائل که کلمه الهیه  
جامع کل معانی بوند یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در  
آن مستور طوبی لمن یبلغها و اخرج اللثالی المکتونه فیها  
اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس ملا حظه کن همان  
قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم  
شمس کلمه که از افق مشیت ربانیه اشراق فرمود بر کل تجلی  
میفرماید استغفر الله من هذا التشبیه چه که شمس ظاهره  
مستند از کلمه جامع بود فکر لتعرف و لکن اشراق شمس  
ظاهره ببصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه  
ببصر باطن فوالذی نفسی بیده که اگر آتی مدد و قدرت

باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن متقطع شود کل معدوم  
و مفقود خواهند شد و اگر نفس بیصرا الهی ملاحظه نماید  
اشراق و انوارش را در کل مشاهده نماید و همچنین اگر باذن  
ظاهره توجه نماید ندای اول الهی را در کل حین اصفا  
مینماید ندای الهی لازال مرتفع و لکن آذان ممنوع و اشراق  
انوار نیر آفاق ظاهر و لکن ابصار محجوب .  
و در لوحی دیگر **قوله الإعزاز** ای امین علت حرکت حرارت  
بوده و علت حرارت کلمة الله لذا باید احباء بنار کلمه الهیه  
عباد را از **شمال** غننون بیمین یفین کشانند و از حرارت کلمه  
ربانیه چنان بحرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه بمحارج  
منیعه باقیه عروج نمایند .

و از حضرت عبد البها امت **قوله الجمیل کلام** بر دو قسم است  
یکی **جوامع الکلم** و فصل الخطاب که بغایت موجز و مفید  
است دیگری اساطیر و حکایات که مسهب و طویل و مطنب  
است ولی معانی قلیل و کمیاب پس نفوسی که در ظل کلمه  
ترجید داخل اهل معانی اند نه الفاظ و طالب حقایق اند  
نه مجاز جمیع لسانها نزدشان مقبول و مرغوب اگر معانی  
محبوب موجود چه گیری و چه کردی و چه تازی و چه دری  
و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود چه فارسی و چه  
عربی و چه عراقی و چه حجازی .

و از آن حضرت در خطایی است قوله <sup>العزیز</sup> اما مجمع کاوس  
 که مقصد شان حتی المقدور اینکد انقلابات و امتشاشات -  
 اجتماعی و اقتصادی میدل بنظم و سکرتهی گروه که سبب  
 آسایش عالم آفرینش شود یا آنان بگو که الیوم قوه انقلاب شدت  
 است و اختلاف عظیم ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار  
 یابند مگر بقوه <sup>۱</sup> که محیط بر عالم انسانی است آنقوه چون  
 غلبه کند جمیع این انقلابات منقلب بسکون و قرار گردد و همه  
 اختلافات <sup>این</sup> مبدل یالفت و محبت و اتحاد شود و انتواء کلمه  
 است قوه انسانی است جلوه الهی است نورانیت محض  
 است قوه روح القدس است .

قصص تورات از مورخین یهود  
 و عاری از اعتماد میباشد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الا کم قلم  
 اعلی میفرماید حق جل جلاله درین ظهور تصدیق کتب  
 خود را که از قبل نازل شده نموده چنانچه رسول الله روح  
 ما سواه فداه تصدیق تورات و انجیل را فرمود <sup>هائک</sup> و همچنین  
 در این ظهور تصدیق فرقان و ماکونه از کتب مقدمه شده  
 و لکن توراتی که حق قبول نموده نفس کلماتی است که از

لسان كلیم من عند الله جاری شده

و از حضرت عبدالیهاء رخطابی است قوله الجلیل و اماما

هو المزبور فی التورات من امر لوط و صبا یاه و الارتداد هذه اصفاث

احلام ما انزل الله بها من سلطان تلك اقاویل المورخین

من اهل الكتاب و اعلموا التورات ما هو منزل فی الالواح

على موسى و ما امر به و اما القصص فهذا امر تاریخی کتب

بعث موسى و البرهان على ذلك ان فی السفر الاخير كتبت

الحوادث التي وقعت بعد موسى و اخبر عنها و هذا لیس

واضح و مشهور بان القصص نوتت بعد موسى علیه السلام فلا

اعتماد على تلك الاقوال التي هي القصص و الروایات و ما انزل

الله بها من سلطان لان ذلك الكتاب الکریم و الخطاب العظیم

هو الالواح التي اتى بها موسى من الطور و ما نطق به <sup>صا</sup>مخا

لبنى اسرائيل بنص قاطع من الاحكام بناء على ذلك لا تستغر <sup>بوا</sup>

من اخبار صدرت من اقلام المورخین من بعد موسى لانها ليست

من الايات المحکمات فی الزبور و الالواح .

### حجیت آیات کتابیه

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بحاجی محمد کریم

خان است قوله الاعلی اتق الله و لاتجادل باياته بعد

انزالها انها نزلت بالفطره من جبروت اللعربك و رب العالمین

و انها الحجة الله في كل الاعصار ولا يعقلها الا الذين  
هم انقطعوا عما عندهم و توجهوا الى هذا النبا العظيم

### کثر آيات نازلہ در اینظہور

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی  
اصفہائی است قوله الاعلی حال قریب صد جگہ آیات باہرات  
و کلمات محکمت از سماء مشیت منزل آیات نازل و حاضر  
و در کتاب اقدم است قوله الاعلی قل یا معشر العلماء  
اما تسمعون صریر قلمی الاعلی و انا تررون هذه الشمس  
المشرقة من الافق الایہی الی ہ اعترفتم علی اصنام اہوائکم  
دعوا الاوہام و توجهوا الی اللہ سولاکم القدیم  
و در خطاب بہادی دولت آبادی <sup>است</sup> قوله الاعلی و حال  
یا صد جگہ کتاب رک شر کرده ای و سروری

### توصیحاتی در قواعد لفظیہ

و نیز از حضرت نقطہ در صحیفہ العدل است قوله  
الاعلی و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی  
بخلاف قواعد اہل سیحات جاری گشته لاجل این است  
کہ مردم یقین نمایند کہ صاحب این مقام بر سبیل تحصیل  
اخذ آیات و علوم نکرده بل بنور اللہ صدر <sup>آن</sup> منشرح بعلم

الهیة شده و حکم تبذیر ایشاء<sup>ن</sup> بن بدیع و خلاف قواعد را -  
 بقاعده الهیه راجع نمایند چنانچه امثال اینکلمات در  
 کتاب الله اکثر من ان یحصی نازل شده چنانچه کلمه مقام  
 آن تانیث است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرموده فی  
 قوله و کلمة منه اسمہ المسیح و در مقام صفت مؤنث احدی  
 الکبر نازل فرموده فی قوله جل و علا انها لاحدی الکبر  
 نذیرا للبشر . . . . . و چنانچه نازل فرموده بخلاف قواعد کل  
 اهل علم این کلمه را آن هذان لسا حران .

و ازان حضرت در تفسیر سوره کوثر است قوله الاعلی و کل  
 مارأیت من آیاتی قد افتری المفترون فیها و بعض منها لم  
 یقدر الکاتبون ان یستسخروا صور الواقع ولذا یقول الناس  
 فیہ لحن و بعض یقول لیس فیها ربط فاعوذ بالله من عملهم  
 و افتراءهم و کما ترى من الایات بغير ذلك النهج العدل  
 فانی انا بری من المشرکین .

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی بنام  
 دوست بینام کتابت<sup>ت</sup> لکدی الوجه حاضر آنچه مسطور مذکور  
 آمد و شنیده شد انشاء الله همیشه ایام بذكر مالک انام  
 مشغول باشه آنچه سنوال شده بونه از آیه منزله در  
 هیکل که بملوک خطاب شده صحیح همان است که نازل شده  
 کلمه ترک شده حرکت قلم اعلی در میادین الواح باطوار



مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان  
موسم است بسهل و ممتنع در مقامی جمع بین مقاصد لذا  
در سوره ملک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افسح  
است اذ اقیل بای جرم حبسوه قالو انهم اراک و ایجد و  
الدین که معنی آن اینست اگر گفته شود بچه جرم و -  
عصیان نیز امکان را حبس نمودند گویند این قوم اراک نمودند  
که دین را تجدید نمایند از مصدر راعلی جواب نازل اگر قدیم  
را اختیار نموده اید و اوست پسندیده نزد شما چرا شرایسع  
قیل را ترک نموده اید در اول این آیه قل مقدر است که چنین  
میشود قل لو کان القدیم هو المختار الی آخر و چون از  
بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر شد و این مقام  
ظهور کمال فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح  
است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالی ان  
اطلع من افق الا نقطاع بوده و اینک از آیه منزله در لوح پایا  
سؤال نمودید این عبارات تلویحات کلمات این است که ذکر  
شده در مقامی میفرماید قوله و اقول لکم ان کثیرین سیاءتون  
من العشارق و المعارب و یتکثرون علی ابراهیم و اسحق و یعقوب  
فی ملکوت السموات و اما ینزلوا ملکوت فی طرحون الی الظلمة  
الخارجیه هناك و یتکثرون البکاء و صریر الاسنان و در مقام دیگر  
مذکور آن النور قد جاء الی العالم و احب الناس <sup>الظلمه</sup> اکثر

من النور لأن أعمالهم كانت شريره لان كل من يعمل —  
السيئات سيفعل النور ولاياتى الى النور لئلا توبخ اعمالهم  
واما من يفعل الحق فيقبل الى النور لكي تظهر اعماله انها  
بالله معموله انتهى .

و از دو فقره مذکور تلویح بیان مالک اسماء درایه منزله  
معلوم میشود بعضی از آیات در بعضی الواح راجع است  
بکتاب نبیل و ما سطر فیها .

و لوحی دیگر خطاب بزمین المقربین است قوله الاعلی  
الاعظم الاقدم کتابت بمنظر اکبر وارک وانچه از آیات الهیه  
سؤال نموده بودید بعد حاضرکى الوجه ارسال مینماید  
ان یا زمین تعویق جواب ما سالته فی الآیات حفظ تغییر بوده  
چه که در اوائل ابدا در حین نزول ملاحظه قواعد فهم نمیشد  
و این ایام نظر بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از  
قبل تلقاء وجه قرائت شود ینزل فی بعض المقام بغیر مائزل  
من قبل این نظر بظاهر عبارت است و فی الحقیقه انچه  
نازل همان صحیح بوده و خواهد بود در ارض سر اراده  
چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع  
نظر باحزان وارده و اشغال متواتره و ابتلا های متابعه  
تاخیر افتاده و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهول کلمات  
مجموله ترکیب نماید و نامش نظر بان قواعد صحیح دانسته

مع آنکه اگر از خود او سؤال شود عالم بحر فی نبود چنانچه  
در یحیی و اتباعش مشاهده مینمایند العلم فی قبضته یقلب  
کیف یشاء مثلا در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهر <sup>باید</sup> مرفوع  
و یا مجرور باشد منصوب نازل شده درین مقام یا کان مقدراست  
و یا امثال آن از حروف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور  
نازل شده و بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است درین مقام  
حرف جر و یا مضاف <sup>که</sup> علت جر است محذوف و این قاعده را  
در کل جاری نمائید و همچنین در بعضی مواضع نظر بطراز  
آیات است لانهب ان نذکر القافیه فی هذا المقام و همچنین  
تذکره نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر -  
بالتکریر والیاء و الهمزه این در نزد قوم معتبر است و لکن در  
علم الهی یقرینه مقام فعل لازم رفع ارفع نازل و امثال آن در  
کتاب سماویه از قبل هم بود و این در مقام تاکید است لایا من  
باری ایزین العترین جمال عین بین حزمین مبتلا اگر افرینش  
مطلع شود که صریح قلم اعلی در چه حالتی مرتفع است و لسان  
عظمت در چه بلائی ناطق کل لیا من هستی را خلع نمایند و طراز  
نیستی طلب کنند هزار سنه / و ازین مابین علمای اسلام نزاع  
و جدال بوده که آیا واضح الفاظ حق است و یا غیر او حال  
مع ظهور حق در منازل من عنده اعتراض نموده و مینمایند  
چنانچه که کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات -

لا یحصی در کلمات الهی نموده اند و شنیده است اگرچه از قبل امثال اینمطالب مذکوره نازل و لکن المسک کلماتی که در رجوع و اکثری از الواح در احیانی نازل که مجال رجوع آن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقاء وجه جاری شد همان - باطراف منتشر لذا احتمال آنکه در بعضی مواضع ترك شده باشد و یا زیاده و کم میرون چه که احدی فایده نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نماید آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه نزد مسجون تنزیل جدید احب است از رجوع بیا نزل من قبل و الرجوع الیه الاولی اسهل و مالک العلیل . . . از کلمات مکتوبه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرقوم شده نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است اگر جمع شود احسن بوده عند الله رب العالمین .

ترجمه آثار مقدسه برای اهل غرب

و از حضرت عبد البهاء رخطایی بمحب السلطان میرزا علی اکبرخان روحانی میلانی است قوله العزیزه در خصوص الواح یا ترجمه مرقوم نموده بودید که از اینجا ارسال شود در اینجا ترجمانی ندارم ایندا که يك سطر از آثار مبارکه را ترجمه

کند چگونه میشود در اینجا ترجمه کنیم و ارسال داریم و این  
عین هم ابتدا مجال اینگونه امورا یعنی رسیدگی ندارد -  
لهذا در همانجا هر چه از آثار مبارکه که موافق مشرب اهل  
غرب است که جمیع امر بصلح و سلام عمومی است و حب و وفا  
با جمیع افراد انسانی و راستی و آشتی و دوستی بین کافه  
نوع بشری و عدم فساد و اتفاق و اتحاد و روش و سلوک -  
اهل الله است آن الواح را بواسطه مترجمهای ماهر در  
نهایت فصاحت و بلاغت و باحسن عبارت در طهران ترجمه  
نموده طبع شود و الا در اینجا ابتدا میسر نیست و در امریکا  
يك ترجمان است و بس و آن بقدری کار دارد که تصور نتوان  
نمود اما دیگران بسیار در ترجمه ضعیف اند .

آثار مقدسه بقواعد موجوده نزد

ملایان سنجیده نشود

و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بحاج محمد کریم الله  
خان است قوله الاعلی قل یا ایها الجاهل انظرنی کلمات  
ببصره لتجدهن مقدسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد  
ماکان عنده علوم العالمین قل ان آیات الله لو تنزل علی  
قواعدکم و ما عندکم انها تكون مثل کلماتکم یا معشر المحتجبین  
قل انها نزلت من مقام لا ینکر فیہ ذونه و جعله الله مقدسا

عن عرفان العالمين وكيف انت و امثالك يا ايها المتكرب البعيد  
انها نزلت على لسان القوم لاعلى قواعدك المجمعوله يا ايها  
المعرض المريب . . . . . يا ايها البعيد لو ان ربك الرحمن  
يظهر على حدودك لتتنزل آياته على القاعده التي انت  
عليها . . . . . تو و امثال تو گفته اند كه كلمات باب اعظم و ذكر  
اتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراك  
نموده كه كلمات منزله الهيه ميزان كل است و دون او ميزان  
او نميشود و هريك از قواعدى كه مخالف آيات الهيه است  
انقاعده از درجه اعتبار ساقط . . . . . باري آيات نقطه اولي  
روح ماسواه فداء مخالف نبوده تو از قواعد قوم بيخبرى .  
و در كتاب اقدم است قوله الا يهبي قل يا معشر العلماء  
لا تزنا كتاب الله بما عنكم من القواعد والعلوم و انه لقسطا من  
الحق بين الخلق قد يوزن ما عن الامم بهذا القسطا من الاعظم  
وانه بنفسه لو انتم تعلمون .

آيات و الواح مختوم و لا يلتبس است

و نيز از حضرت بهاء الله در كتاب اقدم است قوله تعالى قد  
زينت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح الذي ينطق بين السموات  
والارضين

کیفیت تحریف کتب مقدسه بدست مלאها

### وحقیقت حال تورات و انجیل

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی و در

اینمعلم مقصود از تحریف نه چنان است که این همج رعاع غفهم

نموده اند . . . بلکه مقصود از تحریف همین است که الیم جمیع

علمای فرقان بآن مشغول اند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب

برهوی و میل خود و چون سهو در زمان آنحضرت <sup>آیات</sup> تورات را که

مدل بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و بیان

آنحضرت را شی نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور

یافت چنانچه الیم مشهود است که چگونه تحریف نمودند اما

فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور بعیل و هوای خود تفسیر مینمایند .

و در اثری ازخ اندم ۶۶ فوله انا جیل اربعه بعد از آنحضرت

نوشته شده یوحنا و لوقا و مرتس متی این چهار نفر بعد از مسیح

بیاناتی از آنحضرت در نظرشان بود و نوشتند تا اصحاب آنحضرت

بقراءت آن و تفکر آن مشغول شوند و بسیاری بیانات آنحضرت <sup>است</sup> که

از نظراتها محوشده بود و بسیاری بیانات فرمودند که هیچ يك ازین

نفوس مذکوره اصغاء ننمودند ما اطلعهم انطق به المسيح الامن

ارساء و علموا ید . . . . . تلم اعلن میفرماید حق جل جلاله در امر

ظهور تصدیق کتب خود را که از قبل نازل شده نمود چنانچه در منزل

روح ما سواه ندا تصدیق تورات و انجیل را فرموده اند و همچنین

درینظهور تصدیق فرقان و مانده از کتب مقدسه شده و  
لکن توراتی را که حق قبول نموده نفس کلماتی است که از لسان  
کلیم من عند الله جاری شده این مقام حال مختصر ذکر شد اگر  
حق جل جلاله بخواهد از بعد مفصلا از قلم اعلی جاری خواهد  
شد .

و از حضرت عبدالبهادر رساله مدنیه است قوله العزیز  
خواهند گفت تورات نیز محرف است زیرا که آیه مبارکه وارد  
یحرفون الکلم عن مواضعه و حال آنکه تحریف مواضع  
معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور .

---

در قرآن کریم است قوله جل و عز یحرفون الکلم من بعد  
مواضعه یعنی بذلك ما غیروا من حکم الله تعالی فی الزنا  
و نقلوه من الرحم الی اربعین جلد کذا نقل عن جماعة  
من المقربین و قیل نقلوا حکم القتل من القوه الی الذیه حتی  
اکثر القتل فیهم مجمع البحرین .

یسوع آهی کشید گفت و لکن نه موسی نوشته و نه یسوع بلکه  
احبار یا انانکه نمیترسند از خدا . . . . . پس آنوقت  
شاگردان گفتند بدرستی که خدعه فقها هراینه اشکار است  
. . . . . پس یسوع آنوقت جواب داد که حق میگویم بشما  
بدرستی که شیطان طلب میکند همیشه باطل نمودن شریعت  
خدای را پس ازینجهت بتحقیق ناپاک نمودند او و پیروان او  
و ربا کاران و بدکاران هسر چیزی را امروز پیشینیان بتعلیم  
در روخ و پستیان بزندگانی بیباکی حتی اینکه نزدیک است  
که حق تقریبا یافت نشود . انجیل برنا با فصل ۴۴



## راجع بکتاب بیان

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی -  
اصفهانى قوله الاعلى حال مابین مرید های شما حرفها  
ظاهر شده یعینہ آنچه حزب شیعه میگفتند که این قرآن تمام  
نیست حضرات هم میگویند این بیان آن بیان نیست خط  
جناب آقا سید حسین موجود خط میرزا احمد موجود .

و در لوحی خطاب بسید فرج الله کاشانی قوله الاعلى -  
حرفهای کهنه تازه بعیان آمده میگویند بیان تحریف شده  
بگو لعمر الله نفسی قادر بر تحریف بیان نبوده و نیست -  
مقصود مشرکین آنکه نام را از مشاهده کتب الهی منع نمایند  
و ارادت خود را برین واسطه مجری دارند .

## راجع بکتاب اقدس

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله الایهی  
هذا کتاب اصبح <sup>مصباح</sup> القدم للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین  
قل انه مطلع علم الله لو انتم تعلمون و مشرق اوامر الله لو  
انتم تعرفون . . . قل تا الله الحق لا یغنیکم الیوم کتب العالم  
ولا ما فیہ من الصحف الا بهذا الكتاب الذی ینطق فی قطب  
الایبداع انه لا اله الا انا العلیم الحکیم . . . قل هذا روح

الكتب قد نفع به في القلم الاعلى وانصعق من في الانشاء  
الا من اخذت من فحات رحمتي وفوحات الطافي المهيمنه  
على العالمين .

منع اكيد از تكلم بخارج از مفهوم الواح

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقد مراست تولسه  
الاعلى والذى يتكلم بغير ما نزل فى الواحى انه ليس منسى  
اياكم ان تتبعوا كل مدعائهم .

حجیت نصوص و ذم اتباع روایات

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقد مراست فولعالا بهی  
اياكم ان تدعوا ما هو المنصوص فى اللوح اتقوا الله يا اولسى  
الانظار .

و از حضرت عبدالبهادر خطایی باین اصدق است  
قوله الحكيم در خصوص واردین از ارض مقدس و روایات  
مرفوع نموده بودند هر روایتی که سنه درست نباشد اعتماد  
نشاید زیرا اگر صدق هم باشد باز اسباب پریشانی است  
نصوص معمول بها است و بس .

و در خطایی باقا میرزا صادق در اصفهان قوله الكرم  
هو الا بهی ایها الفرع النضیر من شجرة الشهادة . . .

بعضی روایات را از جمله معترضه بدانید هر کس نظر بفکرخوش  
سخنی راند دع الروایات فانها لاتغنی عن آیات .

---

فی الکافی عن ابی عبد الله قال رسول الله ان علی کل حق  
حقیقه وعلی کل صواب نورا فعاو افق کتاب الله فخذوه و ما  
خالف کتاب الله فدعوه ایضاً ما لم یوافق من الحدیث  
القرآن فهو زخرف ایضاً "خطب النبی یعنی فقال ایها  
الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فاما قلته و ما جاءکم  
یخالف کتاب الله فلم اقله .

### منع اکید از تاویل در آثار

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی ان الذی یاول منازل  
من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه ممن حرف کلمة الله  
العلیا و کان من الاخرین فی کتاب مبیین

---

فی شرح النهج للشیخ کمال الدین میثم ان قلت کیف یجوز  
ان یتجاوزا لانا فی تفسیر القرآن المسموع و قد قال  
صلی الله علیه و سلم من فسر القرآن برایه فلیتبوأ مقعده من  
النار و فی النهی عن ذلك آثار کثیره قلت الجواب عنه من  
وجوه کثیره الاول انه معارض بقوله صلی الله علیه و سلم  
ان للقران ظهرا و بطناً و حداً مطمحاً و لقول امیر المومنین  
کم الله وجهه الا ان یوتی الله فهماً فی القرآن و لو لم یکن  
سوی الترجمة المنقوله فما فائده ذلك الفهم الثانی لو لم یکن  
غیر المنقول لا یشترط ان یكون مسموعاً من الرسول صلی الله علیه  
و اله و سلم و ذلك مما لایاء تنی الا فی بعض القرآن فاعلم ما

يقوله ابن عباس وابن مسعود وغيرهما من انفسهم فيلزم ان لا يقبل و يقال هو تفسير الراى الثالث ان الصحابه و -  
المفسرين اختلفوا فى تفسير بعض الايات و قالوا فيها التاويل  
مختلفة لا يمكن الجمع بينها و سماع ذلك من رسول الله صلى الله  
عليه و سلم محال فكيف يكون الكل مسموعا الرابع انه صلى الله  
عليه و سلم دعا لابن عباس فقال اللهم فقهمه فى الدين  
و علمه التاويل فان كان التاويل مسموعا كالتزويل و محفوظا  
مثله فلامعنى لتحصيص ابن عباس بذلك الخماس قوله  
تعالى بحاله الذين يستنبطونه منهم فثبت للعلماء استنباط  
و معلوم انه وراء المسموع فاذن الواجب ان يحل النهى  
عن التفسير الراى على احد المعنيين احدهما ان يكون  
للانسان فى شئى راءى وله اليه ميل بطبعه فباء و القرآن  
على وفق راءيه و طبعه حتى لو لم يكن ذلك الميل لما خطر  
ذلك التاويل بباله سواء كان ذلك الراى مقصدا صحيحا او  
غير صحيح و ذلك كمن يدعو الى مجاهدة القلب القاسى  
فيستدل على تصحيح غرضه من القرآن بقوله اذهب الى  
فرعون انه طغى ويشير الى ان قلبه هو المراد بفرعون كما  
يستدل له بعض الوعاظ تحسينا للكلام و ترغيبا للمستمع  
و هو ممنوع الثانى ان يتسرع الى تفسير القرآن بظاهر الحرييه  
من غير استظهار بالسماع و النقل فيما يتعلق بفرائب القرآن  
وما فيها من الالفاظ المبهمة و ما من الاختصار و الحذف  
والاضمار و التقديم و التأخير و المجاز فمن لم يحكم ظاهر التفسير  
و باذرائى استنباط المعانى بمجرد الحرييه كثر غلطه و  
دخل فى زمره من فسر القرآن براءيه مثاله قوله <sup>تعالى</sup> و آتينا ثمود  
الناقة مبصره فظلموا بها فانالناظر الى ظاهر الحرييه ربما يظن  
ان الناقة كانت مبصره و لم تكن عمياء و المعنى ايه مبصره  
كشكول شيخ بهائى

## عرفان ظهور بنفس اوست و آیات نیز در مقام دوم میباشد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بنصیر است قوله  
الاعلیٰ آنانکه بر مقرر عرفوا الله بالله ساکن اند و بر مکمن  
قد من لا یعرف بما سواه جالس حق را بنفس او و بما یظن من  
من عنده ادراک نمایند اگرچه کل من فی السموات والارض  
از آیات محکمه و کلمات متقنه مملو شود اعتنا ننمایند  
و تمسک نجویند چه که تمسک بکلمات وقتی جائز که منزل  
ان مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذی احاط  
نوره العالمین .

و در لوح خطاب با شرف قوله الاعلیٰ قل ان لیله نفسه  
ثم ظهوره و من یعجز عن عرفانها جعل الدلیل له آیاته  
و هذا من فضله علی العالمین .

تغییر و تجدید و ترقیات دین و نوع

از تعالیم آن

و از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله الاعلیٰ حال  
که ملاحظه نقطه حقیقت را در کلیشی نمودی حکم دین را  
همچنان یقین کن که یوم نطفه را یام اول بدیع آدم بوده  
دین علیه السلام

که اهل آن زمان حق واقع در مقام نطفه حقیقت واقع بوده اند  
و همین قسم نفس دین و اهل آن بقدره الله ترقی نموده اند  
تا یوم ظهور حقیقت محمدیه\* که مقام دین و اهل آن بمقام  
فکسونا العظام لحمائنا انشاء ناه خلقتنا اخر رسیده بوده فتبارک الله  
احسن الخالقین و ازین جهت است نسخ شرایع و ملل  
لاجل آنکه تکلیفی که بیوم نطفه بوده هر گاه بیوم مضغه  
شود محض ظلم است .

و از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز -  
شریعة الله برد و قسم منقسم یک قسم اصل اساس است -  
روحانیات است یعنی تعلق بفضائل روحانی دارند این  
تفسیر و تبدیل تمیکن این . . . . . جوهر شریعت آدم  
و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت  
مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت  
جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیاء باقی و برقرار -  
ایذاء منسوخ نمیشود زیرا آنحقیقت روحانیه است نه  
جسمانیه آن ایمان است عرفان است ایقان است عدالت است  
دیانت است مودت است امانت است محبة الله است  
موااسات است <sup>در حال</sup> رحم بر فقیران است و فریاد رس مظلومان  
و انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگانست پاکی و ازادگی  
و افتادگی است علم و صبر و ثبات است این اخلاق -  
\* معذبه صلی الله علیه و اله

رحماتی است این احکام ابدائاً منسوخ نمیشوند بلکه تا ابد الاباد  
مرعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری  
از ادوار تجدید گردند زیرا در اواخر هر دوره شریعة الله  
روحانیه یعنی فضائل انسانی از میان میروند و صورتش  
باتی میماند قسم ثانی از شریعة الله که تعلق بعالم  
جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و طلاق  
و عتاق و محاکمات و معاملات و قصاص برقتل و ضرب و سرقت  
و جراحات . . . . . در هر دوری از ادوار انبیاء . . . باقتضای  
زمان لابد از تغییر و تبدیل است .

و در جواب قسیسان پاریس قوله العزیز اساس دین الهی  
یکی است همان اساس که مسیح گذارد و فراموش شد حضرت  
بهاء الله آنرا تجدید کرد زیرا اساس ادیان الهی یکی  
است یعنی هر دینی بدو قسم منقسم قسمی اصل است و  
تعلق باخلاق دارد و تعلق بحقایق و معانی دارد و تعلق  
بمعرفه الله دارد و آن یکی است ابداء تغییر ندارد زیرا  
حقیقت است حقیقت تغییر و تبدیل ندارد و قسمی دیگر  
فروع است و تعلق بمعاملات دارد این در هر زمانی باقتضای  
آنزمان تغییر یابد مثلاً در زمان حضرت موسی اساس و اصل  
دین الهی که تعلق باخلاق داشت در زمان مسیح تغییر  
نیافت ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد زیرا در زمان

جزئی

موسی برای مبلغ سرقت دست بریده میشد بحکم تورات هر  
کسی چشمی را کور کند چشمش را کور میگرداند و دندانسی  
میشکست دندانش میشکست این باقتضای زمان موسی  
بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ فرمود همچنین  
طلاق از کثرت وقوع بنا رجه رسید که حضرت مسیح منع فرمود  
باقتضای زمان حضرت موسی که حکم قتل در تورات بود و  
در آنوقت جز بان محافظه امنیت نمیشد زیرا بنی اسرائیل  
در صحرای تیه بودند در آنجا جز باین احکامات سخت  
ضبط و ربط ممکن نبود اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر  
کرد اختلاف درین قسم فرع است اهمیتی ندارد و متعلق  
بمعاملات است اما اساس دین الهی یکی است لهذا حضرت  
بهاء الله همان اساس را تجدید فرمود اما اساس امر مسیح<sup>ص</sup>  
روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل طلاق و سبت  
تغییر نکرد جمیع بیانات مسیح تعلق بمعرفة الله و وحدت<sup>عالم انسانی</sup> و روابط  
بین قلوب و احساسات روحانی داشت و حضرت بهاء الله  
تاسیس سنوحات رحمانیه باکمل وجوه فرمود دین ابداً  
تغییر ندارد زیرا حقیقت<sup>است و حقیقت</sup> تغیر و تبدیل ندارد آیا میشود  
گفت توحید الهی تغیر مینماید یا معرفة الله و وحدت -  
عالم انسانی و محبت و یگانگی تغیر میشود لا والله تغیر  
ندارد چرا که حقیقت است .



و در خطابه در کیسه سانفرا نسیسکو قوله العزیز در زمان  
نوح مقتضی بود که انسان حیوانات بحریه را بخورد و در زمان  
ابراهیم چنان مقتضی بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد\*  
چنانچه هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است و  
دیگر حضرت موسی در بیابان یون برای مجرمین محبس  
نیون یا اقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند  
اورا کور نمایند اگر دندانى را بشکند دندانش را بشکنند  
آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجدی که حالا  
هیچ يك ممکن نیست جاری شود در يك مساله قتل قاتل  
حالا لاجمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت پس  
آن احکام تورات همه حق است لکن باقتضای آنزمان که  
برای يك نالردست نزد بریده میشد آیا حالا میشود  
براهزار<sup>ی</sup>الر دست بریده شود .

و قوله العزیز ای یار دیرین پرسش چند نموده بودی  
پرسش نخست این بود که چرا ائین پیغمبران دیگر گون گرد  
و روش و خشوران مانند بو قلمون مهتر اسرائیلیان را روشی  
بود و اختر عیسویان را تاپشی و سرور تازیان را فرمایشی  
و مهر سپهر جهان بالا را آئین و در خششی گفتار و کردار  
و ائین و روش و فرمایش هر يك دگرگون بود این چه رازی  
است نهان و پنهان زیرا باید فرمایش زبانهان بريك روش

---

\* مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی  
بود که انسا<sup>ن</sup> خواهر خود را بگیرد .

باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهى بنا آنکه جهان و آنچه  
 در او است هر دم در گرگون گردند و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید  
 زیرا تغییر و تبدیل و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغییر و تبدیل  
 از خصائص وجودی لهدا اگر عالم کون را حال بريك منوال بود لوازم  
 ضروریه اش نیز یکسان میگشت چون تغییر و تبدیل مقرر و ثابت است  
 روابط ضروریه را نیز انتقال و تحول واجب مثل عالم امکان مثل هیكل  
 انسان است که در طبیعت واحد و مداوم نه بلکه از طبیعتی  
 بطبیعتی دیگر و از مزاجی بزمزاج دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف  
 گردند و امراض متنوع شوند لهدا پزشك دانا و حکیم حاذق در زمان  
 راتضیرت هت و علاج را تبدیل نماید بدیده بیناملاحظه کینت کسه  
 انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهت و گهواره شیرخوار و چون  
 نشو و نما نماید برخوان نعمت پروردگار نشیند و از هرگونه طعام تناو  
 نماید زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخواری را رزقی و سن بلوغ را  
 اقتضائی و جوانی را <sup>قوت</sup> و قدرتی و ضعف و پیری را فتور و رختوسی  
 و در هر درجه انسان را اقتضائی و در شش را کرمائی و همچنین موسم  
 صیف را اقتضائی و فصل خزان را خصوصیتی و موسم دمی را برونتی  
 و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری حکمت کلیه  
 اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغییر احکام  
 حاصل گردند و تبدیل امراض تغییر علاج شود پزشك  
 دانا هیكل انسانرا در هر مرضی دوائی و در هر درج

درمانی نماید و این تغییر و تبدیل عین حکمت است  
زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون علاج را تغییر  
نهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است اگر  
داروی اول موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا  
در آغاز تجویز کرد ولی رنجور دانا ندان نماید و بروجدان  
بیفزاید و این را بدان که آئین یزدانی <sup>پر</sup> دو قسم است قسمی  
تعلق <sup>بعالم</sup> آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان  
و دل اساس آئین روحانی لم یتغیروا ولم یتبدل است  
از آغاز ایجاد تا یوم <sup>معاد</sup> تا ابد الا یا کبری ک منوال بوده  
و هست و آن فضائل عالم انسانی است و آئین حقیقی -  
دائی سرمدی یزدانی و روشن فرمایدی خداوند افرینش <sup>است</sup>  
و قسمی ازین آئین تعلق بجسم دارد آن بمقتضای هر زمانی  
و هر موسمی و هر درجه از سن تبدیل و تغییر یابد <sup>و</sup> در این  
کور عظیم و دور جدید تفرعات احکام جسمانی اکثریبت عدل  
راجع چه که این کور را امتداد عظیم <sup>است</sup> و آیند و را فسحت و  
وسعت و استمرار سرمدی ابدی و چون تبدل و تغیر از خصا <sup>ئص</sup>  
امکان لزوم ذاتی اینجهان است لذا احکام جزئیة جسمانی  
بمقتضای وقت و حال تعیین و ترتیب خواهد یافت اما اساس  
آئین یزدان را تغییر و تبدیلی ننموده و نیست مثلا خصائل  
حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران

و رفتار نیکو کاران از لوازم ائین یزدا ن است و این ابناء  
تصویر نموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی البتّه  
بافتضای زمان در هر کوری و کوری تغییر نماید شما بیصبر  
انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر که جهان به  
جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظتی بسی  
اندازه یافته آیا ممکن است که احکام و ائین پیشینیان  
بتمامه مجری گردند لا والله و ازین گذشته اگر در ظهور  
مظاهر مقدسه ائین تازه تاسیس نگردد جهان تجدید نشود  
و هیكل عالم در تمیصی تازه جلوه ننماید.

و در خطایی راجع به هولانت است قوله العزیز دین الهی  
یکی است ولی تجدید لازم . . . . دین الله یکی است  
که مری عالم انسانی است و لکن تجدید لازم درختی را چون  
بنشانی روز بروز نشود و نمائید و برگ و شکوفه کند و میوه  
تر بیاراند لکن بعد از مدت مدید کهن گردند و از ثمر  
باز ماند لذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته  
در زمین پاک میکارد و دوباره شجره اول ظاهر میشود.

مخالفتها و مخالفین خود موجب

کمال و بلوغ دین و انام اند

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بنصیر است

قوله الاعلیٰ یایزی این قلب نه بمقامی محزون شده که قادر بر اظهار لالی مکنونه شود و یا اقبال بتکلم فرماید چه که - مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای اینعبند رانفسی که بتقول او خلق شده بر باد فنا داده اگر چه - فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون اکثری ضعیف اند و غیر بالغ لذا محتجب مانند و لکن آن ربك لغنی عن مثل هؤلاء و انه لمحیط علی العالمین .

نوع دین و خصائص و فرائض

و قوی و مومشمش

و نیز از حضرت عبد البهک رمفواوضات است قوله العزیز این صریح بیشک و شبیهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد . . . . نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعی تشکیل کند تا تعاون و تعاضد در معیشت حاصل گردد تا تاسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات اندیابد و این محسوسات را بتدریج بانتقال معقولات برک و همچنین تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک بی

بعالم ماوراء الطبیعه بروا استفاضه از تفحات مقدسه روح  
القدس نماید و بعلا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر  
سنوحات رحمانیه گردد تا آنکه جمیع اسما و صفات الهی  
در مرآت حقیقت انسان جلوه کند . . . . . و این معلوم است  
که قوه بشریه از عهد چنین امر عظیم بر نیاید و بنتایج  
فکریه تکفل چنین مواهب فتوان نمود شخص واحد چگونه  
تاسیس این بنیان رفیع می ناصر و معین تواند پس بایست  
قوه معنویه ربانیه تائید کند تا بتواند از عهد این کار  
بر آید يك ذات مقدس عالم انسانی را زنده کند و هئیت  
کره ارض را تغییر دهد . . . . . و اساس بدیع وضع نماید  
نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رایت واحده آرند خلق  
را از عالم نقائص و رذائل نجات دهد و یکمالات فطریه  
و اکتساییه تشویق و تحریض نماید البته این قوه الهیه  
باشد . . . . . امری را که جمیع ملل و دول عالم با جمیع  
قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکند يك نفس مقدس می  
ناصر و معین اجرا نماید آیا این بقوه بشریه ممکن است  
لا والله .

و قوله العزيز مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار  
کائنات اند لهذا شرایعی تاسیس نمایند که مطابق و موافق  
حال عالم انسانی است زیرا شریعت روابط ضروریه است که

منبعث از حقایق کائنات است مظهر ظهور یعنی شارع  
مقدم تا مطلع بحقایق کائنات نباشد روابط ضروریه که  
منبعث از حقائق ممکنات است ادراک نماید البته مقتدر  
بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نگردد انبیا  
الهی مظاهر کلیه اطباء حاذق اند و عالم امکان مانند هیکل  
بشری و شرایح الهیه دوا و علاج پس طیب باید که مطلع  
و واقف بر جمیع اعضاء و اجزاء و طبیعت احوال مریض باشد  
تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع گردد فی الحقیقه  
حکیم دوا را از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند  
زیرا تشخیص مرض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کند تا  
تشخیص مرض نشود چگونه ترتیب علاج و دوا گردد پس  
باید طیب بطبیعت و اعضاء و اجزاء و احوال مریض نهایت  
اطلاع داشته باشد و بجمیع امراض واقف و یکافه او به  
مطلع تا آنکه دوائی موافقی ترتیب دهد پس شریعت روابط  
ضروریه است که منبعث از حقایق کائنات است و مظاهر  
کلیه الهیه چون مطلع با سرار کائنات اند لهذا واقف بآن  
روابط ضروریه و انرا شریعت الله قرار دهند .

جلالت مقام فلسفيات و علم و صنايع  
و روابط دين و علم و فرق بين فيلسوف  
عائل و متفلسف جاهل

و نیز از حضرت بها الله در لوح حکمت است توله  
الا على و لو يرى اليوم لحكام العصر يد طولى فى الحكمة  
و الصنائع و لكن لو ينظر احد بعين البصيرة ليعلم انهم اخذوا  
اكثرها من حكما القبل و هم الذين استسوا اساس الحكمة و  
مهدوا بنيانها و شيئا و اركانها كذلك ينبئك ريك القديم  
و القداماء اخذوا العلوم من الانبياء لانهم كانوا مطالع الحكمة  
الالهية و مظاهر الاسرار الربانية من الناس من فاز بزال  
سلسال بيا ناتهم و منهم من شرب ثمالة الكاس لكل نصيب  
على مقداره انه لهو العادل الحكيم ان اييد قلسر الذى  
اشتهر فى الحكمة كان فى زمن داود و فيثاغورت فى زمن  
سليمان بن داود و اخذ الحكمة من معدن النبوة و هو الذى  
ظن انه يسمع حفيد الفلك و يبلغ مقام الملك ان ريك فيصل  
كل امر اذا شاء انه لهو العليم المحيط ان امر الحكمة و اصلها  
من الانبياء و اختلفت معانيها و اسرارها بين القوم باختلاف  
الا نظار و العقول . . . . . ان بقراط الطيب كان من كبار  
الفلاسفة و اعترف بالله و سلطانه و بعده سقراط انه كان



حكيمًا فاضلاً زاهداً اشتغل بالرياضة ونهى النفس عن الهوى  
واعرض من ملاذ الدنيا واعتزل الى الجبل واقام في غار  
ومنع الناس عن عبادة الاوثان وعلمهم سبل الرحمان  
الى ان ثارت عليه الجبال واخذوه وقتلوه في السجن كذلك  
يقص لك هذا القلم السريع ما احد بصر هذا الرجل فسى  
الفلسفه ان سيد الفلاسفه كلها قد كان على جانب عظيم  
من الحكمة نشهده انه من فوارس مضارها واخص القائمين  
لخدمتها وله يد طولى فى العلم المشهوره بين القوم وما  
هو المستور عنهم كانه فاز بجرعة اذ فاض البحر الا عظم  
بهذا الكوثر المتير . . . . . وبعده افلاطون الالهى  
انه كان تلميذا لسقراط المذكور وجلس على كرسى الحكمة  
بعده وافر بالله واياته المهيمنه على ما كان وما يكون وبعده  
من سعى بارسطو طاليس الحكيم المشهور وهو الذى استتبط  
القوه البخاريه وهوى الا من صناعات القوم وكبرائهم كلهم اقرؤا  
واعترفوا بالقديم الذى قبضه زمام العلم ثم اذكر  
ما تكلم به بليزوس . . . . . وهو الذى يقول انا بليزوس الحكيم  
صاحب العجائب والطلسمات وانتشر منه من الفنون والسلام  
مالا انتشر عن غيره وقد ارتقى<sup>الى</sup> اعلى مراتب الخضوع والابتهال  
اسمع<sup>ما</sup> قال فى مناجاته مع الغنى المتعال اقوم بين يدي  
ربى فاذكر آلاءه . . . . . ثم اعلم انه قد ظهر من القدماء

ما لم يظهر من الحكماء المعاصرين اننا نذكر لك نبأ مورطس . . . .  
 من كان فيلسوفا حقيقيا ما فكر لله وبرهانه بل افر بعظمته وسلطانه  
 المهيمن على العالمين انانحب الحكماء الهذين ظهر منهم انتفع  
 به الناس و ايتنا هم بامر من عندنا اننا كنا قاندين اياكم يا احبائس  
 ان تنكروا فضل عبادة الحكماء الذين جعلهم الله مطالع اسمسه  
 الصانع بين العالمين افرغوا جهنكم ليظهر منكم الصنايع والامور التي  
 بها ينتفع كل صغير وكبير انان تبر من كل جاهل ظن بان الحكمة هي  
 التكلم بالهوى والاعراض عن اللعمولى المورى كما تسمع اليوم من بعض  
 الغافلين  
 واز حضرت عبد البهادر خطابه كرم جمع تيا سوفيهانك رياريس  
 قوله العزيز اعظم فضائل عالم انسانى حكمت الهى است وحكمت -  
 عبارات ازاطلاع بحقايق اشياء على ما هى عليها است وعلم واحاطه  
 بحقايق اشياء ممكن ليست جزى حكمت الهيه .  
 ودر ضمن بيانات شفاهيه آنحضرت است كدين وعلم و دائره است  
 كه بمرکز واحد سير ميکنند انمرکز حقيقت است .

---

كافى باب النوا كدر عن على روحوا انفسكم بيد يع الحكمة  
 فانها تكل كما تكل الابدان واز انحضرت است الحكمة  
 ضالة المومن فخذ الحكمة ولو اهل النفاق .  
 ودر حديث نبوى است الحكمة ضالة المومن فحيث وجدها  
 فهو احق بها ايضا فخذ الحكمة ولا يضرك من اي  
 وعاء خرجت ودر قران كريب است يوتى الحكمة من يشاء  
 ومن يوتى الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا وما يذكر الا اولوا الالباب

دین حقیقت و موجب محبت است و طبق  
علم و عقل و یکی است و ظنون و اوهام  
و تقالید و تعصبات از ملاحا پیروان میباشد  
که موجب اختلاف و عداوت و نامعقولی شد  
و بایک زائل گردد

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب عهدی است قوله الحق  
انچه سبب حفظ و علت راحت و اسایش عباد است از قلم  
اعلی نازل شده و لکن جهال <sup>ارض</sup> چون مرای نفس و هو <sup>من</sup> اند  
از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافل اند و بیظنون و —  
اوهام ناطق و عامل .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی  
حال بهتر آنکه آنجناب خود را بپناه انقطاع که از معین قلم  
اعلی جاری شده ظاهر نمایند و لوجه الله در انچه از قبل  
و بعد ظاهر شده و یا نازل گشته تفکر کنند و بعد بحکمت  
و بیان در اخما ناضغینه و بغضا که در قلوب احزاب عالم  
مکون است بقدر مقدور سعی و جاهد شوند مقصود از

ارسال رسل و انزال کتب معرفه الله و الفت و اتحاک عباد  
بوده حال ملاحظه میشود شریعت الهی را سبب و علت  
بغضا و عناد نموده اند زهی حسرت و ندامت که اکثری  
یما عندهم متمسک و مشغول و از ما عند الله غافل و محجوب  
و در لوحی خطاب بملا علی بجستانی است فوله الایهی  
ای ناظر الی الله ناظر بکلمات قبل و آنچه ذکر شده  
مباشید چه که اکثر آن یا کذب صراح بوده و یا مزوج بآن  
و اگر هم صدق بوده معنی آنرا ادراک ننموده و تحریف  
نموده اند ملاحظه کن آنچه از اخبار نیامت و حشر و نشر  
و یعث و نیام و ساعده و قارعه و حاقه و صیحه و  
نا قور و صور و جنت و نار و امثال آن و همچنین قائم  
و ظهور آن در کتاب بوده حرفی از آنرا ادراک ننموده  
بودند و از مقصود بالمره محتجب بودند آنچه در کتاب  
الهی که فرقان است نازل شد حق لاریب فیه و معنی  
انرا کما هو حقه احدی ادراک ننموده الا من شاء ربک و  
من دون آن اکثری از روایات و قصص لا اصل لها بوده  
چنانچه در اینظهور اعظم بعضی از موهومات خرق  
شده و مقصود معلم و میرهن گشت و بعضی هم در این  
ایام بین اصبعی الرحمان است لعل یخرقه بسلطانه  
باری انجناب سمع را از ما عند الناس مطهر نمائید

آنچه حال مرتفع است لاجل اصغاء کفایت مینماید آنسه  
لمغنی العالمین .

و از حضرت عبدالیه در خطابه در کلیسای موحدیسن  
مونترپال است قوله العزیز دین باید سبب الفت و محبت  
باشد اگر دین مایه عداوت شود نتیجه ندارد بلکه بیدینی  
بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضا بین بشر است و هر  
چه سبب عداوت است میفوض خداوند است و آنچه -

سبب الفت و محبت است مقبول و مدوح اگر دین سبب  
قتال و درندگی شود آن دین نیست بیدینی بهتر از آن زیرا  
دین بمنزله علاج است اگر دوا سبب مرض شود البته بیعلاجی  
بهتر است <sup>است</sup> دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق علم  
و عقل نباشد اوهم است زیرا خدا عقل عنایت فرموده تا  
ادراك حقایق اشیا کند حقیقت پیرستد اگر دین مخالف  
علم و عقل باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب شود چون  
سبب اطمینان نیست اوهم است آنرا دین نمیگویند لهذا  
باید مسائل دینیه را با عقل و علم تطبیق نمود تا قلب -

اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود . . . . . ادیان الهی  
یکی است زیرا جمیع حقیقت است حضرت ابراهیم ندا بحقیقت  
کرد حضرت موسی اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح تاسیس  
حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود جمیع انبیاء

لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بیدینی بهتر است \*

خادم حقیقت بودند جمیع موسس حقیقت بودند پس تعصب باطل است زیرا این تعصبات مخالف حقیقت است . . . . پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا میخوش خدا ایجاک مودت و الفت و محبت فرمود و ازیندگانشر الفت و محبت و یگانگی خواسته عداوت نزد او مردود است و اتحاد و الفت مقبول .

و در مفاوضات است قوله الجلیل دین الله مروج حقیقت و موسس علم و معرفت و مشوق برد انائی و معدن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منور افاق است با وجود این چگونه معارضه بعلم نماید استغفرالله بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است معارضه بعلم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور زیرا علم نور است حیات است سعادت است کمال است جمال است و سبب قربیت در گاه احدیت است شرف و منقبت عالم انسانی است و اعظم موهبت الهی علم عین هدایت - است و جهل حقیقت ضلالت خوشحال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و ای بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند و بنفالیدی چند دل را خویشان دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بیاباد دادند

و قوله الکریم ای احبای الهی از راعه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیّه که بتعام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شویند و ازین اوهامات تجرد یابیند و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنیند تا بعالم انسانی یعنی عم بشر مهربان حقیقی گردیند و بهر نفس از هر ملت و هر ائین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی گرهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید شاید بعون و عنایت الهیه افق انسانی ازین غیوم کثیفه یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت — عامیانه پاک و مقدس گردید هر روز بروز سبب الفت و محبت در میان جمیع ملل شویند .

و قوله الجلیل آنچه را عقول تصور نتوانند چگونه مکلف یا اعتقاد آن گردند در عقل ننگیند تا صورتی از صور معقوله شود بلکه هم محض باشد . . . چون تفسیرها معنی انجیل را تفهیمند و بر مزین نبرند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم معارض دین زیرا از جمله این مسأله صعود حضرت مسیح با جسم عنصری باین سمای ظاهر<sup>ی</sup> مخالف فنون ریاضی بود و لکن چون حقیقت مسأله اشکار گردید و این رمز بیان شود بهیچ وجه علم معارضه ننماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید .

و قوله الجمیل سبب این حرمان آنکه با سایر اصلی پس  
نبردند و در ترقی در عوالم روحانی و مقامات سامیه رحمانی  
نکوشیدند. اما درین الله اکتساب کمالات است و استفاضه  
از فیوضات مقصد از ایمان و ایقان تزئین حقائق انسانی  
یفیض کمالات ربانی است اگر این حصول نیاید حقیقت  
حرمان است و عذاب نیران پس بهائیان باید نظر باین  
امر دقیق نمایند که مانند سائراکیان بعربده و های وهوی  
و لفظ بیمعنی کفایت ننمایند بلکه بجمیع شئورن از خصائل  
و فضائل رحمانی و روش و رفتار نفوس ربانی قیام کنند و -  
ثابت نمایند که بهائی حقیقی هستند نه لفظ بیمعنی .  
و قوله الحمید ای محترمه جمیع انبیاء برین مبعوث شدند  
و حضرت مسیح بجهت این ظاهر گشتند و جمال مبارک  
نیز ندای الهی باین مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانی  
جهان آسمانی گردد تا سوتی لاهوتی شود ظلمانی نورانی  
گردد شیطانی رحمانی شود و اتحاد و الفت و محبت بین  
عمم اهل عالم حاصل گردد و وحدت اصلیه رخ بگشاید و بنیان  
اختلاف برافتد و حیات ابدی و موهبت سرمدی حاصل  
گردد .

و قوله العزيز زنهار زنهار پیروی تعصبات و اغراض -  
نمائید همیشه در امور منصف باشید تحری حقیقت نمائید



و قوله الكرم این تقالید مخرب بنیان سعادت عالم  
انسانی و مخالف ادیان الهی است زنهارگرد اینگونه اوهام  
نگردید .

و در سفرنامه امریکا قوله العزیز اما تقالیدی که بعد پیدا  
شد آن سبب خرابی و محویت ملت و مانع ترقیات است  
چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود بتقالید  
افتادند غضب الهی مستولی شد بجهت آنکه اساس الهی  
را ترك کردند خدا بخت نصرا مبعوث کرد . . . اساس  
دین الهی سبب عزت و ترقی است و تقالید علت ذلت و حقارت  
است باین سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود  
گردید . . . پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی  
سبب عزت ایدى و ترقی و تربیت و حیات بنی اسرائیل  
بود لکن <sup>بعد</sup> تقالید سبب ذلت و پریشانی آنها گردید .

و قوله النافذ یکی از اسباب بیزاری نفوس از عالم دیانت  
همین تقالید و اوهام رؤیای مذاهب است که اشخاص  
عالم و دانا چون آن تقالید و رسومات را مخالف علم و عقل  
دیدند دین الهی را ترك نمودند دیگر ملتفت نشدند که -  
ایشان اوهام رؤیای ادیان است هیچ <sup>داخلی</sup> بائیسین  
آلهی ندارد . . . و اعظم از کل دفع و رفع تقالید و اوهام  
مذهبی است و تطبیق مسائل دینی با دلائل عقلیه و علمیه

و در ضمن نطق آنحضرت در امر یکا است قوله العزيز اين  
تقاليد سبب شده كه عالم انساني مختل گرديده و تا اين -  
تقاليد زائل نشود اتحاد و اتفاق حاصل نگردد و تا اين سن  
تقاليد محو نشود آسايش و راحت عالم انساني جلوه ننمايد  
پس حقيقت اديان الهی دوباره بايد تجديد گردد .  
و قوله العيين اما اختلاف اديان و مذاهب از سوء تفاهم  
و تقاليد است اگر تقاليد از ميان برخيزد جميع متحد شوند  
و قوله العزيز اساس اديان الهی یکی است و آن حقيقت  
است و مورث محبت و الفت و سبب وحدت عالم انسانی اما  
تقاليد مختلف است و علت اختلاف و هادم بنيان رحمانی  
و مفاد بيانات آنحضرت در پاریس بخانه مادام کاسته و در  
کلیسیای بابتیست فیلا دلفیاود رکلیسیای موریب و در نیویورک  
و در خطاب بمنشی کنگره ششم بين المللی آزاد یخواهان  
ادیان در پاریس و غیرها همه این است كه مقصد از دین  
روابط ضروریه وحدت عالم انسانی است و دین روابط <sup>عموم</sup> معنویه  
بين افراد وحدت روحانی و وحدت افکار وحدت حاسیات وحدت  
آداب و مدنیت الهیه است و مقصد از ظهور مظاهر الهیه  
و انزال کتب و تاسیس دین الفت بشر و محبت اساس دین  
الهی محبت و الفت و یگانگی و وحدت است جميع انبیای -  
الهی مظاهر حقيقت بودند چراغهای حقيقت بودند جميع

مناک ی حقیقت بودند حقیقت یکی است تعدد ندارد  
 و هزار افسوس که این اسامی متین متروک و محجوب و تقالید  
 ایجاد کردند که ارث شد و هیچ ربطی با سام دین الهی  
 ندارد و چون <sup>این</sup> تقالید مختلف است از اختلاف جدال حاصل  
 و جدال منتهی بقتال گردید و سبب الفت مورث کلفت -  
 گشت و سبب نورانیت سبب ظلمات شد و سبب حیسات  
 سبب معاصات گردید ولی انبیای الهی شبانان و اغنام بشری  
 بودند و برای اتحاد و یگانگی بودند و تا این تقالید در دست  
 است از دین جز مضرت بعالم انسانی حصول نپذیرد  
 پس باید این تقالید کهنه پوسید مرا که معمول به ادیان است  
 بتعامه ریخت لهذا الفت و اتحاد تام بین جمیع ادیان حاصل  
 شود دین الهی در نهایت کمال و جمال در انجمن عالم  
 انسانی جلوه نماید و این تقالید در ادیان زائل شده جهان  
 جهان دیگر گردند و عالم ناسونی جهان ملکوتی شود عالم  
 انسانی جلوه حقیقت میگردد و انوار افتاب جهان بالادراو  
 بتابد یک تا سیسات ابدیه در عالم انسانی گذاشته شود  
 بنیان وحدت عالم انسانی روز بروز ارتفاع یابد دین سبب  
 نزاع و جدال نیست اگر سبب آن گردد عدمش بهتر است .

---

در قرآن کریم قوله عز وجل ان الذین آمنوا والذین هادوا  
 والنصاری و الصابئین من آمن بالله والیوم الآخره و عمل

صالحا فلهم اجرهم عن ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون  
وقوله لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا ولو شاء الله لجعلكم  
امة واحدة ولكن ليلوكم فيما اتاكم فاستبقوا الخيرات الى الله  
مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تخطفون وقوله ليس البر ان  
تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله  
واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبیین وقوله لا تقف  
ما ليس لك به من علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان  
عنه مسئولا وقوله ان الظن لا يغنى عن الحق شيئا وقوله  
افلا تعقلون وقوله وما يعقلها الا العالمون وقوله وقل رب -  
زدني علما وقوله وما او تيتتم من العلم الا قليلا وقوله هل  
يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقوله قل من حرم  
زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق وقوله و  
لا تنس نصيبك من الدنيا وفي الحديث لم يدخل الجنة  
حمية غير حمية حمزه مجمع البحرين  
راه یکی است وان راه راستی است آن راهی است که از آغاز  
راه پیروان اولیه بود پس تو همواره در راه راستی باش و هرگز  
ازین شاهراه منحرف مشو خواه در موقع سختی و خواه در -  
هنگام راحت این را نیز بدان و آگاه باش گاوان و اسبان  
خاک گردند زروسیم بخاک پیوندند و تن نیز مشتق خاک گردند  
اما آن کسی نمیرد و بخاک نه پیوندند و تباهی نپذیرد که راستی  
و درستی را بستايد و برطبق آن رفتار نماید ارد ویران  
نقد قال صلى الله عليه وسلم ليس منامن دعالي عصبية و  
ليس منامن تاتل على هصبية و ليس منامن مات على عصبية

## عدم تعرض و توهین بعقاید

و نیز از حضرت عبدالبها است قوله الجلیل آنچه گفته  
میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهین عقاید ملل دیگر  
نیست مجرد بیان واقع است و پس والا بوجدان نفسی تعرض  
نمائیم و اعتراض روانداریم .

## فصل سوم

در طریق حل رموز آثار مقدسه دینیہ و توفیق  
عقاید با عقل و علم زمان معاصر

————— \* —————

محکمت و متشابهات و علت و حکمت مرموذات  
کتب مقدسه خصوصاً در باره شدوون واحوال  
عالم بعد

از حضرت بهاء الله در سورة النصیح است قوله الاعلی  
فاعلم بان للكلمات الله و سفرائه معان بعد معان و —  
تاویلات بعد تاویلات و رموزات و اشارات و دلالات و حکم  
بمالا نهاية لها ولن يعرف احد حرفا من معانیها الا من شاء  
ربك لان معانیها کتوزهم کتوزها فی خزائن الكلمات ولا  
يعلم اسرارها الا الله العزيز المقتدر المحمود و سيعلمهم  
تاویلها کل من عرج الی سموات القرب و القدم و یتبع السی  
مقام الذی یشهد بلسان المودعة فی سره بانه لا اله الا هو و  
انه لهو الذی کان ولم یکن معه من شیئی اذا یتلفت یکل  
المعانی و العرفان المكنونة فی کل شیئی من نیل ان یقول کس  
• فیلسون •

و در کتاب ایقان قوله الاعلی و از جمیع اینکلمات مرمرزه  
و اشارات ملغزه که از مصاد را مریه ظاهر میشود <sup>مقصود</sup> امتحان  
عبادت است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده  
منیر ما ز اراضی جرزه فانیه و همیشه این از سنت الهی در  
میان عباد بوده

و قوله الاکم تاویل کلمات حمامات ازلیه راجز هیاکسل  
ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء معنویه راجز سامعه اهل  
بقا تشنود هرگز قبطنی ظلم از شراب سبطنی عدل نصیب ندارد  
و فرعون کفر از بیضا موسی اطلاع نیاید چنانچه میفرماید و ما  
یعلم تاویله الا الله و لیس اسخون فی العلم معذک تاویل  
کتاب را از اهل حجاب مستفسر شد ند و علم را از منبع او اخذ  
نمودند مثلا چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر  
روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که  
آن نفس که در تورات موعود است پاینده صریح و مکمل شرایط تورات  
با شد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق  
و سبت را که از حکم های اعظم موسی است نسخ نموده و  
دیگر آنکه علام ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز  
منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است . . . بحجیات  
نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده  
و هستند و منتظرند که هیکل مجعول باعلامات مذکوره

که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد كذلك اخذ  
هم الله بذنوبهم و اخذ عنهم روح الايمان و عذبهم بنار  
كانت في هامة الجحيم موعودا.

و در لوح خطاب بسلامان قوله الاعلى<sup>جه</sup> که صورت کلمات  
مخزن حق اند و معانی موعده در آن لالی علمیه سلطان -  
احدی به <sup>عصمت</sup> وید الهیه ناس را از اطلاع بآن منع میفرماید و چون  
اراد الله تعلق گرفت وید قدرت ختم آتوا گشود بعد ناس  
بآن ملتفت میشوند .

و در لوحی دیگر قوله الاوضح الا بین هذا ما نطق به لسان  
العظمة مقصود از تاویل اینکما ظاهر خود را محرم ننمایند  
و از مقصود محتجب نمائند مثلاً اگر از سما<sup>مشیت</sup> فاعسلوا و جوهکم  
و اید یکم نازل شود تاویل ننمایند که مقصود از غسل غسل وجه  
باطن است و باید بآب عرفان او را غسل داد و ظاهر تمسک  
و امثال آن بسامیشود نفسی با این تاویلات وجهش یا کمال  
ذفرو و سخی آلوده میماند و بخیال خود باصل امر الله  
عمل نموده و حال آنکه درین مقام واضح و معلوم است که  
شستن رواست بآب ظاهر بعضی کلمات الهی را میتوان تاویل  
نمود یعنی تاویلاتی که سبب و علت ظنون و اوهام نشوند  
و از مقصود الهی محرم نمائند . . . . بعضی از نفوس  
که خود را در اویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را



تاویل نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی است  
میگویند صلوة بمعنی دعا است و ما در حین تولد بدعا آمد ایم  
و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم و این بیچاره از ظاهر محروم  
است تا چه رسد بباطن . . . . آیاتی که در او امر و نواهی  
الهی است مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود  
عمل بیظاهر آیات بوده و خواهند بود و لکن آیات الهی که  
در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل و چه در فرقان نازل  
شده اکثر مؤول است و لایعلم تاویلہ الا اللہ اینمرا تسب  
در کتاب ایقان واضح و میرهن است هر نفسی در آن تفکر  
نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بود . . . . .  
در کتب قبل هم آنچه در ذکر این ظهور از قلم اعلی جاری  
شد اکثر ماؤل است . . . . انسان منصف اذ راك مينماید  
که چه مقام مقام تاویل است و چه مقام حکم بر ظاهر تنزیل  
و از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز  
معقولات فقط بواسطه اظهار در قیص محسوس باید بیان  
شود . . . . مثلا حزن و سرور از امور معقوله است و چون  
آن کیفیت روحانیه را بیان خواهی گوئی دلم تنگ شد یا قلبم  
کشایش یافت . . . . . میگوئی فلان شخص خیلی ترقی کرد  
. . . . . فلان کس مقامش عالی شد . . . گوئی که قلب  
من تاریك بود بعد روشن شد حال آنروشنائی علم و آن -

ظلمت جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه حضرت مسیح  
میفرماید الالب فی الالبین والالبین فی الالب حال حضرت مسیح  
در درون خدا بود، یا خدا در درون مسیح بود لا والله بلکه  
این کیفیت معقوله است که بصورت محسوسه بیان شده است  
..... کت کا حد من العباک وراقدا علی المهان .....  
این مقام تجلی است این محسوس نیست معقول است .....  
بلکه انتقال از حالی بحالی است.

و از آن حضرت در خطایی است فاعرف یا ایها السامع  
یا ن للانبیاء اصطلاح لایعلمه غیرهم و هم یتکلمون بما لایعرف  
احد منهم الامن استضاء من تشعشعات انوار تلك الشمس  
المشرقة والنجوم الزاهرة البازغة وربما يعترض جاهل علی  
هذا المقال ویقول لو نزلت الايات الالهیه فی ذکر علامات  
ظهور مظاهر الاحدیة باصطلاح لایعرفه الناس فلا یاس  
علیهم فی ما یعلمون نقول اذا جاء احد یعرف تلك العبارات  
ورموزاتها ویظهر ما ستر فیها من معانیها و اشاراتها فهذا  
دلیل علی انه نور من تلك الانوار الساطعة و سراج من تلك  
السرچ اللامعه و ثانیاً اننا نأخذ المیزان من الازمنة السالفة  
والاعصار الخالیة مثلاً فلما عرفنا ظهور المسیح بغیر هذا  
الاشارات و ظهور الرسول دون تلك العبارات لان شک فی  
ان لها معان و اشارات فی بواطن الكلمات .

و در خطایی دیگر قوله المتین و اما قضیه نشاءة اخروی  
 یعنی صعود انسان بافق اعلی و یا هبوطی درکات سفلی  
 کیفیتی است که درین دنیا تعبیر آن جزیتشیه ممکن نه زیرا  
 ادراکات برد و نوع است یکی محسوس است و دیگری معقول  
 حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است اما ادراکات  
 معقوله را صور خارجه مفقود لهذا انسان باید آن حقایق -  
 معقوله را در قالب صور محسوسه افراغ نماید و بیان کند این  
 کائنات خارجه را که وجود عینی دارند و حقایق محسوسه اند  
 بیان در عالم حس توان نمود نظیر ارض و سما و کوه و صحرا  
 و دشت و دریا و موجودات سائره زیرا حقایق معقوله نظیر  
 عقل و نفس و حب و حزن و سرور و حواس خمس باطنیه اگر  
 بیان آنرا خواهی ناچار بر آنی که بصور محسوسه افراغ نموده  
 بیان کنی مثلا حزن و اندوه را که حقیقت معقوله است  
 بتنگی تعبیر نمائی گوئی که دلتنگ شدم و حال آنکه دل بر  
 حالت اصلی است نه تنگی نه گشایش چون ولی حزن و اندوه  
 کیفیتی روحانی چون آنرا بیان خواهی مجبوری که تشبیه  
 محسوسات نمائی و بیان کنی و همچنین گوئی که دل خرم یا  
 اوست یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت اولی است لهذا  
 در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویه اخروی را بیان  
 نمودند بصور محسوسات تشبیه کردند و حور و قصور و کام

مزا جها کافور تعبیر نمودند مقصود از ثواب و عذاب در جهان  
معنوی کیفیتی است روحانیه که فی الحقیقه بعبارت نیاید  
ولی ناچار بصور محسوسه تشبیه شود تا سامع متنبه گردد  
که در آنعوامل نا متناهی الهی مقامات سامیه نفوس مومنه  
را محقق است بهمچنین درکات سافله نفوس منکره را مقدر  
و خطایی دیگر است قوله العزیز هو الایهی ای نفس  
خوش ریاض محبة الله ادراکات و معلومات انسانیه کلیه در  
سه مراتب واقع یا معانی مجرد و حقایق بسیطه محیطه  
است که در تحت ادراکات عقول سلیمه و نفوس قدسیه است  
یا صور محسوسات و اعیان خارجه است که در ظل احساسات  
حواس ظاهره و قوای جسمانیه است و یا آنکه معلوماتی —  
است که در تحت معقول و محسوس است و آن متخیلاتی  
است که عبارت از تشکیل معانی در صور محسوسات است  
که نوع مصوره تصور آن نماید و در ساحت حضرت عقول عرض  
نمایند چون در کلیه نفوس بشریه شعله نورانی عقل الهی  
که درک معانی مجرد است مخمونه است و ادراکات محصور  
در محسوسات لهذا اکثر شق ثالث اختیار و بیان شد تا  
عقول ضعیف تصیبی از حقایق مجرد روحانیه برند این —  
است که یا فرس و ساعلی و گاهی جنه العاوی و دمی ریاض  
و حیاض و غیاض تعبیر میشود و الا مراتب قرب و وصال در

ملکوت ابهی مقدس از جمیع این شئوون واوهام است  
والیها علیک .

و از آنحضرت در مقاوضات است قوله المتین وهمچنین  
اکثر معجزات که از انبیاء ذکر شده است معانی دارد مثلا  
در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت  
احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل متشق گشت و اموات  
از قبور برخاستند اگر این بظاهر بود واقعه عظیمی است -  
البته در تاریخ ایام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد  
و اقلا حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول میدادند و یا  
انکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه  
پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی  
دارد .

و خطایی دیگر قوله العزیزاعلی یا امة الله ان جمیع  
المسائل المذكورة فی الانجیل من عجائب المسیح انها کلها  
لهاتفا سیرو تأویل لایعلمها الا کل سمیع و بصیر . . . و توجهی  
الی ملکوت ابهی و اطلی تایید روح القدس عند ذلك فسر  
کل کتب و زبر و یؤیدک الله علی ذلك بتایید من روح قدسه .

---

در قرآن است قوله تعالی وورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس  
علمنا نطق الطیر و تفسیر بیضاوی است النطق و المنطق فی  
المتعارف کل لفظ یعبر عما فی الضمیر مفردا کان او مرکبا و قد یطلق

لكل ما يصوت به على التشبيه او التبع كقولهم نطقت الحمامة  
ومنه الناطق والصامت للحيوان والجماع فان الاصوات -  
الحيوانية من حيث انها تابعة للمخيلات منزلة منزلة العبارات  
سيما وفيها ما يتفاوت باختلاف الاعراض بحيث يفهمها ما هو  
من جنسه ولعل سليمان مهما سمع صوت حيوان علم بقوته  
القدسية التخيل الذي صوته والغرض الذي توخاه به  
درحاشيه تفسيره ايضا وى است التاويل ارجاع الكلام وحرفه  
عن معناه الظاهر الى آخر محتمل من آل يؤول اذا رجع والتفسير  
كشف اصل المعنى من الفسر وهو السفر يقال اسفرت المرأة  
عن وجهها اذا كشفته واسفرا الصبح اذا ظهر وانجلي وقسمه  
يخص التفسير بما يظهر المعاني للبيانات والسفر بالبرار الاعيان -  
للايمار .

من اعتقد بالكتاب العزيز وما فيه من الشرايع العملية وعسر  
عليه فهم اخبار الغيب على ما هي عليه في ظاهر القول وذهب  
بعقله الى تاويلها بحقايق يقوم الكليل عليها مع الاعتقاد بحيات  
بعد الموت و ثواب و عقاب على الاعمال والعقائد بحيث  
لا ينقصر بتاويله شيئا من قيمة الوعد والوعيد ولا ينقصر شيئا  
من بناء الشريعة في التكليف كان مومنا حقا وان كان لا يصح  
اتخاذها قدرة في تاويله فان الشرايع الالهية قد نظر فيها  
الى ما تبلغه طاقة العامة لا الى ما تشتهر به عقول الخاصة  
والاصل في ذلك ان الايمان هو اليقين في الاعتقاد بالله  
ورسله واليوم الاخر لا قيد في ذلك الا احترام ما جاء به  
على السنة الرسل رسالة التوحيد از شيخ محمد عبده مطبوع  
مصر

فاسدين در عتيد ه و بي حجتان  
استفاده از تشابهات ميکنند

و نيز از حضرت عبدالبهادر خطايي است قوله العظيم يا  
ثم ذروا الشبهات و دعوات اول المتسكين بالمتشابهات وتمسكوا  
بالمحكّمات انها هي الصراط المستقيم و لنور المبين و البيان  
القوم و الحصن الحصين عن هجوم المارقين .

قدم و عدم تناهي خلقت و فضا و معنى  
ستة ايام مذکور در تـسـورات و قران

و نيز از حضرت عبدالبهاء در خطايي است قوله العزيز  
فاتنظر الى الحديث الماثور و دقق النظر في معانيه الذالقة على  
سعة الكون و اتساعه الخارج عن العقول و الحدود و هذا نصه  
ان الله <sup>تعالى</sup> خلق مائة الف قنديل و علق العرض و الارض و السماء <sup>وما بينها</sup>  
حتى الجنة و النار كلها في قنديل واحد و لا يعلم ما في باقى  
القناديل الا الله و كلما ذكروا العارفون لها حدا و عمر و الهـا  
حصرا " انما كان لضيق دائرة العقول و الادراكات و احتجاب  
اهل الاشارات الذين قرائحهم جامدة و فطنهم خامدة من  
قرط الحجبـات و ان في كل كور و ورزقا مقسوما و شانا وان  
الحقائق لها ظهور و بروز بالنسبة الى المراتب و الدرجات

والاستعداد والقابلیات

و در خطابه در مجلس تیا سفیهای نیویورک قوله العزیز  
اما اینکه در تورات ذکرش هزار سال است این معنی دارد  
بظاهر نیست زیرا میفرماید خدایک ر هفت روزا سما و زمین را  
خلق فرمود با آنکه قبل از خلق اسما و زمین آفتابی نبود  
شرق و غربی وجود نداشته چگونه بدون آفتاب روز تحقق یابد  
پس معنی دیگر دارد .

و در سفرنامه امریکا است قوله العزیز مرا که از خلق اسما  
و زمین ها که ریش روزان روز الهی است و خلق روحانی والا  
قبل از خلق این اسما و زمین شب و روزی نبود .

عن ابن عباس ما من مومن الا و بیکی علیه اذامات مصلاه . . . .  
تقول اذ اهلك العظیم بکت علیها لسماء و کسفت لموته الشمس  
. . . . روی عنه انه قال ما من حرف من حروف القرآن الا وله سبعون  
الف معنی مجمع البحرین

یسوع جواب داد بدستی که در انبیا نوشته شده است  
مثلها ی بسیاری که واجب نیست اینکه بگیری او را یلفظ بلکه  
بمعنی زیرا که همه پیغمبران که بیکنند و چهل و چهار هزار میرسند  
آنانکه ایشان را خدای یسوی جهان بتحقیق سخن رانده اند  
بمعماها بتاریکی انجیل برنا یا فصل ۱۷

یو عالم حقیقت عالم دین چنین دارم زیرا راه تعیین  
بود شش روز و در شش پیغمبر مراتب علم قران گشت بسا اور  
و لکن روز دین سال هزار است بدین ترتیب عالم را مدام است



چو گرد و شش هزاران سال آخر شود قائم مقام خلق ظاهر  
بسر آید همه روز شریعت با مرحق شود پیدا قیامت  
( عطار ) چنانچه فرمود  
بدانکه خداوند تبارک و تعالی جهانرا بشش روز آفرید  
و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام گفتند آن شش  
روز بیروز آنجهانی بود روزی هزار سال چنانکه خدا ایتعالسی  
فرمود و ان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون (( طبری ))

### مقصود از خلقت آدم

و نیز از حضرت عبدالبهک رخطایی است قوله الحکیم اصا  
قضیه ایوالیشر آدم که در کتب مقدمه مذکور تاویل دارد و تفسیر  
خواهد مقصود از ایجاد خلقت روحانی و وجود رحمانی و الا اندک  
ملاحظه بشود اطفال نیز ادراک کنند که این کون نامتناهسی  
جهان هستی این وجود بی پایان این دستگاه عظیم ایسن  
کارخانه قدرت قدیم شش هزار ساله نیست بسیا ریش از سن  
است چنانچه بدلائل و پراهین قاطعه عقلیه و اکتشافیسه  
براهل معارف و علم در این عصر نورانی معلوم و مفهوم گردید  
الیم آثاری اکتشاف که ثابت و محقق است که نه هزار سال  
پیش بود از علم طبقات ارض این سر مکتوم مفهوم میگردد که عمر  
عالم هزاران تصور بشر است •

آدم و حواء و شجر مو مار و حيات  
جاودان و معنى تاثير خون مسيح  
در حيات جهان

و نیز از حضرت عبد الیهاست قوله الجلیل و اما قضیه  
آدم علیه السلام لیس المراد ظواهرها بسل ضعائرها لیس —  
المقصد من ظواهرها الا سرائرها فالشجرة هی شجرة الحیات  
الثابتة الاصل الممتدة الفرع الی کین السماء المشمرة یا کل  
دائم و المفطرة لكل مرتاض صائم فمنع آدم <sup>عليه السلام</sup> لیس منع تشریحی  
تحریمی انما هو منع وجودی کمنع الجنین عن شؤون البالغ  
الرشید فالشجرة مقام اختص بها سید الوجود الحائز علی المقام  
المحمود حبیب رب الودود محمد ا لمصطفى علیه التحیق والتا  
و المقصود من حواء نفس آدم فآدم احب و تعنی ظهور  
الکمالات الالهیه و لشؤون الرحمانية التي ظهورها منوطه  
یظهور سید الوجود فخطوب بخطاب وجودی ان هذا الامر  
ممتنع الحصول مستحيل الوقوع كما متناع ظهور العقل ولرشد —  
للاجنة فی بطون الارحام و التطفة فی الاصلاب فیما کان یتنفس  
ظهور هذه الکمالات الرحمانية و الشؤون الربانية فی دور الجنین  
و ذلك ممتنع مستحيل فالدور رقع فی امر عیرو ما كانت النتيجة —  
الاشیئ یسیر و هذا عبارة عن الخروج من الجنة و اما صدر

هذا المعنى عن الآية الكبرى فليس يامر مستغرب عند اولسى  
الهنى و سليمان قال هب لى ملكا لا ينبغى لاحد من بعدى  
و قوله العزيز شجرة حضرت آدم مقام بلوغ عالم است  
حضرت آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد جلوه نمايسد  
سبب تا خرسند چنانکه پدر مهربان خواهد که طفل شیر خوار  
از الطف غذاهاى گواراتناول نمايد لکن معده شیر خوار هضم  
نتواند و نتیجه برعکس بخشد و از غذاهاى اصلی نیز باز ماند  
اغیار مانند ثمر و بار خام از درخت و نار ساقط شود و نتیجه -  
ندهد و وجودش نابود گردد و در هلاک و خذلان اید یافتد اما  
ا برار مانند میوه رسيد خوشگوار جلوه گاه کمالات شجره فضائل  
گردد و بدرجه بلوغ رسند و جميع شئون شجره را منطوى در  
حقیقت خویش مشاهده نمایند بیگانگان محرم اند و اشنایان  
محرم خلوتگاه حی قیوم آنان ساقط اند و یاران لاقط  
آنان بی ثمر و اثرند و اینان مانند شجر  
و در مفاوضات است قوله العزيز مقصد از آدم روح آدم است  
و از حوا نفس آدم . . . . . و مقصد از شجره خیر و شر  
عالم ناسوتی است زیرا جهان روحانی الهی خیر محض است  
و نورانیت صرفه اما در عالم ناسوتی نور و ظلمت و خیر  
و شر حقائق متضاده موجود مقصد از ما تعلق بعالم ناسوتی  
است سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق بعالم  
آن تعلق روح بعالم ناسوتی

تقیید دلالت کرد و از ملکوت توحید بعالم ناسوت متوجه شد  
 نمود و چون روح و نفس آدم بعالم ناسوت قدم نهاد از جنت  
 اطلاق خارج گشت در عالم تقیید افتاد بعد از آنکه در علو  
 تقدیس بود و خیر محض بعالم خیر و شر قدم نهاد و مقصود  
 از شجره حیات اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمة الله است  
 و ظهور کلی لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور مظهر  
 کلی آن مقام ظاهر و لائح گشت . . . . . روح و نفس آدم  
 چون تعلق بنا سوت یافتند از عالم اطلاق بعالم تقیید آمدند  
 تناسل بوجه مثلی تسلسل یافت و این تعلق روح و نفس بعالم  
 ناسوتی که گناه است در سلا له آدم موروث گردید و آن تعلق  
 ماری که الی الابد در میان ارواح سلا له و آن ضدیت مستمر  
 و برقرار است زیرا تعلق ناسوتی سبب تقیید ارواح گردید و این  
 تقید عین گناه است که از آدم سریان در سلا له نمود چه که  
 این تعلق سبب گردیده که نفوس بسبب ان از آن روحانیت -  
 اصلیه و مقامات عالیه باز ماندند و چون تفحات قدم حضرت  
 مسیح و انوار تقدیس نیر اعظم منتشر گردید حقایق بشریه  
 یعنی نفوسی که توجه بکلمة الله نمودند و استقامت از فیوضات  
 کردند از آن تعلق و گناه نجات یافتند و بحیات ابدیه فائز  
 گشتند و از تیود تقیید خلاص شدند بعالم اطلاق پی برده  
 و از ذائل عالم ناسوت بری گردیدند و از فضائل عالم ملکوت

مستفیض شدند این است معنی بیانی که میفرماید من خون  
خویش را بجهت حیات عالم انفاق کردم .

و در خطابی دیگر قوله المبین و اما معنی دیگرش جرعه  
ملعونه در قرآن آن است که در هر دور مظهري دارد و در  
دور بیان اول من استکبر دور جمال مبارك اول من اعرض  
و درین دور اول من تقض الميثاق اما آدم و حوا زوج و زوجه  
و سرسلسله نوع انسان بودند

معنی روح خدا بر آب و معنی آدم

بصورت خدا

و نیز از حضرت عبدالبهادر سفرنامه امریکا است قوله  
العزیزو ازین آیه که در تورات میفرماید روح الهی بالای آب  
مانند مرغی بود مراد ما عرفان است که سبب حیات آسمانی  
است و اینکه میفرماید انسانی را بصورت خود خلق کنم مراد  
صورت اسماء صفات الهی است و الا ذات باری از صور مادی  
مستبراست و از امثال و اشباه منزّه و میرا .

ان الله خلق آدم على صورته يعني صورة الله تعالى فقال عم  
صورة محدثة اصطفاها الله واختارها على سائر الصور المختلفة  
فاضافها الى نفسه كما اضاف الكعبة الى نفسه والروح الى  
نفسه فقال بيتي ونفخت فيه من روحي وقال المفسرون من  
العمامة لهذا الحديث ذهب اهل العلم الى ان الضمير  
في الصورة راجع الى آدم بمعنى الخاص به وذلك ان الناس  
خلقوا على اطوار سبعة نطفه ثم علقه الى تمام ما فصل  
في الكتاب ثم انهم كانوا يتدرجون من صفرا الى كبر سوى آدم فانه  
خلق اولا على ما كان عليه آخر قالوه هذا هو الصحيح ونسى  
عيون اخبار الرضا وقد سئل يا بن رسول الله ان الناس -  
يرجون ان رسول الله قال ان الله خلق آدم على صورته  
فقال والله لقد حذفوا اول الحديث ان الرسول امر برجلين  
يتسابان فسمع احد هما يقول لصاحبه قبح الله وجهك و  
وجه من يشبهك فقال يا عبد الله لا تقل هذا لا خيك فان الله  
تعالى خلق آدم على صورته وفي الحديث ان قوما من  
العراق يصفون الله بالصورة والتخطيط يعني الجسم  
وهؤلاء الجسمية عليهم اللعنة مجمع البحرين

الرحمن على العرش استوى

و مراد از عرش

ونيز از حضرت نقطه است قوله الاعلى ولا يمكن ان يوصف الله

با ستعلا ثم على شيشى ولا با ستوا ثم على شيشى لان ما

نزل في التنزيل من عند الخليل الرحمن على العرش استوى لم يكن

المراء بالعرش الاعلمه وقدرته و هو نفسه لا غيره لان لو كان غيره  
لزم الاقتران وهو المتعالى عن الاشياء والامثال وهو لم يزل كان عالما  
ولا معلم هنالك ولا يزال انه هو قادم رولا مقدور هنالك وربما يطلق  
في عرف اهل العصمة مقام الاستواء مقام ظهور التجلي لغيره بغيره  
وهو مقام نسبة الشرفية حيث قد نسبة الله الى نفسه تعظيما لمن  
نسب وفضلا من عنده على من ذكر بمثل ما يقول الله الكعبة بيت الله  
ولا شك ان ليس الله الا هو خلقه قد نسبة الله لنفسه ليعظمه  
كل عباة ويطوف في حوله كل احبائه .

واحضرت بها الله در كلمات مكنونه است قوله الابهي يا بن  
البشر هيكل الوجود عرشي نظفه عن كل شئ لا استوائى بهوا استقرارى  
عليه .  
واحضرت عبد البهاك رخطابى است قوله العزيز واما الاية

المباركة ويحمل عرش ربك يومئذ ثمانية اعلم ان الثمانية حاملة -  
للتسعة وهذا إشارة الى ان عدد الاسم الاعظم العقدس تسعة  
لانها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها

---

مجسمة ومشبهة وكرامية از مسلمانان كه معتقد بتجسم ذات الهى  
بودند عبارت استوى در آية ترانیه الرحمن على العرش استوى را  
بمعنى ظاهرا استقرار مانند قول متعالى واستوت على الجودى گرفتند  
واستوى بمعنى استولى مانند قول شاعر قد استوى بشر على الصراق  
من غير سيف ودم مهراق ونيز معنى ثم مانند قوله تعالى ولما بلغ  
اشده واستوى استعمال ميشود وبتنوع كلى مسلك ومذاق سلف  
واقدمين از مسلمين در متشابهات چنين بود كه تصديق كردند و تاويل  
معناى آنرا بذات حق تعالى تفويض وراجع مينمودند .

## ملك و جبرئیل و جن

### و غول و آل

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی  
 و اما ما ساء لت فی ما نزلہ الرحمن فی الفرقان علی محمد  
 رسول الله قوله تعالی جاعل الملا ئکة رسلا ولی اجنحة مثنی  
 و ثلاث و رباع اری برای ملا ئکة مراتب مختلفه بود و هست و ...  
 همچنین مقامات عالیہ بعضهم فوق بعض و همچنین در اقسام  
 آن بعضی از آن بتربیت عالم انسانی مشغول و برخی بتبیت  
 گفتار و کردار و رفتار عباد مأمور چهار ملک معروف هر یک بخدا متی  
 منصوب چنانچه کل شنیده و دانسته اند و همچنین ملا ئکة  
 هائی که در عالمی از عوالم های حق بود و هستند و بعضی  
 از ملا ئکة محو تجلیات حق جل جلاله اند رزقشان لقا  
 عملشان قرب آن حزب بمکاشفه و مشاهده مشغول و سرور از اول  
 لا اول بغير حق توجه ننموده و الی آخر له نخواهند نمود  
 و یک حزب از ملا ئکة بعالین معروف اند لم یطلع بهم الا الله  
 العلیم الخبیر و حزبی برح معروف تنزل الملا ئکة الروح گراه  
 بر آن و از برای روح هم مراتب مذکور و مشهور مثلا روح القدس  
 که در کتب مذکور است و بعضی اورا جبرئیل دانسته اند  
 و همچنین روح الامین و روح الا یمان و روح الا یقان و روح الامر



و روح المعظمة و روح القدرة و روح الجمال و روح الجلال  
و امثال آن اینکه فرموده جاعنصل الملائكة رسلا مقصود  
آنکه ملائكة و سائط اند بین الله و بین اصفیاءه و اولیاءه  
یبلغون اليهم رسالات ربهم بالوحي اوبالالهام اوبالرويا و  
یعلمونهم ما امروا به من كى الله بالملائكة نصر الله  
دينه و اظهر امره و اتم صنعه و اتقن آثاره و اینکه میفرماید  
اولی اجنحه منی و ثلاث و رباع مقصود ذکر مراتب ملائکه  
بوده چنانچه از قبل ذکر شد ایشانند صاحب اجنحه متعدد  
متفاوته بتفاوت مراتبهم و مقاماتهم نیز نزولون بها و یعرجون  
و از برای بعضی بعد از اسماء الهی جناح بودند و هست  
چنانچه در شب معراج خاتم انبیاء جبرئیل را ملاقات نمود  
و فرمود له استماعة جناح و هر حزبی درین مقامات تسمی ذکر  
کرده اند و سیلی اخذ نمودند اینمظلوم اقوال بعضی از  
نفوس را ذکر نمود حقیقت امر عند الله بود و هست در هر  
حکمی از احکام و امری از امور ذکر نمودند آنرا که بین  
ملا اعلی مذکورته و عند اهل جنت علیا مقبول نه و اگر مقصود  
ذکر شود یفرون و یقولون ما قال المشركون من قبل هزاره  
سیصد سنه بل از ید تلاوت قران نمودند و تفاسیر بر آن نوشتند  
و لکن لعمر الله عرف حرفی را استشمام نمودند .  
و در لوحی دیگر قوله الاعلی و اما ما ساء لت من الجبرئیل

اذا جبرئیل قام لک فی الوجه و یقول یا ایها السائل فاعلم اذا  
تکلم لسان الاحدیة بکلمة العلیا یا جبرئیل ترانی موجودا  
علی احسن الصورة فی ظاهرها لظاهر لا تعجب من ذلك ان  
ربک لهو العتد القدیر .

و از آنحضرت در کتاب ایقان است قوله الاعلی و قوله و  
یرسل ملائکة الی اخر القول مقصود ازین ملائکه آن نفوسی  
هستند که بقوت روحانیة صفات بشریة را بنا بر محبت الهی  
ساختند و بصفات تعالین و کروبین متصف گشتند چنانچه حضرت  
صالح در وصف کروبین میفرماید نوعی از شیعیان ما هستند  
خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور  
بوده هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن و لکن در یک  
مقام مدال است بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر  
میفرماید مومن مثل کبریت احمر است و بعد بصتمع میفرماید  
آیا کبریت احمر دیده ملتفت شوید باین تلویح که ابلغ از -  
تصریح است دلالت میکند بر عدم وجود مومن .

و از حضرت عبدالبهادر خطابی است قوله العزیز و اما  
خلق الجان من مارح من نار فهذا العنصر الناری لا یرا ما لا یر  
یل خفی عن الانظار و ظاهر من حیث الآثار و حیث ان النفوس  
المستورة تحت الاستار سواء کان من الابرار ام من الابرار  
طینتهم من مارح من نار التي هی عنصر مخفی عن الانظار

اي امرهم ميبهم و حقيقتهم مستورة عن اهل الافاق و اما خلق  
الانسان من صلصال كالفخار اراد به النفوس المنجذبة بنفحات  
الله المشتعلة بنار محبة الله باطقتهم عين ظاهرهم سرهم عين  
علا نيتهم فهم خلاصه الكائنات فالصلصال الصافي التسراب  
هو خلاصه الحماة المستنون كثيرا البركات ينبت رياحين معرفة الله  
و حديقته اوراد محبة الله و اما الملائكة اولوا جنحة منسى  
و ثلاث و رباع المراد من الاجنحة توام التائيد و التوفيق لان  
يها يتعارج الانسان الى اعلى معارج العرفان و يطير الى  
بحبوحة جنة الرضوان بسرعة لا يخطر ببال الانسان و المراد من  
الملائكة الحقائق القدسية التي استنبات عن مواهب ربها  
و تنزهت عن النقائص و الرذائل و تقدمت عن كل الشوائب  
و اكتسبت جميع الفضائل و اطاعت ربها بجميع الوسائل لا يسبقونه  
بالقول و هم بامرهم يعملون .

و از آنحضرت در شرح هل رايت رجلا في الدنيا قوله  
العزیزو اما ما ساءلت يا ايها المتوجه الى ساحة البقا و المقتبس  
من قيسات شجره طور السينا من الملائكة و المراد بهذا الاسم  
في الايات الالهيه فاعلم بان له معان شتى و في مقام الخلق  
يطلق على الذين قدمت اذيا لهم عن الشهوات و يتبعون  
رب السموات في كل الصفات . . . . و منها <sup>حملة</sup> العرش فاعلم  
بان المراد من العرش هو قلب الانسان كما تغرد عند ليل البقا

وورقا العما قلب المومن عرش الرحمن وتطق لسان العظمة  
في الكلمات المكنونه فوادك منزلى قدسه لنزولى وروحك منظرى  
طهره لظهورى لانه يقبل تجلى الجمال . . . . . وفى مقام  
الحق يطلق على انبياء الله ورسله كما قال تبارك وتعالى  
جاعل الملائكة رسلا اولى اجنحة مثنى وثلاث ورباع الخ وقد  
اراد رب العزة من الاجنحة فى هذا الاية شئون آيات و—  
اقسام البيئات التى يعشهم بها . . . . . لانهاهى السبب  
الاعظم لترقى العالم والجنح الاقوم لترقى للتارب صالحه  
. . . . . وفى مقام يطلق هذا الاسم على مشية الله  
النافذه وارادته المحيطه الكامله لانهاهى علة خلق العالم  
وسبب تقمص تميم الوجود هيكل العدم وان هذا الاسم  
يطلق على جميع الصفات الالهيه . . . . . وفى مقام  
يطلق هذا الاسم على احكام التى نزلت من سما مشية الرحمن  
وجعلها الله السبب الاعظم لحفظ العالم وقدرها الموت و  
الحياة وانهاهى فى مقام اعطاء الروح بالمومنين المقبلين  
تسمى اسرافيل وفى مقام اخذ الروح عن المشركين تسمى —  
غزرائيل وفى مقام حفظ عباد الله عن الافات تسمى ملائكة  
حافظات . . . . . واماماً لت عن الجن فاعلم بان الله  
تعالى خلق الانسان من اربع عناصر النار والهوا والماء والتراب  
وظهر من النار الحرارة ومنها ظهرت الحركة ولما غلب

فی الانسان طبعه النار علی سائر الطبايع یطلق علیہ هذا  
 الاسم وهو فی الحقیقة الاولیة یطلق علی المومنین باللہ  
 والمؤمنین بآیاتہ والمجاهدین فی سبیلہ لانہم خلقوا  
 من نار الکلمة الربانیة التي تکلم بہا لسان الاحدیہ لہذا  
 قال وقوله الحق وخلق الجنان من مارح من نار وکذلك  
 وصفہم فی کتابہ المتین بقوله المین اشداء علی الکفار لان  
 فی مقام الجہاد مع اهل العناد تراہم کالبرق اللامع والرمح  
 القامع تعالی من حرکتمہم بتلك النار الموقدة من سدرۃ الالہیہ  
 ولما تنظر الی رحمہم ولطفہم واتباعہم امر اللہ و تقدیسہم  
 عما سواہ تسمیہہم بالملائکة كما ذکرنا فی بدء الکلام وفي مقام یطلق  
 علی الذین یسبقون فی الایمان عما و نہم عابرين منہم  
 سرعة الحركة من النار الموقدة من الکلمة الالہیہ لان من  
 قلوبہم ترتفع زفرات المحیة و فی بواطنہم تلتہب نيران -  
 مودة مالک العبد والمعاد . . . . . یطلق علی غیر المومنین  
 مجازاً بما یرى منہم من الکبر والاستکبار فی امر اللہ والمحاربة  
 والمجادلة مع انبیاء اللہ .  
 وقوله العزیزو اما قضیہ اجنہ و غول و آل اتجہ در کتب  
 آسمانی نازل معنی دارک و آنجہ در افواہ عوام جمیع اوہام  
 محض است مراد از اجنہ نفوس خفیہ است کہ ایمان و انکارشان  
 ظاہر و مشہود نیست .

## معنی شیطان

و نیز از حضرت عبدالبهاء بسید مهدی گلپایگانی در -  
عشق آباد توله المتین مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است  
که انسان را بر ذائل اخلاق تشویق مینماید از جمله منازعه  
بقا و درندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و  
عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاربه که متبعث از عالم  
طبیعت است <sup>یعنی شیطان</sup> عبارت از قوای طبیعت است که آن  
در عالم حقیقت بنفس اماره تعبیر شده پس مقصد از عبارت  
انجیل این است که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالت بر  
موافقت نمود بسبب این قوای طبیعی تمکن تام در عالم طبیعت  
نماید گویا بلند اعلی ذروه عالم طبیعت بود که در آن مقام ز خارق  
و شئوون عالم طبیعت را بنظر حضرت جلوه داد فقط  
تورانیت حضرت و روحانیت حضرت مقاومت طبیعت کرد  
و هوا جس طبیعت را رد نمود .

## سجود ملائکه و استکبار ابلیس

و نیز از حضرت نقطه در توفیقی است توله الاعلی  
و اما ما ساء لت من قول الله عز و جل فی حکم سجود الملائکه  
و استکبار ابلیس حیث قال جل و علا استکبرت ام کنت من

العالمين فانظر بعين البده فان الله قد خلق في كل شيئ  
ثلاثة آيات من نفسه وهي آية كرامية آل الله وانهم لهم  
المعالون وآية من ملائكته وهي شئون العبودية الحقه  
في كل مقام بتحقيقته اية من المهيته المجتته لحفظ -  
عوالمه بما قبلت لنفسه من دين امر ولا جبر فخذ معنى  
الآية من العشية الى منتهى مقام الملك وان كل الملائكة  
قد سجد والادم الا ابليس ففسق وحده .....  
وان اليوم لو انت بنفسك وحده تقرب هذا الامر ومن على  
الارض كلهم يعرضون من هذا الامر فهذه تصدق في  
حقك ..... فاعرف الاشارة فانها نزلت عن  
وراء سبعين الف حجاب

### معنى لقاء الله

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله  
الاعلى تدرى در آيات لقاء كه از مالك ملكوت اسماء در فرقان  
نازل شده تفكر نما ..... در جميع كتب الهى وعده  
لقاصريح بوده وهست مقصود ازین لقاء لقاء مشرق آيات ومطلع  
بينات ومظهر اسماء حسنى ومصدر صفات علىاى حق  
جل جلاله است حق بذاته و بنفسه غيب منيع لا يدرك بوجه

وسر مقصود از لقاء لقاء نفسی است که قائم مقام او است  
ما بین عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نیست -

---

فی الحدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره  
لقاء الله كره الله لقاءه .

### عالم ذر

و نیز از حضرت عبدالبهاست قوله العزیز عالم ذر که گفته  
میشود حقایق و تعینات و تشخیصات و استعدادات و قابلیتات  
انسان در مراتب علم الهی است چون قابلیتات و استعدادات  
مختلف است هر يك اقتضائی دارد آن اقتضاء عبارت از قبول  
و استعداد است .

### ملکوت و آسمان و معراج انبیاء

#### و مقربان

و نیز از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله الاعلی و  
بمعراج انحضرت بجسمه و لباسه و تعلیمه فرض و محقق است  
و اعتقاد <sup>اعتقاد</sup> بجحدیث وارده از حمیراء هم در این مقام فرض است  
که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند یل همان ساعت  
بجسمه معراج بملکوت سموات و ارضین فرموده مع آنکه بجسمه



در مقام خود بوده .

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایشان است قول سه  
 الاعلیٰ آنمحل ظهور آن مشارق قدیمه و مطالع قدیمه است و این  
 کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن اسهات ظاهر میشوند و  
 لیکن فی الحقیقه از سموات امر نازل اند و اگرچه برار خد ساکن  
 اند و لکن بر رفرف معانی متکی اند و در حینی که میان  
 عباد مشی مینمایند در هواهای قرب طائرتند بیحرکت رجس  
 در ارض روح مشی مینمایند و بی پر بمعارج احدیه پرواز فرمایند  
 در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع راطی فرمایند و در هر آنی  
 ملکوت غیب و شهادت را سیرت نمایند بر عرش لایشغله شان عن  
 شاء ن واقف اند و بر کرسی کل یوم هو فی شاء ن ساکن .  
 و در لوحی است قوله جل بیانه حیثئذ عرّج بروج النور  
 فی فوادک ثم اصعد الی الله فی سرائر سرک لثلاثتلفت  
 بذلک نفسک و قلبک و جسدک و عقلک و کل مالک و علیک و  
 هذا حق المعراج فی مراتب الاسفار و غایة فیض الله المقتدر  
 المهیمن الجبار لتکون حاکبا عن شمس جماله و مدلا عن قمر  
 اجلاله و مشاهدا نور غیبه لیستدف بذلک ورقاء حیک فی  
 ملاء کروبین بریوات المقدسین و نغمات المقربین نقل  
 ان الحمد لله رب العالمین  
 و در لوحی دیگر غزوتینانه تم اعلم بان نصب بیمننا و بین

العباد سلم وله ثلاث درجات الاولى تذكراك نيا و زخرفها  
 والثانية تذكربا لاخرة وما قدر فيها وا لثالثة تذكربا لا سماء  
 و ملكوتها و من جاز من هذه المقامات يصل الى ملك الاسماء  
 و الصفات اقرب من حين اياكم يا اهل البها لا تعطلوا انفسكم  
 على هذه العواقف ثم مروا عنها كمر السحاب و كذلك ينبغي  
 لعبادنا المقربين و الذى يمر عنهما و يكون ثابتا فى حبسى  
 لو يرفع راء سه الى الفوق ليشهد ملكوتى و يسمع نعماتى و يكون  
 من الفائزين .

و در لوحى خطاب يورقا است قوله الاعلى مقصود از ملكوت  
 در رتبه اولى و مقام اول منظر اكبر بوده و در مقام اخر عالم مثال  
 است ما بين جبروت و تاسوت و آنچه در اسمان و زمين است  
 مثالى از آن در آن موجود تا در قوه بيان دستور و مكنون -  
 بجبروت ناميد ميشود اين اول مقام تقييد است و چون بظهور  
 اين بديلكوت ناميده شود كسب قدرت و قوت از مقام اول مينمايد  
 و بماند و نشر عطا ميكند اين عوالم و عوالم مشيت و اراده و قدر  
 و قضا و ازل و سرمد و دهر و زمان مكرر در بعضى از السواح  
 از قلم اعلى نازل طوبى للفائزين و آنچه بفارسى تمبيس  
 نموده اند پادشاهى در جهان پاينده هر دو صحيح و مقبول  
 است .

و از حضرت عبدالبها در مقاضات است قوله العزيز ملكوت

باصطلاح ظاهری آسمان گفته میشود اما این تعبیر و تشبیه  
است نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقوع جسمانی نیست  
مقدور از زمان و مکان است روحانی است و مرکز سلطنت -  
یزدانی .

و قوله المین روح ذو سیر دارد بی واسطه یعنی سیر روحانی  
با واسطه یعنی سیر جسمانی مانند طيور که پرواز نمایند یا آنکه  
بواسطه حاملی حرکت نمایند .

و قوله الکریم حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدی  
است و منزّه از زمان و مکان است و چنانچه عقل مکان ندارد  
اما تعلق بدماغ دارد . . . . . صحبت تعلق بقلب  
دارد ملکوت تعلق بانسان دارد و داخل شدن در ملکوت  
بمحبة الله است بانقطاع است بتقدیس و تنزیه است بصفت  
و صفات و استغامت و وفا است . . . . . بجانفشانی است  
و در خطابه درباریس قوله العزیزک را تجیل میفرماید هر  
وقت حضرت مسیح میاید سوار بر ابراست جمال مبارک در  
تفسیر این آیه میفرماید حضرت مسیح دفعه اولی هم که آمده  
سوار بر ابر بود چرا که میفرماید من از آسمان آمده ام اما بحسب  
ظاهر از رحم حضرت مریم آمده بود در انجیل میفرماید  
یا آسمان کسی صعود مینماید که از آسمان آمده کسیکه از -  
آسمان نیامده یا آسمان نمیرود و من از آسمان آمده ام

و حال اینکه از رحم حضرت مریم آمده پس معلوم شد مقصد  
از آسمان این فضای نامتناهی نیست سماء ملکوت است  
مسیح از آنجا است اما وقتی آمد سوار بر ابریهو یعنی  
جسم بشری .

مصطفی صلعم از شب معراج مرعایشه را خبر داد که حق  
راندیدم و این عباس رضی الله عنهما روایت کند رسول الله  
عم مرا گفت حق را بدیدم خلق باین خلاف یمانندند و انسج  
بهتر است وی از میانه ببرد اما آنچه گفت دیدمش عبارت از  
چشم سیر کرد و آنچه گفت ندیدم بیان از چشم سیرکی ازیندو  
اهل باطن بودند و یکی اهل ظاهر سخن باهریک بر اندازه  
روزگاری گفت پس چون سیرید اگر واسطه چشم نباشد چه  
زیان کشف المحجوب

ولادت چندید تولد

از خدا

و نیز از حضرت عبدالیهادر مفاوضات است قوله العزیز  
در حق حواریین میفرماید که از خون و گوشت و اراده بشر  
موجود نشدند بلکه تولد از خدا یافتند یعنی از اخلاق و  
صفات بهیمی که از مقتضای طبیعت بشری است نجات  
یافتند و بصفات رحمانیت که فیض الهی است متصف  
شدند معنی ولادت این است .

## معنی بنوت و الوهیت مسیح

و نیز در جواب حضرت عبدالبهاییقیسان پاریس <sup>است</sup> قوله  
العزیز مسیح فرمود پدر درمن است لکن اینرا بقوانین علمیه  
و عقلیه باید مطابق نمود، چه اگر مطابق نباشد اطمینان و  
یقین تام حاصل نشود . . . . . پس باید هر مسأله را تطبیق  
بعقل و علم نمائیم و تحقیق تام کنیم که چگونه پدر دریسر  
است این ابوت و بنوت تفسیری است حقیقت مسیح مانند آینه  
است که شمس الوهیت در آن جلوه نمود اگر این آینه بگوید  
این چراغ درمن است یقین صادق است پس مسیح نیز  
صادق بود و ازین تعدد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب  
در آینه یکی است تعدد ندارد .

و از آن حضرت در خطابه در پاریس است الاب فسی  
الابن یعنی آفتاب در این آینه ظاهر است لکن مقصود این  
نیست که آفتاب از علو تقدیس تنزل کرده داخل در آینه شده  
زیرا دخول و حلول از خصائص اجسام است حقیقت الوهیت  
مقدس از ادراک است لکن انوار شمس حقیقت که بمظاهر ظهور  
اطلاق میشود در مظاهر الهیه در نهایت جلوه و ظهور است .

معنی کلمه و نزد خدا بود و خدا بود و  
اقانیم ثلاثه و اتحاد آن

و نیز از حضرت عبدالیهی در مفاوضات است قولاً لعزیز  
مقصود از کلمه جسد مسیح نیست بلکه مقصد کمالات آلهیسه  
است که در مسیح ظاهر شده . . . . . پس کلمه روح القدس  
که عبارت از کمالات آلهییه است تجلی آلهی است این است  
معنی انجیل که میفرماید کلمه نزد خدا بود و خدا کلمه بود زیرا  
کمالات الهی ممتاز از ذات احدیت نیست و کمالات عیسویه  
را کلمه خوانند بجهت اینکه جمیع کائنات بمنزله حروف اند  
از حرف معنی تام حاصل نمیشود ولی کمالات مسیحیه  
مقام کلمه دارند .

و از آنحضرت است قوله العزیز و انجیل یوحنا است که  
ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود مسیحیان  
محض شنیدن معتقد میشوند لکن ما شرح میدهیم تفسیر —  
میکنیم و برای نفسی مجال اعتراض نمائند این مسأله را مسیحیان  
اساس تثلیث قرار داده اند اما فلا سفه بر آنها اعتراض —  
میکنند که تثلیث ممکن نیست . . . . . این بدایت زمانی  
نیست زیرا که اگر این بدایت زمانی باشد پس کلمه حادث  
است نه قدیم اما مراد از کلمه این است که عالم کائنات

بمنزله حروف است و جمیع بشر بمنزله حروفات حرف مفرداً  
 معنی ندارد معنی مستقل ندارد و لکن مقام مسیح مقام کلمه  
 است که معنی تام و مستقل دارد لهذا کلمه گفته میشود  
 و مقصد از معنی تام فیوضات کمالات آلهیه است چه کسه  
 کمالات سائر نفوس جزئی است و از خودشان نیست و -  
 استفاد از غیر است ولی حضرت مسیح مانند افتاب است  
 نورش از خود اوست نه مقتبس از شخص دیگر لهذا او را  
 بکلمه تعبیر مینمائیم یعنی حقیقت جامعۀ دارای کمالات تامه  
 و این کلمه بدایت شرفی دارد چنانچه میگوئیم این شخص  
 مقدم از کل است یعنی از حیث شرف و مقام نه زمان نه  
 آنکه کلمه اولی داشته باشد نه بلکه کلمه نه اولی دارد و نه  
 آخری یعنی کمالاتی که در مسیح ظاهر بود نه جسد مسیح  
 ان کمالات خدا بود مثل انوار آفتاب که در آینه است و  
 نور و شعاع و حرارت آفتاب کمالات آفتاب است که در آینه  
 جلوه نمود ه است پس کمالات مسیح تجلی و فیض الهی  
 بود و معلوم است نزد خدا بود آن هم آن کمالات نزد  
 خدا است .

و قوله العزيز مسیح میفرماید الاب فی الابن یعنی آن  
 آفتاب درین آینه ظاهر اشکار است روح القدس نفس  
 فیض الهی است که در حقیقت مسیح ظاهر و اشکار گردید

جنوت مقام قلب مسيح است و روح القدس مقام روح مسيح  
پس ثابت و محقق گردید که ذات الوهیت وحدت محض است  
و شبيه و مثیل و نظیر ندارد و مقصود از اقالیم ثلاثه ایمن  
است .

و از آنحضرت در خطایی است قوله العزيز و اما قضیه -  
الثالث اعلم ايها العقيل الى الله <sup>تعالى</sup> ان كل دور من الانوار  
التي اشرقت الانوار على آفاق و ظهر الظهور و تجلى الرب  
الغفور في الفاران او السينا والساعير لا بد من ثلاثه الفاض  
و الفيض و المستفيض المجلى و التجلى و <sup>المتجلى</sup> عليه المضيئ  
و الضياء و المستضيئ انظر في الدور الموسوي الرب و موسى  
و الواسطه النار و في الكور المسيحي الاب و الابن و الواسطه روح  
القدس و في الدور المحمدي الرب و الرسول و الواسطه -  
جبرائيل انظر الى الشمس و شعاعها و الحرارة التي تحدث  
من شعاعها الشعاع و الحرارة اثران من آثار الشمس ولكن  
ملا زمان لها و منبعثان منها و اما الشمس واحدة نفس  
ذاتها متفرده في حقيقتها متوحده في صفاتها فلا يمكن  
يشابهها شيئا من الاشياء هذا جوهر التوحيد و حقيقة  
التفريد و ساذج التقديس .



## معنی آمدن مسیح از آسمان و از مکان نا

### معلوم و معنی جهال و زلزله

### و ناز حیات

و نیز در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الاعسر  
قل یا قوم قد جاء الروح مرة اخرى لیتم لكم ما قال من قبل کذلك  
و عدتم به فی الالواح ان کتم من العارفين انه يقول كما قال  
و انفور و حه كما انفق اول مرة حیا لمن فی السموات و الارضین  
..... ثم اعلم بان الذى صعد الى السماء قد نزل بالحق  
به مرت روائح الفضل على العالم و كان ربك على ما اقول  
شهيدا " ..... اتك یا ایها المذکور فی ملکوت الله استقدر  
من ربك قم و قل یا ملاء الارض قد جاء محیی العالم و مضمم  
التار فی قلب العالم و قد نادى المناد فی برية القدس باسم  
على قبل نبیل و بشر الناس بلقاء الله فی الجنة الایهسی  
و قد فتح بابها بالفضل على وجوه المقیلین و قد کمل ما رقم من  
القلم الاعلی فی ملکوت الله رب الاخرة و الاولی و الذى اراده  
یاکله و انه لرزق یدیع ..... و هر نفسی که بر شحی  
از کوشر بیان مزروق شد ادراک مینماید که در نقطه بیان ظاهر  
شد آنچه لازال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل بعینه  
ظهور این زکریا و روح است •

و از حضرت عبدالیه در نطقی است قوله العزیز بنص

اشعیا منتظر بودند که مسیح از آسمان بیاید از مکانی غیر

معلم بیاید و وقتی بیاید که کوهها از هم میپاشند و زلزله

عظیم گردد و اینها فی الحقیقه واقع شد لکن رمزش را تفهیم

ازین رمز آگاه نشدند که مقصد از کوهها کوههای سنگ نبود

بلکه نفوس بود مثل کوه آنها از هم متلاشی شدند و مقصود

از زلزله در عالم افکار بود نه در عالم خاک <sup>مثلا</sup> جمیع آنچه انبیاء

خبر دادند واقع شد و لکن همه رمز بود . . . . . حضرت مسیح

میفرماید من آن نان آسمانی را این واضح است که حضرت مسیح

نان نبود بحسب ظاهر از آسمان نیامد بلکه از رحم مادر

آمد اما مقصد ازین نان آسمانی است کمالات روحانی

است . . . . . باز میفرماید که هر کس ازین نان تناول نماید

حیات ابدی یابد یعنی هر کس ازین کمالات الهی استفاضه

نماید یقین زنده گردد . . . . . مسیح در آمدن اول نیز

از آسمان آمد چنانچه مصرح در انجیل است حتی خود

حضرت میفرماید این انسان از آسمان آمد و این انسان در

آسمان است و با سمان صعود ننماید جز آن گسی که از آسمان

آمد این مسلم تزلزل است که مسیح از آسمان آمد و حال

آنکه بحسب ظاهر از رحم دریم آمد . . . . . بهمچنین در

مجتبی ثانی نیز بحقیقت از آسمان آید و لو بظاهر از رحم

آیند شروطی که در انجیل بجهت مجئی ثانی مسیح مذکور  
 همان شروط در مجئی اول مصرح چنانکه از پیش گذشت  
 در کتاب اشعیا، خبر میدهد که مسیح شرق و غرب را فتح خواهد  
 نمود و جمیع ملل عالم در ظل مسیح خواهند آمد و سلطنت  
 مسیح تشکیل خواهد گردید و از مکانی غیر معلوم خواهد آمد  
 و خطا، کاران دینو نت خواهند یافت و عدالت چنان مجری  
 خواهد گشت که گرسنگ و بره و پلنگ و بزغاله و مار و طفل شیر  
 خوار در یک چشمه و یک چمن و یک آشیانه اجتماع خواهند  
 نمود مجئی اول نیز مشروط باین شروط بود و حال آنکه بحسب  
 ظاهر هیچ یک ازین شروط وقوع نیافت لهذا یهود اعتراض  
 بر مسیح کردند و استغفرالله مسیح را مسیح خواندند و  
 هادم بنیان الهی شدند و مخرب سبت و شریعت دانستند  
 و فتوی بر قتلش دادند و حال آنکه شروط کلا و طرا معانی  
 داشت ولی یهود بی بمعانی آن نبردند لهذا محتجب  
 گشتند و همچنین مجئی ثانی مسیح برین منوال است -  
 علائم و شروطی که بیان شده جمیع معانی دارند بحسب  
 ظاهر اگر بحسب ظاهر باشد از جمله میفرماید جمیع نجوم  
 بر روی زمین سقوط نمایند نجوم بی پایان و بیشمار است و فلک  
 در نزد ریاضیون حالیه ثابت و محقق گشته که جرم شمس -  
 تخمینا قریب یک ملیون و نیم اعظم از ارض است و هر یک از

این نجم ثوابت هزار مرتبه اعظم از شمس اگر این نجوم سقوط  
بر روی زمین نماید چگونه در زمین محل یابد مانند این است  
که هزار ملیون جبال مثل جبل حمالیا بر روی دانه خروبی  
افتد . . . . . و ازین عجیتر آنکه مسیح میفرماید من شاید  
بیایم و شما هنوز در خوابید زیرا آمدن این انسان مثل آمدن  
دزد است شاید دزد در خانه است و صاحب خانه خبر  
ندارد پس واضح و میرهن گشت که این علامات معنی  
دارد

---

هوذا ایام تاتی يقول السيد الرب ارسل جو عافی الارض لا  
جو عافی للخبز و لاعطشاً للماء یل لا استماع کلمات الرب من  
فیجولون من بحر الی بحر و من الشمال الی المشرق یتطوفو  
یطلبوا کلمه الرب فلا یجدونها فی ذلك الیم تذبل بالعطش  
العذاری الجمیلات و الفتیان کتاب عاموص نبی

معنی غیبویت مسیح سه روز در زیر زمین

و معنی قیام و صعود و فدا و احیاء

و نیز از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز  
و چون واضح شد که مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد  
پس مقصود از غیبویت مسیح در زیر زمین سه روز نیز امری  
معنوی است نه ظاهری و همچنین قیام مسیح از بطن ارض

نیز امری است معنوی و کیفیتی است روحانی نه جسمانی  
و همچنین صعود مسیح با سمان آن نیز امری است روحانی  
نه جسمانی . . . . . حضرات حواریین بعد از شهادت  
حضرت مسیح مضطرب و پریشان شدند حقیقت مسیحیه  
که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوه روحانیه مسیحیه  
است دو سه روز بعد از شهادت خفی و مستور شد جلوه  
و ظهوری نداشت بلکه حکم مفقود یافت زیرا مومنین عبارت  
از نفوس متعدده بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان امر  
حضرت روح<sup>لم</sup> مانند جسم بیجان شد و چون بعد از سه روز --  
حضرات حواریون ثابت و راسخ گشتند . . . . . و پیام بر خدمت  
مسیح کردند حقیقت مسیح جلوه نمود .

و قوله العزیزاً ما حضرت مسیح که کلمة الله بود و خویش  
رافدا کرد این دو معنی دارد معنی ظاهری و معنی حقیقی  
معنی ظاهری این است که چون حضرت مسیح را مقصد  
این بود که بامری پیام نماید که تربیت عالم انسانی را حیای  
بنی آدم و نورانیت عموم خلق بود و در پیام بچنین امری عظیم  
که مخالف جمیع اهل عالم و مقاومت جمیع ملل و دول است  
البته خون در هدر است و البته مقتول و مصلوب گردند لهذا  
حضرت مسیح در وقتی که اظهار امر فرمودند جان رافدا کردند  
و صلیب را سر بر دانستند . . . . . و بجسد فانی شدند

تا دیگران را بروح زنده نمایند اما معنی ثانی فدایین است  
که حضرت مسیح مانند حبه بود این حبه صورت خویش را فدا  
نمود تا شجره نشو و نما نماید هر چند صورت حبه متلا شسی  
شد ولی حقیقت حبه در کمال عظمت و لطافت بهیئت شجره  
ظاهر گشت مقام مسیح کمال محض بود آن کمالات الهیه  
مانند آفتاب اشراق بر جمیع نفوس مومنه نمود .

مائده سماوی و نمان حیات  
جاوید و فدای

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله جوع این  
مائده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مائده در رتبه  
و مقام اول ذکر است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اما  
نازل میشود هنیئا للفائزین و الفائزات .

و در لوحی دیگر قوله الاعز من فاز بهذا الا مرانه فاز  
بنعمة الله و المائدة المنزلة من سماء السمء الکریم .  
و در کتاب ایقان است قوله الاعلی این همان مائده  
است که میفرماید ربنا انزل علینا مائده من السماء .

و از حضرت عبدالبهادر جواب سئوالات تسیسان پاریس  
است قوله المیزان مائده که بر حضرت مسیح نازل میشود  
بر حضرت مریم نازل میشود آن محبة الله بود روح انسانی ازاد

زنده میشد غذای قلوب بود تاثیرات این غذای جسمانی  
 موقت است اما تاثیرات آن غذای آسمانی ابدی است درین  
 غذا حیات جسم است اما در آن غذا حیات روح و از آنحضرت  
 در مقاوضات است قوله العزیز مقام مسیح کمال محض بود آن  
 کمالات الهیه مانند آفتاب اشراق بر جمیع نفوس مومنه نمرود  
 و فیوضات انوار در حقایق نفوس ساطع و لامع گردید این  
 است که میفرماید من نان نازل از آسمان هستم و هر کس ازین  
 نان تناول نماید یعنی هر کس ازین غذای الهی نصیب برد  
 بحیات ابدیه رسد این است که هر کس از این فیض نصیب  
 برد و ازین کمالات اقتباس کرد حیات ابدیه یافت و از فیض  
 قدیم استفاضه نمود از ظلمات ضلالت رهائی یافت و بتسور  
 هدایت روشن گشت صورت این حبه فدای شجره شد و لسی  
 کمالات حبه یسبب این فدا ظاهر و اشکار گردید . . . . .  
 مقصد ازین نان مائده آسمانی و کمالات الهی است . . . . .  
 مقصد از خون تیز روح حیات است و آن کمالات الهی رجلوه  
 ربانی و فیض صدقانی است . . . . . این نان و خمر رمزی  
 بود و آن عبارت از آن بود که فیوضات و کمالات من بشما  
 ها داده شده و چون ازین فیض مستفیض شدید حیات ابدیه  
 پائینه و از مائده آسمانی بهره و نصیب کردید .

## تبدیل آب ب شراب

و نیز از حضرت عبدالبهاء در سفرنامه اروپا است که سؤال از تبدیل گشتن آب ب شراب شد فرمودند معانی شرع قدیم را حضرت مسیح نشاء و اثر جدید داد .

## معنی آب حیات

و نیز در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله ج و ع آب زندگانی بیان آلهی است و همچنین بیناتش جهت تعائیک شایسته اهل عالم ازین کوثر باقی بحیات ابدی فائز شوند و بنور حکمت و بیان امکان را منور دارند .

## معنی احیاء اموات و بینائیس

## و شنوائیس

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای اموات است مقصد این است که بحیات ابدیه موفق شدند و یا آنکه کور بود بیناشد مقصد ازین بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کربود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موفق گشت



## روح القدس و رمز

### کیوتسر

و نیز از حضرت عبدالیهاء در مفاوضات است قولاً العزیز  
مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعه ساطعه از  
مظهر ظهور زیر اشعاع آفتاب حقیقت مرکز مسیح بود و ازین  
مرکز جلیل حقیقت مسیح فیض الهی بر سایر مرایا که حقایق  
حواریون بود اشراق نمود .

و قوله العزیز روح القدس نفس فیض الهی و ظهور و جلوه  
و بمثابة نور و کمالات الهیه و بمنزله شعاع و حرارت آفتاب  
است که در حقیقت مسیح ظاهر را آشکار گردید. نبوت مقام  
قلب مسیح است روح القدس مقام روح مسیح کیوتسری کسه  
داخل مسیح شد نه این کیوتسری محسوسه است بلکه یک  
کیفیت روحانی بود بجهت تفهیم و تفهم بصورت محسوسه بیان  
شد مثلاً در تورات است خداوند در عمودی از نار ظاهر شد  
حال مقصد اینصورت محسوسه نیست یک حقیقت معقوله  
است که در صورت محسوسه بیان شده . . . . . حلصول  
روح القدس عبارت ازین است که متجذب بروح مسیحائی  
شدند و استقامت و ثبوت یافتند و بروح محبة الله حیات  
جدید حاصل نمودند .

و قوله العزيز واما اتحاد النفس والروح فالنفس اذا  
اخذته نفثات روح القدس تتحد مع الروح اتحاد المرءات  
مع الشمس فتجلى بانوارها الساطعه في هذ .  
المرءات الصافيه .

تفسير كلام مسيح انت الصخرة  
وعليك ابني كنيستي

و نیز از حضرت عبد البها در مفاوضات است قوله العزيز  
این بیان مسیح تصدیق قول پطرس است در وقتی که گفت  
اعتقاد من این است که تو این الله حی هستی بعد حضرت  
در جواب فرمود که تو کیفا هستی چون معنی کیفا در لغت  
عبری بمعنی صخره است و برین صخره بنیان کلیسای خود  
تمام چون دیگران در جواب حضرت مسیح گفتند ایلیائی و بعضی  
گفتند یحیای تعمیر دهند و بعضی ارمیایایکی از انبیاء  
حضرت خواست که بکنایه و اشاره تصدیق بیان پطرس فرماید  
این بود که بمناسبت اینکه اسمش صخره بود فرمودند انت  
الصخرة و عليك ابني کنيستي یعنی این عقاید تو که مسیح  
ابن الله حی است اساس دین الله میشود .

### رجعت مسیح

و نیز در کتاب ایقان است قوله الاعلی در عهد خاتم  
خود حضرت  
هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که فرمود منم  
عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی راهم تصدیق فرمود که  
من عند الله بوده از این جهت است که خود عیسی فرمود  
من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگویند  
من شمس یوم قبل صادق است . . . . . این است  
که نقطه بیان روح ما سواء فداء شمس احدیه را بشمس مثال  
زند اند که اگر از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید  
همان شمس است که ظالع میشوند حال اگر گفته شود این شمس  
همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع  
آن شمس است ایضاً صحیح است و همچنین از این میان صادق  
میآید ذکر ختمیت بر طلعت بد و بالعکس زیرا آنچه طلعت  
ختم بر آن قیام مینماید بعینه همان است که جمال بد  
بر آن قیام فرموده.

### پی پی پی حضرت مسیح

و نیز از حضرت عبدالبها در خطاب باقا میرزاغلا محسن  
بنایی است قوله العزیز مساله ثانیه حمل حضرت <sup>سر</sup> مریم بروج القدر

است این مثبت و مسلم است ولی بعضی از فلاسفه اروپا درین مسأله شبهه نموده اند و مولود بی پدر را متمتع و معدوم شمرده اند و برهان این دانستند که توالد و تناسل مشروط با اجتماع حویات اصلا ب و بذور ارحام است چنین گویند اما از جهت دیگر نفس فلاسفه اروپا کره ارض را حاد دانند و گویند دریدایت شعله نار بود کم کم حرارت مندفع و قشری پدیدار گشت آن قشر بتدریج غلظت یافت و اعتدال پیدا نمود پس نبات و حیوان و انسان تکون و تولد یافت حتی گویند نفس طبقات الارض در تکون کدام يك از - حیوانات بر دیگری سبقت نداشته ثابت و محقق میگردد خلاصه فلاسفه و ارباب فنون اروپا در حدوث موالید ثلاثه این شبهه ندارند بلکه اصرار و ابرام عجیب دارند در - اینصورت با اعتقاد ایشان نخست انسان بی پدر و ما در تکون و تولد یافته یا وجود این اذعان و اعتراف چگونگی از توك حضرت مسیح بفیض روح القدس استغراب و استعجاب نمایند زیرا حضرت مادر داشته ولی مولود نخستین انسانی بی پدر و مادر فاعتبروا یا اولی الابصار .

زمین و آسمان و اورشلیم جدید

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله الجلیل

يا احياء الله وابتناء ملكوت الله ان السماء الجديدة قد  
جاءت والمدنية المقدسة اورشليم الجديدة قد نزلت من  
السماء من عند الله على هيئة حوت حسنا بديعة فسي  
الجمال فريدة بين ربات الحجال مقصورة في الخيام مهياة  
للرجال ونادى ملائكة الملا الاعلى بصوت عظيم رغان  
في اذان اهل الارض والسماء قائلين هذه مدينة الله  
ومسكنه مع نفوس زكية مقدمة من عبده وهو سيسكن معهم  
فانهم شعيد وهو الههم وقد مسح دموعهم واوقد شعوعهم  
وفرح قلوبهم وشرح صدورهم فالعوت قد انقطعت اصوله  
والحزن والضجيج والصريخ قد زالت شئونه وتكسرت  
جلس ملك الجبروت وجد كل صنع غير مسبوق ان هذا هو  
القول الصادق ومن اصدق من رويانا حنا القديس حديثا  
هذا هو الالف والياء وهذا هو الذي يروي الغليل من  
ينبوع الحيات وهذا هو الذي يشفي العليل من دريساق  
النجاة من يوء يد يفيض من هذا الملكوت فهو من اعظم  
الوارثين للمرسلين والقديسين فالرب له اله وهوله ابنا  
عزيز فاستبشروا يا احياء الله وشعبه ويا ابتناء الله وحزبه  
وارفعوا الاصوات بالتهليل والتسبيح للرب المجيد فان  
الانوار قد سطعت وان الاثار قد ظهرت وان البحور قد  
تموجت وقد فت بكل درتمين .

معانی ارض و سما و شمس

وقر و نجم و لیل

و نهار

و نیز از حضرت بهاء الله درایقان است قوله الاعلی  
مقصود از شمس و قر و نجم در مقام اولیه انبیا و اولیاء  
و اصحاب ایشان اند و در مقام دیگر مقصود از شمس و قر  
و نجم علمای ظهور قبل آنست که در زمان ظهور بعثت موجودند  
و زمان دین مردم در دست ایشان است و اگر در ظهور شمس  
اخری بضیاء او متور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند  
بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاری است . . . . .  
همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهره  
همین قسم <sup>شمس</sup> اعلم و حکمت و عرفان ظاهر نزد طلوع شمس حقیقت  
و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود . . . . . و در مقامی هم  
مقصود از اطلاقات شمس و قر و نجوم علم و احکام مرتفعه  
در هر شریعت است . . . . . این است که میفرماید انما انزلنا  
الانفطرت مقصود سما انیان است که در ظهور مرتفع میشود  
و بظهور بعثت شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود . . . . .  
و همچنین معنی تبدیل ارض را انراک نما که غمام رحمت  
آن سما بر قلوبی که نیسان مکرمت میذول داشت تبدیل

شد اراضى آن قلوب بارض معرفت و حكمت . . . . اين است  
كه ميفرماين يم تبدل الارض غير الارض . . . . والارض جميعا  
قبضته يم القيامة و السموات مطويات بيمينه .  
و شرح سوره و الشمس قوله الاعلى ثم اعلم بان للشمس  
التي نزلت في السورة المباركة اطلاقات شتى . . . . لان في  
ذلك المقام انها هي نفس المشية الاولى و اشراق الاحديه  
تجلت بنفسها على الآفاق و استضاء منها من اقبل اليها . . .  
ثم في مقام تطلق على انبياء الله و صفوته لانهم شمس اسماء  
و صفاته . . . . وفي مقام تطلق على اولياء الله و اولاده  
لانهم شمس الولاية بين اليريه . . . . وفي مقام انها تطلق  
على الاسماء الحسنى بحيث كل اسم من اسمائه تعالى يكون  
شمسا مشرقة على الافاق . . . . و القمر رتبة الولاية . . . .  
المقصود من النهار في الحقيقة الولاية كل يم ظهر فيه  
نبي من انبياء الله و رسله . . . . و المقصود من الليل هو  
حجاب الاحدية الذي كان مستورا خلفه النقطة الحقيقية  
و انها بعد <sup>تنز</sup> لها عن مقامها استقرت في مقر الواحدانية و كانت  
عنها الالف اللينة و تحت حجاب الواحدية ظهرت بالالف  
المتحركة و هي الالف القائمة و المغشى الحجاب و المغشى  
النقطة الحقيقية التي كانت حقيقته شمس النبوة . . . .  
للسماء عند اهل الحقيقة اطلاقات شتى سما المعانسي

سماء العلم  
و سماء العرفان سماء الاديان سماء الحكمة سماء العظمة  
سماء البرفة سماء الاجلال . . . . . والمقصود من الارض  
ارض القلوب . .

شجره و نار و يند و بيضا و عصا  
واژدهاى موسى

و نيز از حضرت عبداليها است قوله الكرم ايها المستوقد  
بنار محبة الله فى سيناء الصدرانى ارسل اليك التحية  
والتساء من الواكى المقدس طور سيناء البيعة المباركة  
البيضاء و اقول احسنت احسنت يامن تدخل فى ظلال —  
السندرة التى ارتفعت فى الارض المقدسة و انتشرت اظلالها  
فى الافاق بشرى لك بما مررت من الواكى الايمن و آنت من  
جانب الطور ناراً و اصطليت من حرارتها و اهتديت بنورها  
فعليك باليد البيضاء و القاء العصا و ارجاعها الى الشعبان  
المبين الا ان تلك اليندهى يد قدرة الرحمن و لشعبان هو  
البرهان و هذا ان الامران ظهيران لك فى كل مكان و  
روح القدس يويدك بقوة و سلطان و اليها على كل ثابت  
و راسخ و مستقيم و ناطق و هاد لمن فى الامكان .



## برنو و سلام ابراهیم

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح رئیس است قوله  
الاعزوا ذکر اذا وقت نعروا نار الشریک لیحترق بها الخلیل  
انانجینا، بالحق و اخذنا نعروا بقهر مبین .  
و در کتاب ایقان است قوله الا علی تفصیل آنحضرت  
( ابراهیم ) مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه  
نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد . . . . .  
تا نوبت موسی رسید و آنحضرت بعضی امر و بیضای معرفت  
از فاران محبت الهیه با شعبان شوکت و قدرت صدانیه  
از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد .  
معنی طول عمر قدماء

و نیز از حضرت عبدالبهادر خطابی است قوله الجلیل  
نوحه آدم فی سبعین الف سنة لیست عبارة عن السنین  
المعروفة و الاعوام المعدودة بل انها زمن مفروض یستوعب  
زما نا معدودا کیم القيامة کان منصوصا بانه خمسون الف  
سنة ففضی بدقیقة واحدة کطرفه عین بل اقل من ذلك  
و لكن الامور<sup>التی</sup> لا تکاد تتم الا فی خمسين الف عام قد تمت  
و وقعت و تحققت فی آن واحد و هكذا نوحه نوح کانت

كالنياح الذي يمتد في سبعين الف سنة هذا عبارة عن ذلك  
و در خطای دیگر قوله العزيز هو الله ای بنده جمال  
ایهی آنچه ذکر امتداد حیات سلف است امری است اعتباری  
نه بحسب اصطلاحی درین ایام زیرا در از منه قدیمه ..  
سینم مختلفه بوده بعضی يك دوره ماه را یکسال می‌شمرند  
و بعضی دوره آفتاب را و همچنین دوره هر يك از کواکب  
سیاره را يك سال مینامند مثلا سنه قمری سنه شمسی سنه  
زهره سنه عطاردی سنه مریخی سنه مشتری سنه زحلی که  
عبارت از مدت دوره این کواکب است و الا ایام حیات همین  
است که واضح و پدید است نهایت آنکه اجسام پیشینیان  
از جهت معیشت بسیطه قویه بوده و بنیه شدیدتر

### تینا و زیتنا

و نیز خطایی از حضرت عبدالبها است قوله العزيز شيراز  
جناب بشير الهی عليه بها الله الایهی هو الله از آیه مبارکه  
ان یارئس قد تجلینا علیک مرة فی جبل تینا و مرة فی زیتنا  
و فی هذه البقعة المبارکه و انک ما استشعرت بما اتبعت  
هواک و کنت من الغافلین سؤال نموده بودید . . . . .  
تینا و زیتنا بظاهر دو جبل اند در قدس که بر انبیای الهی  
در آن دو جبل تجلی رحمانی شد و مراد از تجلی خطایات

الهیہ است کہ در کتب معاویہ و اخبار بظہور کلیۃ است  
و این بواسطہ انبیاء چنانچہ کتب مقدسہ راملا حظہ نمائیک  
بشارت الہی را در آن واضح و مشہود می بینید و همچنین -  
تجلی خطاب از بقعہ مبارکہ بدون واسطہ بر رئیس گریست  
ولی آن رئیس خسیس از جمیع این تجلیات و مخاطبات غافل  
و ذاہل بود و همچنین مقصد از جیل تینا حقیقت عیسی بود  
و از جیل زیتا حقیقت محمدیہ کہ مغرس شجرہ مبارکہ زیتونہ  
لا شرقیہ و لا غربیہ یکا زیتہا یضیی و لولم تمسسه تار نور علی  
تور تینا و زیتا در لغت عربی تین و زیتون است و این همان  
تین و زیتون است کہ در قرآن قسم بآن یاد گردیدہ زیرا محل  
تجلیت بودند این است کہ میفرماید و التین و الزیتون و طور  
سینین کہ محل تجلی یحضرت موسی بود و هذا الیک الامین  
کہ مکہ باشد لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم یعنی  
فرد کامل انسان جامع جمیع کمالات است .

### والفجر و لیال عشر

و نیز خطایی است از حضرت عبدالبہا قولہ العزیز -

طهران جناب آقا محمد علی کاشانی علیہ بہاء اللہ الایہی  
ہو اللہ ای بندہ حق مناجاتی طلب مغفرت بجهت غریق  
بحر رحمت اقامیرزا حبیب اللہ بدرگاہ احدیت گردید امیدوارم

که فضل و موهبت خداوند در آنجهان شامل حال آن  
بنده صادق حضرت یزدان گردد از آیه و الفجر و لیال عشر  
سئوال نموده بودند اینتعبید فرصت تقریر و تحریر تفسیر  
این آیه مبارکه ندارم ولی مختصرا ذکر میشود که فجر ریمین  
آیه مبارکه مقصود فجر نیوت است که آفاق عالم بآن شعاع  
ساطع و نور لامع روشن و منور گردید و لیال عشر شب  
است و این شبهارا بعضی گفته اند که لیالی عشره عاشورا  
است و لیالی ماتم و شهادت حضرت سیدالشهدا روحی له  
الغدا است و بعضی بر آنند که لیالی عشره اخیره ماه  
رمضان است و بعضی بر آنند که لیالی عشره اول ذی القعدة  
است و بعضی بر آنند که این عشر لیالی متم میقات حضرت  
موسی علیه السلام است چنانچه در آیه مبارکه میفرمایند  
اتمناها بعشر و بعضی بر آنند که این لیالی عشره شب  
عید نوروز و شب عید قربان و شب عید رمضان و شب عید غدیر  
و لیله اسری و لیله مولود حضرت رسول روحی له الفدا و لیله  
عاشورا و لیله تاسع عشر رمضان و لیله مولود حضرت امیر  
و لیله القدر است ولی حضرت رسول پیش از اظهار و اعلان  
آمدن شب در غار حرا تشریف نداشتند و در آن لیالی عشر  
بحر نبیوضات موج میزد و انوار تجلیات ساطع بود اما چون  
بدقت نظر نمائی ملاحظه کنی که اعداد منتهی بده میشود

زیرا مبداء واحد و منتهی واحد است و این عدد ندارد  
سائر اعداد است لهذا واحد اول چون عدد نماید عشر  
حاصل گردد و بعضی از عاشقان جمال نورانی حضرت رسول  
کبیرا علیه الصلوٰة والسلام بیان نموده اند که فجر <sup>روی</sup> روشن  
نورانی جمال محمدی است و لیال عشرت و ابرو و چهارمژگان  
و دوشارب و لحنه سعادت و شعر را من است چنین تعبیر  
نموده اند این تفسیر عاشقان است دیگر شما هر یک بخواهید  
قبول فرمائید و عليك التحية و الثناء ع

### اسحق و اسمعیل ذبیح الله

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی  
و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لاریب فیه مامور شدند  
ذبیح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در  
امر الله بین ما سواه و مقصود از ذبیح او هم فدائی بودن  
از برای عصیان و خطای من علی الارض چنانکه عیسی بن  
مریم هم اینمقام را از حق جل و عز خواستند و همچنین رسول  
الله حسین را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنایات حقیقه  
حق و رحمت محیطه او نداشته و ندارند نظر بر عصیان اهل  
عالم و خطاهای واقع در آن و مصیبات وارده بر اعیان اولیاء  
جمع مستحق هلاک بوده و هستند و لكن الطاف مکنونه -

آلهیه بسببی از اسباب ظاهره حفظ فرموده و میفرماید تفکر  
لتعرف و کن من التائبین .

و در اثری با مضامین خاتم فی ۱۴ رمضان سنه ۱۹۰۵ است  
توله در نامه نامی جناب حاجی میرزا کمال الدین علیه‌السلام  
الایهی جناب حکیم حزقیل حیم و سوال نموده بودند اول  
ذکر نموده اند که در کتب قبیل ذبیح الله حضرت اسحق  
بوده و در فرقان باسم حضرت اسمعیل این مقام تازل شده  
یعنی ذبیح الیهی باسم انحضرت در فرقان مسطور است  
ما شاء له حق لا ریب فیه و لکن باید جمیع تفوس ناظر بکلمه  
مشرقه از افق ربانیه باشند و لكل نفس ان یتفکر فی سلطانتها  
و نفوذها و اقتدارها و احاطتها شکمی نبوده و نیست که این  
أمر بسبب کلمه السهبیه محقق و ثابت شده و کلمه الله  
است صمیم بر کل اشیا و او است موجد عالم و مربی امم  
و او است که تشنگان وادی فراق را بیحر وصال دعوت نماید  
و او است که ظلمت نادانی را یفجر دانائی منور فرماید  
ملاحظه نمائید الیوم جمیع ناس که از قبیل بودند اند تصدیق  
ذبیح الیهی حضرت اسحق را نموده اند و همچنین امت  
فرقان تصدیق نموده اند این مقام را از برای حضرت اسمعیل  
مع آنکه بر هر صاحب بصر و صاحب دیانتی معین و واضح  
است که بر حسب ظاهر ذبیح واقع نشده و باتفاق کل حیوانی

ذبیح شده حال تفکر تعائید که سبب چیست و علت چه نفسی که بقربانگاه دوست رفته ذبیح شده بخلعت ذبیح اللہی مخلع و بطراز قبول فائز گشت و شکی نیست کہ بسبب کلمة المہیہ باین مقام فائز شد و باین خلعت عظمی مشرف آمد پس رفت از ظهور و بروز و اثبات و تحقق اسماء و اشیا و مقامات جمیع مشروط و معلق بکلمة المہیہ است و همچنین شکی نیسوده و نیست کہ غیب ضیعی لایدرک بذاته تکلم نمینماید چه کہ متذکر از شئون و نوات معروفه و دلالات مذکوره بودہ و خواہد بود بلکه بلسان مظاهر خود تکلم میفرماید چنانچه تورات از لسان حضرت موسی جاری شد و احکام آنزمان راحق بلسان کلیم ذکر فرمودہ و همچنین سائر کتب مقدسه کہ بر حسب ظاهر از لسان نبیین و مرسلین ظاهر شدہ و متکلم و ناطق در کل حق جل جلالہ و عم توالہ و عظم اقتدارہ و کبرشائہ بودہ از آنچه ذکر شد محقق و ثابت کہ مقام ذبیح اللہی از برای اسحق مطابق آنچه در کتب قبل است بقول حضرت ابراهیم شدہ و همان در کور فرقان از مطلع آیات اللہی و مشرق وحی ربانی در بارہ حضرت اسمعیل ظاهر و هویدا و از حضرت عبدالبہاد در خطابی است قوله العزیز مقصود از ذبیح و قربانی در کور حضرت خلیل مقام فدای بود نہ مراک قصابی و خوتریزی این سرفدا است و سرفدا معانی بیحد

و شمار دارد از جمله فراغت از نفس و هوی و جانفشانی در  
 سبیل هدی و انقطاع از ماسوی الله و از جمله محویت و فنا  
 دانه و ظهور در شجر و ثمر بجمیع شیوون فی الحقیقه آن دانه  
 خود را فدای آتشجره نموده زیرا اگر دانه بحسب ظاهر  
 متلاشی نشود آتشجرو آتشاخ و آن ثمر و آن ورق و آن —  
 شکوفه در حیز وجود تحقق نیابد و از جمله معنی سرفدا  
 این است که نقطه حقیقت بجمیع شیوون و آثار و احکام و افعا  
 در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی  
 نفوس مستفیض از اشراقات او شوتد و قلوب مستشرق از انوار  
 او و این سرفدا بحسب مراتب در هر حقیقتی از حقایق مقدسه  
 و کینونات علویه و مظاهر اشراقیه مشهود و واضح گردند  
 کل ذبیح هستند و کل فدائیان سبیل الهی و کل یقربانگاه  
 عشق شتافتند لهذا اسمعیل و اسحق هر دو ذبیح اند  
 بلکه جمیع بنندگان الهی و این مقامی از مقامات است که  
 از لوازم نجوم توحید است و ازین گذشته در مقام توحید اسمعیل  
 و اسحق حکم یک وجود دارند عنوان هر یک بر دیگری جائز  
 است و اما در تورات اسحق است و همچنین در احادیث  
 حضرت رسول نیز ذکر اسحق است و ذکر اسمعیل هر دو  
 و اینعین ذکر اسمعیل را نموده بحسب اصطلاح قوم چون  
 در المن و افواه اهل فرقان ذکر اسمعیل است لهذا بایمن



مناسبت در ضمن بیان احبای الهی راهریک با سمعیل  
موسوم انت باین مقام اعز دلالت کردند .

سئل الصادق عن الذبیح من كان فقال اسمعیل لان الله  
عز وجل ذكر تسميته في كتابه ثم قال وبشرناه باسحق  
نبيا من السالحين وقد اختلف الروایات في الذبیح فمنها  
ما روته يانه اسمعیل ومنها ما روته يانه اسحق وسبيل السی  
من الاخبار متى صح طرقها وكان الذبیح اسمعیل لكن اسحق  
لما ولد بعد ذلك تمنى ان يكون هو الذبیح وامر ابوه بذبحه  
وكان يصبر لا مر الله كصبر اخيه وتسليه لينال بذلك درجة  
في الثواب فعلم الله ذلك من قلبه فسماه بين الملائكة  
ذبیحا لتمتیه ذلك . كتاب من لا يحضره الفقيه

واختلف في الذبیح فقيل هو اسحق والظاهر من  
الروایة انه اسمعیل ويعضده قوله انا بين الذبیحين وقوله  
بعد ايراد قصة الذبیح وبشرناه باسحق وفي حديث الصادق<sup>ق</sup>  
كان الذبیح اسمعیل لكن اسحق لما ولد تمنى ان يكون -  
هو الذبیح لينال درجة اسمعیل فسماه الله ذبیحا بين  
الملائكة لتمتیه لذلك مجمع البحرين

آنوقت شاگردان گفتند ای معلم در کتاب موسی چنین  
نوشته شده که عهد اسحق بسته شده یسوع آدسی کشیده  
جواب داد نوشته همین است و لکن نه موسی نوشته و نه -  
یسوع بلکه اخبار ما آنکه تعمیر شد از خدای حق بگویم بشما  
بدرستی که هرگاه بکار برید نظرا در سخن فرشته جبرئیل  
خواهید دانست کتبه و فقها ما را زیرا که فرشته گفت ای  
ابراهیم زود است همه جهان بدانند که چگونه خدای  
دوست میدارد تورا و لکن چگونه جهان بدانند محبت تورا

بخدا بد رستی واجب است بر تو یکی این عمل از برای محبت  
خدا ای ابراهیم جواب داد هما تا اینک بنده خدا ای آماده  
است که بکند آنچه را خدا ای میخواهد پس خدا ای ابراهیم  
بسخن در آمده فرمود بگیر پسر خود اول زاده خود اسمعیل  
را و بر کوه بر شو تا پیش کنی او را قربانی پس چگونه اسحق  
اول زاده میشود و حال آنکه او چون توك شد اسمعیل  
هفت ساله بود پس آنوقت شاگردان گفتند خدعه فقهها  
هر آینه اشکار است      اتجیل برنا یا

### خضـر

و از حضرت بهاء الله در لوحی است فوله الاعز  
معلم کلیم تائیدات الهیه بوده که نقض تجلیات امریه -  
الهیه که الان نطق میفرماید و آن در عالمی اسمی یا سدی از  
اسماء مذکور و در کتاب الهی بخضر نامیده شد .  
و از حضرت عبدالیه در خطاب با قاسمیرزا حسن نوشایان ی  
است قوله العزیز مساء له عزیز علیه السلام حقیقتش این است  
که مقصود ملت حضرت موسی بود که بهجهم بخت التصر  
امیر و ذلیل شده بودند و از ارض مقدسه هفتاد هزار  
نفر بیابیل اسیر برده بودند این ملت صد سال مرده و مضمحل  
شده بود حضرت عزیز از این واقعه محزون و مکرر لهذا  
بشارت باورسید که این ملت دوباره جان گیرد چنانکه واقع  
شد و اما حضرت خضر حقیقت موسی بود نه شخصی دیگر

بحکم حقیقت احکامی صادر شد که عقول بشریت از ادراک  
 آن عاجز بود زیرا خارق العاده بود مقصود ازین قصه اینست  
 است که مظاهر مقدسه الهیه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید  
 آنچه بفرمایند باین اطاعت نمود و این اشک و شبهه بخاطر  
 نیاورد که این حکم بظاهر موافق عدل و انصاف است یا  
 نیست این ذهول فکری منتهی بعصیان و طغیان گردید این  
 است حقیقت مسأله که باین عنوان بیان شده و اما آیات  
 در خصوص ذوالقرنین از آیات متشابهات است تاویل  
 دارد مسترضین این حکایت را دام تزویر نمودند و سؤال کردند  
 که شاید جواب مخالف آراء آنان صادر شود و این سبب  
 تزلزل اهل ایمان گردید لهذا قضیه ذوالقرنین بحسب ظاهر  
 موافق آراء سایرین نازل شد تا اعتراض نتوانند ولی در هر  
 کلمه رمزی مقصد از ذوالقرنین حضرت امیر بود که بقلب سیر  
 و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحری مظهر کلی کرد -  
 نهایت ملاحظه فرمود که شمس حقیقت در قالب تراپسی  
 و آبی پنهان است

و قوله العزيز هو الله قال الله تبارك وتعالى حتى اذا  
 بلغ مغرب الشمس فوجدها تغرب في عين حمئة الآية  
 بالله الناظر الى الملكوت الابهى فاعلم بان في هذه  
 الآية المباركة والبركة الملكوتيه والنفحة اللاهوتيه و -

الحقيقة الروحيه لايات للتبصرين وآثار للشاهدين فانظر  
بان ذلك العالم البصير والعارف الواقف العلم المطمع  
ياسرار الرب القدير المشتاق الى مشاهدة انوار الجمال  
المنير قد ساح في اقاليم الوجود و سافر في مشرق الابداع  
ومغرب الاختراع واشتاق الى المشاهدة واللقاء فما راي  
كائنا من الكائنات وموجودا من الموجودات الا طلب فيه  
شهود نور الوجود وملاحظة الحقيقة الفائزة على كل موجود  
مركز ستوحات الرحمانية ومطلع الا نوار الربانية والمسر  
المستسر والرمز المكتون في الكينونة الفردانية فتوغل في  
عوالم الغيب والشهود وخاض في بحار الكبريا و مناجير  
عوالم المخفيه عن اعين اهل الانشاء حتى اهتدى الى  
شاطى البقاء الساحل الذى خفى عن الانظار وستر عن  
الابصار وغاب عن عقول ادل الافكار الفجر القدم والاسم  
الاعظم والمطلع الاكرم والمغرب المنور الطالع على آفاق  
الام فوجد شمس الحقيقة الربانية والنير الاعظم الرحمانية  
والهويه القدسية السبحانية والذاتية النورانية الصمدانية  
غابت اى مخفية مستورة مكونة جامعة لما الوجود وحرارة  
النار الوجود حيث ان المظهر الرحمانى والمطلع الربانى  
والمغرب الصمدانى له مقامان في عالم الظهور ومرتبتان  
في حيز الشهود وفي المقام الاول هو فائض بما الحيات

و سلسيل النجات والروح السارى فى حقا يق الموجدات  
وهذا الفيض العظيم والجود الميز يعبر بالماء المعين  
ومن الماء كلشئ حى و فى المقام الثانى هو النار الموقدة  
فى السدرة المباركة و الشعلة الساطعه فى السيتا المقدسه  
واللمعه النورانيه فى طور البقعة الرحمانيه كما قال الكليم  
عليه السلام امكثوانى آنست نارا لعلى آتيكم منها يقيس و  
لعلكم منها تصطلون فالما الفائض من حقيقة الجود على عالم  
الوجود فى حيز الشهود والحرارة الشديدة التى ظهرت  
من نار الوقود اذا اجتمعتا يعيران بالعين الحمسة اى  
حامية بحرارة محبت الله العزيز الودود يالها الناظر الى  
ملكوت الوجود فلنبيين لك معنى ثانيا فى الاية المباركة  
فان ذلك الاعلم السالك فى عوالم الايجاد يقدم الفواك السائح  
فى الآفاق الكائنات بنور الرشاش لما اشتد فيه الغرام و -  
الصباية والاشواق الى مشاهدة الاشراق من نور الافاق  
ناه فى هيماء مظاهر الكائنات وقام فى سباب و صياصى  
مطالع الموجدات حتى وصل الى قطب الرحى مركز دائرة  
الوجود فى الفلك الاعلى و محور كرة العليا ك دائرة حصول  
نفسها فى فضاء الذى لا يتناهى فاهتدى الى نور الهدى  
والكلمة العليا والسدرة المنتهى والمسجد الحرام والمسجد  
الاقصى الذى يورك حوله فوجد ان شمس الحقيقة

ظاریة فی مغرب عین الحیاة الحمئة ای عین ماء الوجود  
المختلطة بحماة ای طین من عناصر الموجوده فی حیز  
الخارج المشهود فذلک النور الساطع اللامع وحقیقة الحقایق  
والتیر الاعظم موجود فی هیکل بشری و قالب تراپی و جر م  
عنصری ای متجلی بجمیع الاسماء والصفات والانوار فسی  
هذا المشکوة الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها  
العصباح والعین له سبعون معنی فی اللغثة منها العین جاریه  
وعین پاکیه و بمعنی الشمس والشعاع والسحاب والرامر  
والحقیقه والذات وامثال ذلک وقال المفسرون کانتها تغرب  
فی عین حمئه

عع

و بیان حضرت عبدالیه در سفر نامه اروپا است قوله  
العزیز اینجارا ( پورت سعید ) مجمع البحرین میگویند  
یعنی جائیکه حضرت موسی و یوشع شخص بزرگواری را ملاقات  
نمودند که میفرماید و علمناء من کتنا علما موقعی که ما هسی  
مرده زنده شد و این معنی بدیع دارد .

### صالح و ناقه

و نیز از حضرت عبدالیه در خطابی است قوله العزیز  
ناقه صالح در آثار مبارک اشاره است که نفس مقدس صالح  
بود و از این معانی که پستان رحمانی انوجود مبارک است

رُزِقَ رُوحَانِي وَ لِيَن رَحْمَانِي تَازِلَ اَمَّا نَفُوسٌ خَبِيْثَةٌ اَنْ نَاقَةَ  
 اَلْهَيْه رَاطِي نَعُوْدُنْ وَ اَنْكَارُ كَرْدُنْ وَ تَكْذِيْبُ نَعُوْدُنْ وَ —  
 بَعْدَابِ اَلْيَمِ حَرْمَانِ وَ كَفْرَانِ وَ طَفِيَّانِ كَرَفْتَارِ شَمْسِ  
 بَهْلَا كَسْتِ اَبَدِي اَفْتَاكُنْ وَ اَمَّا اَنْ چَشْمَه چَشْمَه حَيَاةِ  
 اَيْنَجَهَانَ بُوَد وَ مَنِ الْمَاءُ كَلْشِي حَسِي اَنْقَوْمِ عَنُوْدُنْ اَسْتَنْدُ  
 كَه زَنْدِ گَانِي اَيْنَجَهَانَ فَاثِي بِتَمَاعَه شَايَانِ اَيْشَانِ بَاشَسْدُ  
 لَهَذَا بَا نَكَارُ وَ اَسْتَكْبَارُ وَ اَذِيْتِ وَ اَضْطَهَا كَ قِيَامِ كَرْتَنْدُ وَ  
 اَنْ نَاقَةَ اَلْهَيْ رَاطِي نَعُوْدُنْ وَ چُونِ اَنْ نَاقَةَ اَلْهَيْ رَا اَنْكَارِ  
 كَرْدَنْدُ نَتِيْجَه وَ اَثَرِ اَنْ حَضْرَتِ اَز مِيَانِ اَنْقَوْمِ خُرُوْجِ نَعُوْدُنْ  
 وَ غَاطِبِ كَرْدِيْدِ اَيْنِ اَسْتِ كَه مَذْكُورِ اَسْتِ كَه نَتِيْجَةُ نَاقَةَ  
 رُو بَكُوَه وَ صَحْرَا نَهَاً وَ غَايِبِ كَرْدِيْدِ وَ اَنْ قَوْمِ بَخْسِرَانِ اَبَدِي  
 اَفْتَاكُنْدُ وَ بَا نَعْدَامِ سَرْمَتِي مَبْتَلَا كَشْتَنْدُ مَحُو وَ نَا بُوَد شَهَنْدُ  
 تَه نَعْرُ وَ اَثَرِي وَ نَه ذَكَرُ وَ خَبْرِي وَ نَه حَيَاةِي وَ يَقَائِي لَا تَسْمَعُ  
 لَهْمِ صَوْتَا وَ لَارْ كَزَا .

وَ دَرِ خَطَابِي نَدِيْگَرِ قَوْلِهِ الْعَزِيْزِ وَ اَمَّا نَاقَةَ اَللّٰهِ الْمَذْكُورَةَ  
 فِي سُوْرَةِ النَّصْحِ فَهِيَ عِبَارَةٌ عَنِ نَفْسِ الْعَقْدَسَةِ الَّتِي وَ قَعَتْ  
 بَيْنَ الْاَعْدَاءِ فَعَقَرُوْهَا اَي عَذَبُوْهَا وَ سَلَخُوْهَا بِالسَّنَةِ حِدَادِ  
 وَ عَا قَبُوْهَا وَ نَقَمُوْا مِنْهَا حَتَّى اَحْتَرَقَ بِظُلْمِهِمُ الْفَوَاكِدُ فَدَمَدَمَ  
 عَلَيْهِمْ رِيْهَمُ يَذْنِبُهُمْ اَي حَرَمَ عَلَيْهِمُ الْمَوَاهِبَ الْاَلْهِيَّةَ  
 وَ اَخَذَهُمْ وَ تَرَ كَهُمْ فِي غَفْلَتِهِمْ وَ شَقُوْتِهِمْ وَ حَرَمَانِهِمْ وَ جَهْلِهِمْ

## یونس و ماهی

و نیز در بیانات شفاهیه حضرت عبدالیه چون از آیه  
قران و ذالنون از ذهب مغضیا فظن ان لن نقدر -  
پرسیدند فرمودند ظن و فظن است ظن سوء ظن حسن  
و در جائی ظن بمعنی یقین و علم آمده یظنون انهم  
ملاقوه اما حوت مراد همان قوم است که او را بلعیدند و در  
ظلمات جهل و حیوانیت و نفسانیت آنها خدا را ذکر کرده و  
عاقبت خدا را و نجات داد یعنی قوم را هدایت کرد و در  
تورات قصه ذوالنون با اسم یونا است و اروپا بیان این قصه  
را مطلقاً منکر بودند که یکی از حکایات دروغ است حتی  
شهر نینوی را میگفتند نبوده تا سالی که در بغداد بودیم  
نزدیک موصل محلی را شکافتند آثار عتیقه غریبه پیدا شد  
از آن جمله دو گلابی پیدا کردند که تمام مثل اصل یون و  
قونسول انگلیس یک دانه زنبور طلائی پیدا کرده بود زنبور  
دیگر اصلی را خشکانیده پهلوی آن گذارده کسی نمیتوانست  
ابتدا فرقی گذارد با ذره بین اینصوهای ترمی که بر پشت زنبور  
بوده دیده میشد فرنگی ها میگفتند معلوم است آلات  
ذره بینی سابق هم بوده است و معلوم شد که نینوی دروغ



شده شهر بزرگی بوده ولی در قدیم ایام خسف شده بقدر  
میصد ذرع <sup>بزمین</sup> فرورفته

### همه‌هاک سلیمان

و نیز در بیانات شفاهیه حضرت عبدالیه است هدهد  
شخصی بود که سلیمان بقاصدی فرستاد و باعلی درجه —  
شهرت رسید مرغی ضعیف بود ولی سیرغ باشهچهر  
عظیم گشت .

### اصحاب کهف

و نیز در بیانات شفاهیه حضرت عبدالیه است این  
( قصه اصحاب کهف ) در ایام د قیامتوس امپراطور رومان  
بعد از مسیح واقع شد د قیامتوس بغض و عداوت زیادی —  
بمسیح و مسیحیان داشت چنانچه در د و حضرت مسیح  
خیلی اذیت بمسیحیان میشد د و از ده مرتبه قتل عام  
شد د و فرانسه پاک شاه آتعملکت بسیار متعرض مسیحیان میشد  
بی نهایت متعرض بود خیلی کوشید که ریشه مسیحیان  
را بکند نتوانست عاقبت متبه شد ووزراء و وکللاء و ابناء خود  
را جمع نمود و گفت حضرات شما میدانید که من چقدر متعرض  
مسیحیان بودم شب و روز میکوشیدم که ریشه انها را قطع کنم

بهر وسیله تشبث کردم و چیزی باقی نگذاشتم از وسائل را  
 مگر آنکه جاری کردم لکن حالامی بینم این علم علم ما را  
 باین میآورد و ریشه ما را قطع میکند محور نابود میشود  
 پس بهتر از اینکه اینعلم علم ما را سرنگون کند خوب است  
 زیرا آن بروم ما کشتیم بستیم در حبس انداختیم ولی روز بروز  
 زیاد میشوند بهتر این است این دین را قبول کنیم  
 چه از برای دنیا و چه از برای آخرت اول استیحاشر کردند  
 بعد بادله و براهین ثابت کرد گفت ملاحظه کنید که ملوک  
 رومان و ملوک شرق چقدر تعرض کردند ولی هیچ شبهه  
 نیست که عاقبت اینها غلبه خواهند کرد پس بهتر این —  
 است که ما داخل این امر شویم فرستاد بعضی مخلصین  
 مسیح را طلبید امیت داد سؤال کرد که اگر کسی بخواهد  
 داخل دین مسیح شود چه باید بکند گفت یکی از پتخانه  
 های عظیم را خالی کنند اصنام را بیرون بریزند تعمیر کنند  
 و روز یکشنبه تشریف میآورید در معبد اتجا توبه میکنید  
 تضرع و زاری میکنید نماز میخوانید باری يك معبد عظیمی  
 بود خالی کردند تعمیر نمودند حاضر کردند و روز یکشنبه  
 سلطان پاتاج بر سر و لباس سلطنتی پوشیدند و جمیع وزراء  
 و وکلاء بالیاسهای رسمی داخل معبد شدند سلطان  
 تاج خود را انداخت و نماز خواند بعد بیرون امداعلان

کرد که دین مسیحی عمومی است و در خانواده او سلطنت  
 بود تا ا یام بوناپارت که جمهوری شد و خود آنها  
 هم دست یظلم و تعدی گشودند و از جاده مستقیم عدالت  
 و راستی منحرف گشتند از برای جمیع خلق از ملوک تا مملوک  
 تورانیت ایندی و روحانیت سرمدی و بقای الی الاین در  
 اقبال است <sup>و آن</sup> این است که در امر الهی داخل شوند -  
 قسطنطین در ظل حضرت مسیح داخل شد و زمان سلطنت  
 او طول کشید تا ظهور اسلام قرآن بر او قسم است محکات  
 و متشابهات این از قبیل متشابهات است تاویل دارد  
 این از آن قبیل است که لایعلم تاویلہ الا الله و الراسخون  
 فی العلم و ازین قبیل آیات بسیار است مثل قضیه ذوالقرنین  
 سلیمان یلقیس و امثالها کهف امر الله است <sup>الهی است</sup> آتصغاره امر  
 پناهگاه است امر الله هم پناه عالمان است کهف امان  
 اهل جهان است و شمس مراد شمس حقیقت است که  
 امر الله در ظل آن شمس حقیقت تشکیل و تاسیس شده  
 و آن نفوس کسانی هستند که درین کهف امر الله پناه  
 برده اند لهذا همیشه شمس بریشان میتابد این است  
 که میفرماید و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کھفهم  
 ذات الیمین و اذا غابت تقرضهم ذات الشمال و هم  
 فی فجوة منه ذلك من آیات الله یعنی هر طرف بگردند

بر آنها تایید و میتابد و مراک از طول مدت انحصار عظمت و بزرگی شیون آن ایام است که اگرچه بنظر مکتقلیل داشتند ولی شیون عظیمه که در خور قرون کبیره بود ازیشان ظاهر شده مثل روز قیامت که در پنجاه هزار سال گفته شد مراک آن است که امور عظیمه که در خور پنجاه هزار سال است درین روز ظاهر شده و حیات بعد از موت هم مسلم حیات معنوی است و این مساء له راجع بزمان قیامتوس بوده بعد از مسیح ولی آنچه که حقیقت مطلب است این یک افسانه بوده در میان مردم در زمان حضرت رسول یسیر قریش را تحریک کردند که مساله اصحاب کهف را سؤال نمایند چون سؤال شد حضرت فرمود ما خبر کم غذا بروایتی چهل روز و اقل روایت سه روز چون حضرت میدانستند افسانه است میل نداشتند جواب داده شود نه راضی میشدند که صریحا بفرمایند افسانه است و نه راضی بودند که چیزی بی حقیقت گفته باشند و چون دیدند که اعداء دست بر نمدارند لهذا جواب ایشان در قالب حقیقت صادر شد چون بعضی مطالب در واقع افسانه است مظاهر الهی بقوالب حقیقت بیرون آورده بیان میکنند چه اگر مسائل مسلمه مشهوره را انکار نمایند اغیار حمل بر بیعلمی ایشان مینمایند بنابراین در قوالب حقیقت بیان میشود .

و در خطابی از آنحضرت بمیرزا تقیخان خیاط مرشد  
زاده در طهران است قوله الکریم هو الله ای بنده الهی  
..... در خصوص اصحاب کهف سؤال نموده بودید  
که در قرآن مجید تعیین عدد شده است و حال آنکه واضح  
و مشهود بیان شده میفرمایند سیقولون ثلاثه رابعهم کلیهم  
و یقولون خمسة سادسهم کلیهم رجما بالغیب یعنی مانند  
تیری که در تاریکی اندازی یعنی این قول صحیح نیست بعد  
میفرماید و یقولون سبعة و ثامنهم کلیهم یعنی این رجم بغیب  
نیست و صحیحش این است آنفم در نوم جسمانی نبودند  
آن خواب غفلت ازین سراب است و چون آن نفوس ازین  
جهان بکلی منقطع بودند و دل بعام دیگر بسته بودند  
حکم نیام حاصل نموده بودند و رویای حقیقی مشاهده  
میکردند و آنچه در مدت مدیده از برای خلق میسر  
نمیگشت در مدتی قلیله از برای ایشان حاصل میشد چون  
نظر یا اهل عالم مینمودی مسلکی را که سبب و چیزی از سنه  
میتوانستند طی نمایند این نفوس مقدسه در مدت قلیله -  
آنصاف بعینه راطی مینمودند و اما قطمیر آن شخص  
امیری بود که محافظ آن نفوس از تعذبات هر شریر بود  
و در خطابی دیگر است قوله العزیزان اسحاب الکهف  
والرئیم عبان فازوالما لفوز العظیم و آووا الی کهف رحمة

ريك الكرم رقد و اعن الدنيا و استيقظوا بنفحات الله و التجاوا  
الى ذلك الغار ملاذ الايرار و ملجأ الاخير شريعة ريك  
المختار و شمس الحقيقه تقرر ضم ذات اليمين و ذات  
الشمال

### رموز كتب زردشتيان

و نيز در خطايي از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز  
سؤال اول سمند ارجمتد شاء گشتاسب كتايه از مقام سير  
و حرکت آن بزرگوار بود آن سوار بر آن اسب در ميدان مكاشفه  
و شهود جولان ميدان و فر رفتن چهار پای اسب بشكم اشاره  
بآن است كه آن سمند از سير باز مانده بود بعد حضرت  
زردشت ترتيل آياتي نمود كه چهار دست و پای اسب  
از شكم بيرون آمد يعنى آن سمند سعادت مند بسير و حرکت  
آمد اما چهار خواستش حضرت گشتاسب از آن حضرت بزرگوار  
اين واضح و آشكار است كه سير در ملا اعلی بود خواب عبارت  
از آن است كه منسلخ از عالم جسماني شد پر معنوی بگشايد  
و در عوالم روحانيه سير و سياحت فرمود و موهبت ثانی را  
بجا ماسب عطا كرد پرده گذشته و اينده بدرید و بدیده -  
كاشف حقايق اسرار گذشته و اينده كشف كرد اما زندگی  
جاويدا اين نهيب حضرت شاه كیخسروشده همچنانكه

جانشر زندگانی جاوید یافت تاملش نیز حیات ابدیه یافت  
این است که آوارزوصیت او جهانگیر گشت والی الابد  
باتی و برقرار است اما مساله چاه نظیر چاه سرمن رای است  
او هام است آن بزرگوار بچاه فرو نرفت ولی باوج ماه رسید  
اما روئین تنی اسفندیار اشاره از مقام بلندی است که تیر  
دشمنان و تیغ بدخواهان در آن مقام تاثیر ندارد و این مقام  
با سفندیار عنایت شد و ایام خمسه و آزادی ارواح آن رزاز  
حواس خمسه است که جانها از حواس خمسه ظاهر آزاد -  
گردند و بسر مکتون و رمز مصون پی برند یعنی رازی که باین  
حواس خمسه ادراک نشود بل بکاشفه روحانی و دیده عقل  
ادراک گردند اما صعود روح انسان بجهان پرفتح البتہ  
کشف عالم جسمانی را مینماید .

و در خطابی دیگر قوله العزیز در خصوص توقف افتاب  
مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتیان مرقوم است که  
در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع  
گردد در ظهور اول که روز افتاب در وسط آسمان توقف  
نماید در ظهور ثانی بیست روز و در ظهور ثالث سی روز  
بدانکه ظهور اول درین خبر ظهور حضرت رسول است که  
شمس حقیقت در آن برج ده روز استقرار داشت و هر روز عبا  
از یک قرن است و آن صد سال باین حساب هزار سال -

میشود و آن دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجم ولایت  
تا ظهور حضرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی ظهور  
حضرت نقطه اولی روحی له الفداء است که شمس حقیقت  
در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت <sup>سنه شصت هجری</sup> بدایتش  
بود و نهایتش <sup>سنه هشتاد</sup> و در دور جمال مبارک چون شمس حقیقت در  
برج الهی که خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدت  
استقرارش عددی بود که آن نهایت مدت استقرار آن است  
که در یک برج تمام لهذا امتدادش بسیار اقل پانصد هزار  
سال .

و در خطابی دیگر قوله العزیز پس چهار گوهر چهار سو  
چهار جو چهار جایگاه چهار روز در سخن پیشینیان و نیاکان  
بسیار اختر چهار آسمان چون روز چهارم چهارم جایگاه روی  
بنمایند هر که یزدانی یزدانی گردد و هر اهریمنی اهریمنی  
شود زیرا هر جانی چون از تن جدا گردد در روز آغاز  
بجایگاه آغاز رسد و بگذرد و از گوهر جهان خاک در گذرد  
روز دوم از جایگاه دوم از گوهر جهان <sup>که</sup> پیونده در گذرد روز  
سوم جهان جا نوران در گذرد در با مدان روز چهارم -  
جایگاه مردان چون مهر درخشند جهان یزدان تابند  
هر که در گذرد بجایگاه خداوند مهربان پیوسته گردند و الا  
در تیرگی جایگاه جانوران ماند چهار جایگاه است چه



که خورشید جهان جان بر چهار جایگاه باندازه آن جایگاه  
پرتویخش است .

وقوله العزیز در خصوص چهار روز ماه سؤال نموده -  
بودی که چگونه در کیش حضرت زردشت ممتاز گشت و بریاضت  
و نیاز اختصاص یافت این ماه پارسى بقیا بر ماه قمری است  
و در هر ماه روز دوم جلوه ماه است زیرا در اکثر اوقات  
روز اول پنهان و این رمز آن است که ماه اسمان الهی در  
بدانیت ظهور ندارد بعد جلوه نماید و دوازده اشاره بان  
است که ماه اسمانی هر ماهی يك دوره در دوازده برج  
سیر نماید و این دوره تمام ماه است همچنین ماه حقیقی در  
زمانی در دوازده برج دوازده اسباط دوازده حواری -  
دوازده امام تجلی داشت و چهار بار با دوازده چون جمع  
گردید و هشت شود و این منازل قمر است که در ظرف  
يك ماه این منازل را طی نماید و همچنین منازل ماه معانی  
در بیست و هشت حرف است و اما عدد بیست و يك اشاره  
بعد دواحد حضرت اعلی و حروف حی است و چون دو بر آن  
پیفزائی اشاره بر آن است که طلوع ثانوی یعنی ظهور  
مره اخری اشراق شمس حقیقت تجلی جمال مبارک است  
توزده با دو بیست و يك میشود این چهار روز لهذا  
ممتاز است و فرموده اند <sup>باید</sup> بنعم روحانی و مائده اسمانی

## رمز آتش

و نیز در لوحی از حضرت بها، الله خطاب بزرگ شتیان است قوله الاعلی و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی بر افروخت و بعالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت رساند این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه گرمی بی اندازه هوید است این آتش بخودی خود پیمایه رود و روشن و پدیدار .

## انشقاق قمر

و نیز از حضرت عبدالبها در مفاوضات است قوله العزيز گویند که شق القمر کرد و قمر بر کوه مکه افتاد خیال میکنند که قمر جسم صغیری است که حضرت محمد او را دوپاره یکپاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آنکوه این روایت محض تعصب است .

و از آنحضرت در خطابی است قوله العزیز انشفاق  
 قمر را معانی متعدد است محصور معنی ظاهر نبود، از  
 انجمله مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس  
 احدیة از افق محمدیه نام مستتیر از انوار علوم و حکم  
 و معارف و یونان چون نفوس که در کور مسیح قبل از -  
 ظهور جمال احمدی در مابین نام دعوت بصراط مستقیم  
 و منهج تویم مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصیاح  
 عیسوی و مشکوة مسیحی اقتباس نمود، یونان از السنشان  
 ظاهر و نام بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان  
 در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون نیر اعظم و شمس  
 قدم از مشرق یثرب و بطحاء ظاهر گشت این نفوس موفق  
 بایمان نشدند و از آن شمس افاق توحید مستضیی نگشتند  
 لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت چون برآمد شمس  
 آن شق القمر این است که در انجیل در علامت ظهور  
 یعد میفرماید تتساقط النجوم والقمر لا یعطی نوره ابدا البته  
 اشعه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوه  
 هر کوب منیری را محو مینماید .

اغمه اثنی عشر و نیز بیست و چهار نفس

مسطور در مکاشفات یوحنا

و نیز در لوحی از حضرت یهیا، الله است قوله الاعلی

از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولاد <sup>مجموعه</sup> ی  
مانده فرمودند طفلی بود و فوت شد بعد که هیاکل این -

کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه  
کنید که ظلم بچه مقام بود و افتراء بچه رتبه رسید بعد  
ذکر ناحیه مقدمه و ظهور توابع بمیان آمد بهمان تفصیلات  
که از قبل شنیدید بحق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را  
که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند  
و اتب از ای لهب گذاشتند حال مذتها هم این لقب  
کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد  
بود .

و از حضرت عبدالیها در خطایی است قوله العزیز در

عصر حضرت ابراهیم در حق اسحق برکت دعائی و در عصر  
موسوی یوشع بن نون را از لسان حضرت مختصر مدح و ثنائی  
و در ظهور عیسوی در حق شمعون بان الصخرة و علمیسی  
هذه الصخرة ابی کتیستی بیان مجملی و در طلوع شمس  
محمدی در غدیر خم من کنت مولا فهدا علی مولا عبارت

مختصری •

و هم از حضرت عبدالیهاء در خطابی است قوله العزیز  
 از غدیر خم سؤال شده بود حکایت غدیر خم این است که  
 در حجة الوداع حضرت رسول در غدیر خم که منزلی از منازل  
 مابین مدینه و مکه است کمر بند حضرت امیر را گرفتند و بکنند  
 فرمودند و گفتند ایها الناس من کنتم مولاہ فهذا علی مولاہ  
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل  
 من خذله بعد حضرات حاضرین جمیع اذعان و تمجید نمودند  
 حتی عمر یخ یخ لك یا علی لقد اصبحت مولا ی و موالی  
 کل مومن و مومنه گفت ولی بعد فراموش نمودند ع  
 و از آن حضرت در خطاب باقا موسی و آقا کیسثی  
 یاد کوبه قوله العزیز سؤال از امام دوازدهم نموده بودید  
 رساله مطبوعه جناب حاجی میرزا محمد افشار را بدست آورده  
 این مسأله در آنجا با احادیث متعدده و دلائل عقلیه  
 و نقلیه شرح و تفصیل داده شده امام دوازدهم حضرت اعلی  
 روحی له الفداء که خاتمه اسلاف و فاتحه الالطاف بودند  
 درین ایت اظهار قائمیت و ذکر امامت فرمودند که من آنشخص  
 مونسودم و جمیع شیعیان منتظر امام دوازدهم بودند باری  
 چون رساله جناب حاجی افشار را مطالعه فرمائید از احادیث  
 ماثوره در آن واضح و مبرهن شود که در دور سابق امام —

در ازدهم در عالم غیب امکان بود که در عرصه شهوت ولی  
 در این ظهور اعظم دو برابر آنان اند در تند و ریختن هیچ  
 حروف حی و ذات مقدس حضرت اعلی که جمعا نوزده نفر  
 میگردد و همچنین پنج نفس مقدس مبارک دیگر که حال ذکر  
 ایشان اقتضا نماید بعد ظاهر و اشکار شوند .

و قوله العزيز از نفوس مبارکه اشخاص خمسہ سؤال  
 نموده بودی یکی از آنها حضرت متصاعد الی الله حاجی  
 میرزا محمد تقی افغان است و چهار دیگر بعد بیان خواهد  
 شد و قوله الکریم طهران حضرت فاضل شیرازی علیه  
 یهائه الله هو الله . . . . . در خصوص امام  
 ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل در عالم  
 جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز  
 غیب بود اما در عالم جسم تحقیق نداشت بلکه بعضی  
 از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعفای نام  
 چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب  
 را چنین ذکر نمایند و تصور شود که در حیز جسم است  
 لان عالم الوجود عالم واحد ما کان غیباً الا بکم و ما کان  
 مشهوراً الا بکم چنین تفکری و تصویری و تدبیری نمودند  
 این حجر در صواعق یک بیتی میگوید ما آن للسرناپ  
 ان یلک الذی سمیعو بزعمکم انسا نا فعلى عقولکم العفا

لانکم ثلاثم العنقاء و الغیلا تا یاری اگر رجوع بروایات شود  
و دقت تام گردد واضح و مشهود شود که این امام همام  
علیه السلام از اصل در حیز جسم نبود .  
و در خطاب بآقا نعمت الله نراقی در همدان قولش  
العزیز و اما الا امام الثانی عشر حضرت نقطه اولی بودند و  
موعود فرقان در آن کور امام ثانی عشر بودند و درین کور  
طلعت اولی میسر بظهور موعود بیان من ینظره الله ولی  
امام حسن عسکری را بروایتی ضعیف طفلی بود و بعثت فوت  
شده اند احادیثی درینخصوص واضح و مشروح در رساله  
جناب حاجی میرزا محمد افشار مروی و مذکور مراجعت بان  
کتاب تعائید قناعت حاصل میشود .  
و در خطاب بحاجی صدر همدانی در طهران قولش  
العزیز اما مساء له امام دو ازدهم چون در نفس احادیث  
ائمہ بحسب ظاهر مناقشه واقع در جائی محمد بن الحسن  
علیه السلام را نفس قائم موعود شمرند و در جائی دیگر و  
حدیثی دیگر وفات محمد ابن الحسن علیه السلام و تولد قائم  
منتظر را در آخر الزمان بیان میفرمایند پس بجهت توفیق  
بین دو حدیث چاره از برای نفسی نه مگر اینکه تیقسن  
نمایند که امام دو ازدهم قائم موعود در حیز ملکوت روحا  
موجود بود و در یوم ظهور جسم او گشت باین تجسم

شخص نانی گشت و ان من شیئی الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم آنچه در حیز ملک ظاهر گردید اول در حیز ملکوت بوده و حکم وجود داشته این مسأله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث شیعه بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچ یک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتقاد نمایند حضرت شیعیان هر یک از ائمه اطهار را در یومش قائم میدانستند و منتظر خروج او بودند بعد از امام حسن عسکری روئ ساء ملاحظه کردند که بنیاد امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضحل خواهند گشت خواستند بوسیله نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تاویل بکار بردند و روایات مختلفه پدیدار شد و حقیقت حال این است که شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام همه قسمت شدند قسمی بامامت جعفر نادان تشبیه نمودند و او را تهنیست و تبریک بامامت کردند و قسمی دیگر بغیبویت تشبیه نمودند و هر روز منتظر خروج بودند هزار سال است که انتظار میکشند و هنوز کلال و ملال نیاوردند سبحان الله ظهور حق با وجود آنکه بقص صریح من دون تفسیر و تاویل منصوص قرآن است قوله تبارک و تعالی و جاء ریک و الملك صفا صفا درین شبهه نمایند تزلزل بنمایند و تاویل ریک کنند و روایاتی که در



نهایت تزلزل است تشبیه نمایند و نص صریح انگارند  
و بآن معارضه کنند این چه بلا هست <sup>است و نیک آنی</sup> و این چه حماقت است  
و سرگردانی .

و خطاب بمحمد عطار بندر جز قوله العزیز هو اللسه  
ای مهتدی بنور هدی نامه شمار سیست هر چند من فرصت —  
ندارم ولی جواب مختصر مینگارم بیست و چهار نفس مبارک  
که «لا» اسم اعظم اند نوزده نفس عدد حروف <sup>حی</sup> واحد است  
که حضرت نقطه اولی روحی له الفداء و هیجده حروف حی  
باشند پنج دیگر در ملکوت اسرار الی الآن مکتوم حکمت  
الآن اقتضاء نماید لکن من بعد ذکر خواهد شد و اما  
حدیث مروی که دوازده امام از حضرت امیر تا محمد  
بن حسن است و حدیث ثانی که دوازده امام از سلاسه  
حضرت علی و حضرت فاطمه است و بین حدیثین تبااین  
است ولی حضرت امیر را داخل دوازده تعائیم حضرت اعلی  
روحی له الفداء موعود فرقان نهایت ائمه اطهار است زیرا  
مقصود از امام دوازدهم که قائم موعود است حضرت اعلی  
روحی له الفداء است زیرا در کور فرقان حضرت اعلی مهتدی  
موعودند و درین دوردیغ نقطه اولی و صبح هدی و مبشر  
جمال ابهی اما احادیثی که در حق امام محمد بن حسن وارد  
جمیع مشوش است مراجعه تعائیم ملاحظه خواهید کرد

و در رساله حاجی میرزا محمد افشار آن احادیث مشوشه متنوعه با اسناد صحیح مذکور است مراجعه بان تعائیت بعضی روایات روایت کرده اند که طفل صغیری بود و وفات نموده درینصورت با حضرت اعلی سلا له فاطمه زهرا دوازده نفر بعرضه وجود قدم نهادند این تاویل است اما حقیقت حال این است که این احادیث مشوش است و در نزد هر منصف واضح و مشهود .

یوم القیامه و جحیم و صراط و جنت  
و ملکوت و حیات ابدیه و صور

و نیز از حضرت تقطه در بیان است قوله الاعلی کل وجود خلق شده اند از برای یوم ظهور الله که در عرف بیان بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلا در نقطه فرقان بیست و سه سال بود .

و از حضرت بهاء الله در ایقان است قوله الاعلی مقصود از صور صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیه مخلع فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده نمود . . . . .

سیحان الله چقدر آنقوم از سبیل حق دور بوندند با اینکه  
قیامت بقیام آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه  
ارض را احاطه نموده بود مع ذلك سخریه مینمودند تا قیامت  
که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و این است معنی  
که در کل کتب مسطور و مذکور و جمیع بشارت داده شده اند  
بآن یوم . . . . . آیا روایت مشهور را نشینده اند که میفرماید  
اذا قام القائم قامت القیامه و انوار لا تطفی هل ينظرون  
الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام را که مسلما از امورات  
محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر  
نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را  
از حرفهای این مردم مرنده پاک فرما اگر قدری بعوالم  
انقطاع قدم گذاری شهادت میدهید که یومی اعظم از یسن  
یوم و قیامتی اکبر ازین قیامت متصور نیست . . . . . با اینکه  
قیامت بقیام آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه  
ارض را احاطه نموده بود مع ذلك سخریه مینمودند و معتکف  
بودند بتعائیلی که علمای عصر با فکر عاطل یاطل جستند .  
و از آنحضرت در لوحی است قوله الاعلی و لکن مقصود الهی  
از حشر و نشر و جنت و نار و امثال این اذکار که در الواح  
الهییه مذکور است مخصوصا است بحین ظهور مثلا ملاحظه  
فرما که در حین ظهور لسان الله بکلمه تکلم میفرماید و ازین

کلمه مخرجه من فمه جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کل  
ما انت ساء لت و مالا سالت ظاهر و هوینا میگرد هر  
نفسی که بکلمه بلی موقن شد از صراط گذشت و به جنت  
رضا فائز و همچنین محشور شد در زمره مقربین و مصطفین  
و عند الله از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسی  
که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجیسن  
و در ظل مشرکین محشور . . . . . باری جنت و نار در  
حیات ظاهره انبیا و اعراض بوده و خواهد بود . . . . .  
و اذ انشهد بان الصراط قد رفع بالحق وان المیزان قد  
نصب بالعدل وان الظهورات حضرت والبروزات بعثت  
والناقور نقرت والسر نقرت والنار اشتعلت والجنة قد  
ازلفت والمنادی قد نادى والسماوات قد طويت والارض  
انيسطت ونسمة الله هبت وروح الله ارسلت والهوريات  
استقر ينت والغلمان استجمعت والقصور حقت والغرف  
رصعت واهل القبور قد بعثت والاعالی سفلت والادانی  
رفعت والشعر اظلمت والقمر خسف والنجوم سقطت  
والمیاء سبلت والقطوف دنیت والفواکه جنیت والایات -  
نزلت واعمال المعرضین قد صحت وافعال المقبلین قد ثبتت  
واللوح المحفوظ قد ظهر بالحق و لوح المسطور قد نطق بالفضل  
ومقصود الابداع ثم محبوب الاختراع ثم معبود من فی الارض

والسما قد ظهر على هيكل الفلام اذا ينطق السن كلشيى  
بان تبارك ابدع المبدعين و ديكر انكه ملاحظه فرمائيد  
بتقزيل همين يك آيه منزله از سما مشيت چگونه حساب  
خلايق كشيده كه هر كس اقرار نمود واقبال جست حسنة او  
برسيئات زيادتى نمود و جميع خطاياى او معفوشد و -  
مغفور آمد كذلك نصدق فى شانه بانه سريع الحساب و  
كذلك يبدل الله السيئات بالحسنات .

و در لوحى ديگر قل هذه الكلمات لحوريات مما  
طمهن احد فى الملك وهن باكرات فى غرف العز وقد  
اظهرناهن عن خلف الف الف حجاب لعل انتم عن  
جمالهن تستفيضون اقل من ان يحصى و من نعماتهن  
على افنان مدرة تلك الكلمات لتتحذرون .

و در لوحى ديگر نوله الاحلى هل القيامة قامت بل  
القيم بملكو الايات . . . . قال اين الجنة والنار قل  
الاولى لقاى والاخرى نفسك يا ايها المشرك المرتاب  
. . . . هل سقطت النجوم قل اى از كان القيم فى ارض  
السرفاعتبروا يا اولى الانظار .

و نوله الاعوتد اشرفت الشمس و انشق القمر و سقطت  
النجم ان انتم تشعرون .  
و در كلمات مكنونه قوله الايهى اصل النار هى الحجاج

آیات الله والمجاهلة بما ينزل من عنده والانكار  
والاستكبار عليه .

و در لوح خطاب بپارسیان قوله الاجمل بهشت و دوزخ  
را خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید چسبه که وجود  
این دو از برای اند و لازم در مقام اول و رتبه اولی بهشت  
رضای حق است هر نفسی برضای او قائل شد او از اهل  
جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز میشود  
بآنچه که آمده و خامه از ذکرش عاجز است صراط و میزان  
و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و —  
مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و  
مشهود است حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کمال  
در یک مقام واقف و حق نطق میفرماید بآنچه اراده میفرماید  
هریک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود  
او از اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه  
در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده فریوم  
ظهور یوم رستخیز اکبر است امید است که آنجناب از رحیق  
وحی الهی و سلسبیل عنایت ربانی بمقام مکاشفه و شهود  
فائز شوند و آنچه ذکر نموده اند ظاهر او باطنا مشاهده  
نمایند .

و از حضرت محمد البهاء در خطابی است قوله العزیز اما

مسأله جنت که حضرت محمد بیان نموده آنحقایق روحانیه است که بصور و قالب جسمانی بیان شده است زیرا آنوقت استعداد ادراک معانی روحانی نداشتند مانند حضرت مسیح که خطاب میفرماید آن انگور را دیگر نخوام خورد مگر در ملکوت پدر حال مقصود واضح است که حضرت مسیح مرادش این انگور نبوده .

و در مفاوضات است قوله العزیز و اما حیات دو حیات است حیات جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات جسمانی است اما حیات روح عبارت از هستی ملکوتی است و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهی است و زنده شدن از نفحه روح القدس . . . . . از حیات ابدیه مقصد استفاضه از فیض روح القدس است مثل استفاضه گل از فصل و نسیم و تفتحه نو بهار ملاحظه کنید که این گل اول حیات داشته است اما حیات جمادی لکن از قدم موسم ربیع و فیضان ابر بهاری و حرارت آفتاب تورانی حیات دیگر یافته است و در نهایت طراوت و لطافت و معطر است حیات اول این گل بالنسبه بحیات ثانیه معات است مقصد این است که حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدی است و منزله از زمان و مکان است مثل روح انسان که مکان ندارد . . . . . عالم ملکوت مقدس است از هر چیزی که بچشم دیده میشود

و یا بحواس سائره مثل سمع وشم و ذوق و لیس احساس  
گردد . . . . . بهمچنین ملکوت مکان ندارد اما تعلق  
بانسان دارد اما داخل شدن در ملکوت بمحبه الله است  
بانقطاع است بتقدیس و تنزیه است بصدق و صفا است و —  
استقامت و وفا است بجا نشانی است .  
و از حضرت نقطه در رساله بیان سلوک الی الله است  
قوله الاعلی فان الدنیا و الاخرة حالتان ان کان توجهک  
یا لله تعالی فانت فی الجنة وان کان نظرك الی نفسك  
فانت فی النار و فی الدنیا .

نیز معنی موت و حیات و بعث

و حشرو و نسیخ صور و اسرافیل

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی و  
مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات  
ایمانی است و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس  
در ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی شدند  
و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانچه وقتی که سراج —  
محمدی در مشکوة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث  
و حشرو حیات و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع  
شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین



روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الاسحرميين . . . . .  
و در جای دیگر میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم انذا  
کنا ترابا ائنا لفي خلق جديد . . . . . و علمای تفسیر و اهل  
ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند از مقصود  
اصلی محتجب ماندند لهذا بقاعده نحو استدلال نمودند  
از آنکه بر سر ماضی در اید معنی مستقبل<sup>افاده</sup> میشود و بعد در  
کلمه که کلمه از آن نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه میفرماید  
و تفتح في الصور ذلك يوم الوعيد و جاءت كل نفس معها  
سائق و شهيد . . . . . و در مثل این مواقع یا کلمه اذا  
را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت  
محقق الوقوع است لهذا یفعل ماضی ادا شد که گویا  
گذشته است . . . . . نغزه محمدیه را که باین صریحی  
میفرماید ادراک نمیکنند و از افاضه این نقره الهی خود را  
محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است  
میشوند یا اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او بییان خود  
آنحضرت شده . . . . . حناچه عیسی میفرماید لا ینکم بان  
تولدوا مرة اخرى و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من  
الماء و الروح لا یندر ان یتخل ملکوت الله المولود من  
الجسد جسده هو و المولود من الروح هوروح که ترجمه آن

که اینست نفسی زنده نشده است از ما، معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چهار جسد ظاهر شد و توك یافت پس او است جسد و متوك شده از روح که نفس عیسوی باشد پس او است روح خلاصه مفنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متوك و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و در دیگر <sup>مقام</sup> اتجیل مسطور است ... دُع الموتی ليدفتوه الموتی و همچنین ... حضرت امیر ... بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن میت بیتا محدودا یحد و داربعه حد الی القبر و حد الی اللحد و حد الی الصراط و حد اما الی الجنة و اما الی النار ... چنانچه فرموده اند المؤمن حی فی الدارین ... او من کان میتا فاجیناه و جعلنا له نورا یمشی به فی النامر کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها . و قوله الاعلی و ازیں بیانات واضحہ محکمہ متقنسه غیر متشابهه تغطر سماء راکمه از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما این است که میفرماید اذا السماء انفطرت مقصود سماء ادیان است که در ظهور مرتفع میشود و بظهور

بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود .

و از حضرت عبدالیهاء در سفر نامه اروپا است قولاً لعزیز

در قرآن حکایتی بیان میفرماید که جست متلاشی شده را ندید

که یکی پاشیده شده و استخوانها از هم منفصل گشته گشت

چگونه میشود که اگر این جسم متلاشی شده جان یابد ناگاه

بغتنه دید استخوانها بهم پیوستند گوشت و پوست گرفت و

جان و توانی تمام یافت انگاه یقدرت الهیه پی برک و دید و

دانست کیف یحیی العظام و هی رمیم مقصد جست متلاشی

شده مثل ایران است که اگر مدد غیبی و قوه الهی یابد تائید

و عون ملکوتی جوید احزاب متفرقه متنوعه و نفوس مختلفه -

متضاده بقوه معنوی مجتمعه گردند و بر آنچه سبب حیات و

عزت ابدیه است متحد و متفق گردند .

هوذا یوم الرب قائم قاسیا بسخط و حمو غضب لیجمع الی الارض

خربا و یبید منها خطاتها فان نجوم السماء لا تبرز نورها تظلم

الشمس عند طلوعها والقمر لا یلمع یضمؤه و اعاقب المسکونة

علی شرها و المنافقین علی انهم و ابطل تعظیم المستکبرین و اضع

تجیر القساة و اجعل الرجل اعز من الذهب لا یریز و الانسان

اعز من ذهب اوفیر لذلك از لزل السموات و تمززع الارض من

مکانها فی سخط رب الجنون و فی یوم حمو غضبه و یكون کظیمی

طرید و کفتم یلا من یجمعها یلتفتون کل واحد الی شعبه و -

یهر یوز کل واحد الی ارضه اشعیاء اصحاح ۱۳

نید فرمان که سازت انبیا را موزاین قیامت اشکبار  
حدیثی مصطفی گفته درین باب روایت اینچنین کردند اصحاب  
که اجن و اتر چندانی که باشند - همه اندر قیامت جمع باشند  
که پردا رتد علم از پیش خلقان - نباشد قوت برداشتنشان  
بتنهائی علی بردارند انرا - کند اسرار پنهان اشکارا

یگوید جمله علم اولین را - نماید سر علم آخر پس را  
خدا راهم بخلقان اونماید - در بسته بخلقان او گشاید  
جهان گرد دازو پرامن و ایمان - جماد و جانوریات از وجان  
کسی کو مرده باشد در جهالت - نرفته را محق را در بطالت  
نماید در جهان ترسا و کافر - کند علم و حقیقت جمله ظاهر  
قیامت دوره بن مرتضی دان - بمعنیش تویاب مصطفی دان  
(عطار)

### الف - گریه و میسر

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله

الاعلی دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و مختلف  
المزاج که ازین تسمیه رضوان الهی و بهارستان قدس -  
معنوی قمیص جنبند توحید پوشیدند و از کافران تفریبند  
نوشیدند این است معنی حدیث مشهور که فرموده گریه و  
میش ازیک محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعینم  
صرفت این جهال فرمائید یمثل ام سابقه هنوز منتظرند  
که کی این حیوانات بربک خوان مجتمع میشوند . . . از همه  
گذشته این امر چه حسنی در عالم احداث مینماید .  
و از حضرت عبدالبهاء ربکیسه یہود سانفرانسیسکو است

قوله العزيز این است مقصد از بیان حضرت اشعیا و الاهی گر  
گرگ و میش شیر و اهو بایکدیگر اتس و الفت نیابت زیرا آهو  
طعمه شیر است و گوسفند طعمه گرگ <sup>دندانهای</sup> شیر کج است  
و گوشت خور زیرا دندانهای آسیاب ندارد و علف و دانسه  
را بریدن و نرم <sup>نمی</sup>تواند باید گوشت بخورد پس مقصد از بیان  
بشارت الفت ملل و اقوامی است که مانند گرگ و میش اند  
و میانشان مشکل است الفت حاصل شود ولی در یوم موعود  
متحد شوند و مجتمع گردند .

### ضیق و کفر و ظلمت

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله  
الاعلی کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره  
باشد که اگر نفس طلب حق و یا معرفتی بخواهد نماید  
نمیداند نزدیک کدام روبرو از که جويا شود از غایت اینکه راهها  
مختلف و سبیلها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرایط  
هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود  
زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالعه  
میشود این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین  
است که کفر عالم را فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال  
اینها چنانچه مذکور شد .

## دخان آسمان

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله  
الاعلی و همچنین میفرماید یوم تاتی السماء بدخان مبین -  
یغشی الناس هذا عذاب الیم . . . . . اختلافات و نسخ  
و هدم رسومات عادیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در  
آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم ازین  
دخان که فرو گرفته همه نام را و عذایی است برای آنها  
که هر چه میخواهند رفع آن نمایند قارتیستند و بنار نفس  
در هر حین بعدایی جدید معذب اند .

## انشقاق سما بقسمام

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله  
الاعلی میفرماید یم تشقق السماء بالغمام . . . . . مکسود از  
ابر آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است . . .  
مثلا از قبیل تغییر احکام و تبهیل شرایط و ارتفاع قواعد  
و رسوم عادیه و تقدم مومنین از عوام بر معرضین از علماء و  
همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل و شرب  
و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال آن از آن  
چیزهائی که مردم را بشبیه میاندازد و منع مینماید همعاین

حجیات بنممام تعبیر شده و این است آن غمامیکه سموات  
علم و عرفان کل من فی الارض بان میشکافد و شق میگردد . . . . .  
و همچنانکه غمام ابصار نام را منع مینماید از مشاهده شمس  
ظاهری همین قسم هم این شئوونات مذکوره مردم را منع مینماید  
از ادراک آن شمس حقیقی . . . . . چنانچه میفرماید هل ینظرون  
الا ان یاتیهم فی ظلل من الغمام .

و از حضرت عبدالبهاء در خطابه در پاریس است قوله  
المبین ابر یعنی جسم بشری . . . . . همین طور که این ابر مانع  
از مشاهده آفتاب است همینطور بشریت حضرت مانع بسود  
که پی بحقیقت مسیحی برند .

### سلطنت معنوی — — —

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله —  
الاعلی و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آنحضرت  
است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر یا استیلاء ظاهری ظاهر  
شود یا نشود و این بسته باران و مشیت خود آنحضرت  
است . . . . . سلطنتی است که در ايام ظهور هر يك از شمس حقیقت  
بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بآن  
احاطه مینمایند کل من فی السموات والارض را و بعد با استعداد  
گون و زمان و خلق در عالم ظاهر بظهور میآید چنانچه سلطنت

حضرت رسول حال در میان نامر ظاهر و هویدا است و در  
اول امر انحضرت آن بود که شنیدید . . . . . ولیکن  
انسلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف حول ایشان  
است .

یوم یعنی الله کلا مسمن

سعتنه

و از حضرت عبدالیهما در خطابی است قولاً لحکیم  
ای احبای الہی <sup>معنی</sup> یوم یعنی الله کلا من سعتنه این نیست  
که متبادر باذهان است مقصد این است که ان کذبسی  
پایان ظاهر و عیان میگردد کل از آن ثروت طافحه بهره  
مند و متضیی میشوند نه اینکه هیچ یک از احباب محتاج  
دیگری نه البتہ اطفال شیر خوار فقیر ثدی وستان اند  
و کو دکان محتاج مریبان و جوانان مستفیض از هوشمندان  
و هوشمندان مستحق ارشاد و هدایت مقریان .

قیامت

خمسين الف سنة

و نیز از حضرت عبدالیهما در خطابی است قوله  
الجلیل و اما ازایه فرقان فی بوم کان مقداره خمسين الف  
سنه مقصد آن است که امور عظیمه و وقایع کلیه و حوادث



بی نهایت که ظهور و اجرائش منوط بمدت خمسين الف سنه  
است در آن يوم واحد مجرى گردد اين است که در مقام دیگر  
در لَمَح بصر میفرماید و مقصود ازین آیه يوم ظهور جمال ابهی  
است که بمقدار خمسين الف سنه است نه خمسين الف  
سنه چنانکه گفته میشود يك ساعت فراق مقدار هزار سال  
است .

## فصل چهارم

در بعضی بشارات ادیان راجع  
باین امر و غیره که مسطور در  
آثار میباشد

\*\*\*\*\*

کیفیت بشارات در ادیان سابقه  
نسبت باین امر

از حضرت عبدالبها در مفاوضات است قوله العزیز جمیع  
ملل منتظرند و ظهور هستند که این دو ظهور باین باهم  
باشد و کل موعود بآن اند یهود در تورات موعود برب الجنون  
و مسیح هستند و در انجیل موعود بر جوع مسیح و ایلیا -  
هستند و در شریعت محمدی موعود بمهدی و مسیح هستند  
و همچنین زرتشتیان و غیره اگر تفصیل دهیم بطول انجامد  
مفهوم این است که کل موعود بدو ظهورند که پی در پی  
واقع شود و اخبار نمودند که درین دو ظهور جهان جهان  
دیگر شود و عالم وجود تجدید گردد و امکان خلعت جدید  
پوشد و عدل و حقانیت جهان را احاطه کند و عداوت و بغضا  
زائل شود و آنچه سبب جدائی میانه قبائل و طوائف و ملل

است از میان رود و آنچه که سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی  
است میان این غافلان بیدار شوند کورهاینا گردند کرها  
شنا شوند گنگها گویا گردند مریضها شفا یابند، مرده ها  
زنده شوند جنگ مبدل بصلح شود عداوت منقلب بمحبت  
گردند اسباب نزاع و جدال بکلی از میان برخیزد و از برای  
بشر سعادت حقیقی حاصل شود ملک آئینه ملکوت شود تا سوت  
سریر لاهوت گردد کل ملل ملت واحده شود و کل مذاهب  
مذ هب واحد گردند جمیع بشر یک خاندان شود و یک  
دردمان گردند و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و  
اوهامات جنسیه و وطنیه و شخصیه و لسانیه و سیاسیه  
جمیع محو و فانی شود کل در ظل رب الجنود بحیات ابدیه  
فائز گردند .

در کتب مقدسه منته

بقی اسرائیل

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی بنام --  
دانا ی تموانا امروز روزی است که کرسی رب مابین شعب  
ندا میکند جمیع ساکنین ارض را و امر مینماید بتسبیح و  
تقدیس پروردگار امروز روزی است که ملائکه های آسمان  
با کواب بیان و اباریق عرفان در کل احیان تازل میشوند

و بنفحات مقدسه طيبه معطر شده راجع ميگردند بگوآله  
موعود ميفرمايد اي ملا يهود شما از من بويد و بمن راجع  
چه شده كه حال مرانميشناسيد يا آنكه بجميع علا متها ظاهر  
شده ام دشمنان ترا دوست گرفته ايد و دوست حقيقي را از -  
دست داده ايد امروز آسمان جديد ظاهر شده و ارضي جديد  
گشته اگر بديده هاي پاكيژه نظر نمائيد اورشليم جديد را -  
ملاحظه ميكنيد و اگر بگوشهاي شنواتوجه نمايد نداء الله  
راميشنويد جميع اشياء اليوم شمارانث امينمايد و برب دعوت  
ميكند و شما چنان از خمر غرور مستيد كه در آتني ملتفت آن  
نشده ايد گوش از براي شنيدن نداي من است و چشم از  
براي مشاهده جمال بشنويد و از دوتم بپرهيزيد قبه الله  
بيد عنايت الهی مرتفع شده و امر الله ظاهر گشته گذشت  
زمان آنچه از قبل بود ميقات جديد بميان آمده كل شئسي  
باراده الله تازه گشت لكن بصرتازه ادراك مينماييد  
و هوش تازه باين مقام بي برد بنديت و تهائيت اشاره بيك  
كلمه مباركه بود و آن ظاهر شد و آمد و اوست روح كتب  
و صحف الهی كه لم يزل و لا يزال بوده و خواهد بود و  
اوست مفتاح كنز اعظم رباني و سر مكنون الهی كه همیشه  
خلف سرادق عصمت مخزون بوده اوست آن الف و يائي  
كه يوحننا از آن خبر داده انه هو الاول و الاخر و الظاهر

والباطن ..... مدينة الله بكمال زينت ظاهر ومشهور  
و این مدینه است که اله کل در آن ظاهر شده درین کلمه  
یوحنا تفکر کنید که خبر داده از مدینه مقدسه الی ان قال ولم  
ارقیها هیکلالان الرب الاله ضابط الكل هو هیکلها والمدینه  
لا تحتاج للشمس ولا للقمر لینیرافیها لان بها الله اضاء  
فیها الی آخر قوله

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الا عز  
یوثیل میفرماید لان یم الرب عظیم ومخوف جدا فمن یطيقه  
..... ندای ارمیا را بسمع حقیقی بشنو میفرماید اه لان  
ذلك الیوم عظیم و لیس مثله ..... نغمه حضرت داود  
را بشنو که میفرماید من یقودنی الی المدینه المحصنة مدینه  
محصنة مدینه عکا است ..... اقرء ما نطق به اشعیا فسی  
کتابه <sup>قوله</sup> علی جبل عال اصعدی یا مبشره صهیون ارفعی صوتک  
بقوه یا مبشره اورشلم ارفعی لاتخافی قولى لعدن یهودا  
هوذا آلهک هوذا السید الرب بقوه یاتى و ذراعه تحکم له  
..... طموص میفرماید ان الرب یز مجر من صهیون  
ویاتى صوته من اورشلم ففتح مراعى الرعاة ویبیس راء من  
الکرمل و کرمل در کتاب الهی یکرم الله و کرم الله نامیده  
شده کوم تپه را میگویند و این مقامی است که درین ایام از  
فضل دارای ظهور خیا مجد بر آن مرتفع گشته .....  
.....

و همچنین میفرماید یاتی الهنا ولا یصمت یا شیخ در این بیان مقصود عالمیان که بعاموس فرموده تفکر نما قوله فاستعك للقاء آلهك یا اسرائیل فانه هو الذی صنع الجبال و خلق الريح و اخبر الانسان ما هو فكره الذی يجعل الفجر ظلاما و یمشى على مشارف الارض یهوه اله الجنود اسمه میفرماید فجررا تاریک مینماید مقصود آنکه اگر در حین ظهور مکتوم طور نفسی خود را صبح صادق داند بقوت و قدرت الهی تاریک میشود صبح کاذب است و خود را صادق میداند و یل له وویل لمن اتبعه من دون بیته من الله رب العالمین اشعیا میفرماید یسمو الرب وحده فی ذلك الیوم . . . . . ادخل الی الصخرة و اختبئ فی التراب امام هیبته الرب و من بها عظمته . . . . . تفرح البریه و الارض الیایسه یبتهج القفر و یزهركا لئرجس یزهرا زهارا و یبتهج ابتهاجا و یدفع الیه مجد لبنان بها کرمل و شارون هم یرون مجد الرب بها الهنا . . . . . قولوا لخالق نفسی القلوب تشددوا و لاتخافوا هسوذا آلهکم و در مفاوضات از حضرت عبدالیه است قوله العزیز یشارتی را که خدا در دوسه هزار سال پیش از لسان انبیاء داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده وفا نمود زیرا بعضی از انبیاء وحی فرموده و بشارت بارض مقدس

داده که رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد .  
 و قوله العزيز در اصحاح ۱۲ آیه ۱۶ از کتاب دانیال میفرماید  
 و یکی مرد ملبس شده بکتان که بالای آبهای شهر میایستاد  
 گفت که انجام این عجائبات تا چندان میکشد و آن مرد ملبس شده  
 بکتان را که بالای آبهای شهر میایستاد شنیدم در حالتی که  
 دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده  
 بخی ابدی سوگند یاد نموده که برای یکزمان و دوزمان  
 و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس  
 مانجم رسد انگاه همه این اموریات تمام خواهد رسید . . . . .  
 هر روز اب عبارت از یکسال است و هر سال عبارت از دوازده  
 ماه است پس سه سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل  
 دو ماه هزار و دو بیست و شصت روز است و هر روزی در کتاب  
 مقدس عبارت از یکسال است . . . . . و بعد در آیه یازدهم  
 میفرماید و از هنگام موقوف شدن قربانهای دانی و نصب نمودن  
 رجامت و بیعتی هزار و دو بیست و نود روز خواهد بود  
 خوشحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و پنجاه  
 روز برسد بدایت این تاریخ قمری از یم اعلان نبوت حضرت  
 محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت  
 بود زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز  
 خدیجه و این نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان

گردید و جمال مبارک در سنه ۱۲۹۰ از اعلان نبوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند .

و قوله العزيز در آیه ۱۳ فصل ۸ از کتاب دانیال میفرماید و مقدس متکلمی را شنیدم و هم مقدس دیگر را که از آن متکلم میپرسید که رویای قریانی داعی و عصیان خراب کننده تا یکی میرسد و مقام مقدس و لشکر پیاپای عالی تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد شبانه روز - انگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این رؤیا نسبت بزمان آخرت دارد یعنی این فلاکت و این خرابیت و این حقارت تاکی میکشد یعنی صبح ظهور کی است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز انگاه مقام مقدس مصفی خواهد شد خلاصه مقصد اینجا است که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و بنص تورات هر روزی یک سال است پس از تاریخ صدور فرمان ارتحشستسا بتجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ سال راضم برین کسی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر رویای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع و ان سنه ظهور حضرت اعلی بود . . . . . و حضرت مسیح در اصحاب



۲۴ از انجیل متی آیه ۳ تصریح میفرماید که مقصود از یسن اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه این است و چون بکوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده و گفتند بما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود پس چون مکروه ویرانی را که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده ببینید هر که خواند دریافت کند انتهی و جواب را حواله باصحاغ ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاغ را بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود .

و در خطایی از انحضرت است قوله المتین در خصوص

۲۶ از اصحاغ تاسع سؤال نموده بودند که هر چند آیه ۲۴ معنی ظاهر شد اما آیه ۲۶ هنوز حقیقتش مجهول ای یار مهربان بدانکه چهار امر نامه از ملوک در تجدید و بنای اورشلیم صادر اول امر کورش است که در ۵۳۶ قبل میلاد صادر کتاب عزرا فصل اول ثانی از تاریخ است که در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد واقع عزرا فصل ششم امر ثالث از ارتحشستا در سنه سابع از حکومتش ۴۵۷ قبل از میلاد عزرا فصل هفتم امر رابع از ارتحشستا ۴۴۴ قبل از میلاد نحییا فصل ۲ و مراد دانیال امر ثالث است حضرت مسیح سی و سه

سال زندگی نمودند چون این عدد سی و سه را بر ۴۵۷ بیفزائیم  
۴۹۰ میشود این هفتاد هفته است تمام ایضا در آیه  
۲۵ نیز هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میفرماید و بعد  
هفته اخیر است که تمام سبعین است که در وسط آن ذبیحه  
یسهادت حضرت مسیح منتهی شد و تفصیلش این است  
که دو تاریخ بیان میفرماید یک تاریخ بدایتش صدور امر  
از ارتحشستا برای عزرا بنای اورشلیم و نهایتش صعود  
حضرت مسیح و آن هفتاد هفته است (۱) و تاریخ  
ثانی بدایتش از اتمام و اکمال بنای اورشلیم است تا صعود  
مسیح شصت و دو هفته و در هفته شصت و سیم که متصل  
بآن است و در عقب آن صعود مسیح است این هفت  
هفته مدت بنای تجدید اورشلیم است پس مدت -  
بدایت و تاریخ صدور امر از ارتحشستا نمائی هفتاد و  
هفته میشود (۲) و چون بدایت تاریخ را صدور امر  
ارتاکررس اورشلیم گیری شصت و دو هفته شود و در هفته  
شصت و سه در وسط آن ذبیحه یسهادت منتهی  
شد .

---

( ۱ ) در خطابی چنین مسطور بدایتش صدور امر ارتاکررس  
بتجدید بنای اورشلیم ( ۲ ) و در خطابی است پس چون  
بدایت تاریخ را صدور امر ارتاکررس هفتاد هفته میشود .

## از طریق و کتب مقدسه

### مسیحیان

و از حضرت بهاء الله در رسورة الهيكل قوله الاعز  
الاجل قدارسلنا من ايدنا بروح القدس ليخبركم بهذا  
النور الذي اشرق من افق مشية ربكم العلي الاعلى  
و ظهرت في الغرب آثاره لتوجهوا اليه في هذا اليوم  
الذي جعله الله غرة الايام و فيها تجلى الرحمن على  
من في السموات و الارضين .

و در لوح خطاب بشيخ نجفي اصفهائي است قوله الاعلى  
ياشيخ نعمات انجيل را باذن انصاف يشنو قوله عز بيانسه  
كه از بعد اخيار مي فرمايد و اما ذلك اليوم و تلك الساعة فلا  
يعلم بهما احد و لا الملائكة الذين في السماء و لا الابن  
الا الاب .

و در لوح خطاب بوقا امضاء خ ادم اينكه در باره -  
مكاشفات يوحنا عليه بهاء الله مرقوم داشتند صحيح است  
ايشان بكمال تصريح ذكر فرموده انك چنانچه مي فرمايد مدينه  
جديده از آسمان نازل يعنى اورشليم جديده در اورشليم  
نازل ميشود چنانچه نازل شد ياري اشارات بسيار است ولكن  
فرصت مساعد نه آنچه آن محبوب مرقوم داشتند صحيح ولكن

## القوم هم لا ينفعون

و از حضرت عبدالبهادر مقاضات تفسیر باب ۱۲  
مکاشفات یوحنا و تفسیر اصحاح ۱۱ اشعیا و تفسیر باب  
۱۱ مکاشفات یوحنا و آیه ۱۳ فصل ۸ کتاب دانیال

مشرح است .

از

وقوله العزيز سؤال از آیه ۳۰ در فصل ۱۴ کتاب  
یوحنا نموده بودید که حضرت مسیح فرمود دیگر باشما —  
بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا میاید  
و هیچ چیز در من ندارد مالک دنیا جمال مبارک است  
و هیچ چیز در من ندارد معنیش این است که بعد از من  
کل از من مستفیض اند اما او مستقل است و از من  
فیض نگیرد یعنی مستغنی از فیض من است .

وقوله الجلیل و اما زنی که بیابان خواهد رفت در

مکاشفات یوحنا در اصحاح ثانی عشر مذکور و علامتی عظیم  
در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب در بردارک و ماه زیر  
پاهایش مراد ازین زن شریعة الله است زیرا باصطلاح

کتب مقدسه کنایه از شریعة الله است که در اینجسا

تعبیر برن شده است و دو کوكب شمس و قمر یعنی دو سلطنت

فرك و فرس در ظل شریعة الله هستند شمس علامت

دولت فرماست و قمر که هلال باشد، علامت دولت ترک و دوازده  
اکلیل دوازده امام اند که مانند حواریین تأیید دین الله -  
نمودند و ولد مولود جمال معبود که از شریعت الله تولد  
یافته بعد میفرماید که آنزن فرار بگریخته کرد یعنی شریعت  
الله از فلسطین بصرای حجاز انتقال نمود و در آنجا  
هزار و دویست و شصت سال اقامت کرد یعنی تا یوم ظهور  
ولد مولود و این معلوم است که در کتاب مقدس هر روز عبارت  
از یک سال است و در خصوص ساعیر مر قوم نموده بودید  
ساعیر محلی است در جهت ناصره در جلیل واقع .  
و قوله المتین و اما در مکاشفات یوحنا مفسر از وحش  
که عدد اسب عشر ششصد و شصت و شش است مقصود از عدد  
تاریخ سنه است زیرا آن وحش که پادشاه اموی است در سنه  
ششصد و شصت و شش میلادی ظهور یافت و این خیر راجع  
بارض مقدس بود .

و قوله اللطیف نزول اورشلیم تازه شریعتی است آسمانی  
و کافل سعادت عالم انسانی و جلوه نورانیت عالم الهی -  
عمانوئیل فی الحقیقه مبشر ب رجوع ثانی حضرت مسیح بود و منادی  
طریق ملکوت .

و قوله العظیم بشارت نبوت اول دانیال حسابشرا از بدایت  
بعثت حضرت رسول است که تقریباً بحساب هجرت هزارو

دویست و هشتاد میشود و نیت ثانی بحساب سنه هجرى -  
است یعنی از بدایت هجرت پس هزار و سیصد و سی و پنج  
هنوز نیامده است .

وقوله المبین واما الالف والعاتین والتسعون یوما  
الذی فی الایة السابقة المباشرة بالظهور الکلی هی بحساب  
قصری كما هو مصرح فی المفاوضات

از طریق آثار مقدسه

اسلام

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قولما لعلی  
منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان  
او است که کل بیان وعده داده شده اند و با اینکه چقدر از  
آیات منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است  
معدک انکار نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند  
چنانچه میفرماید والذین کفروا بآیات الله و لقاء اولئک  
یسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین  
میفرماید الذین یظنون انهم ملا قواربهم و انهم الیه راجعون  
و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملا قوا الله کم من  
فئة قليلة غلبت فئة كثيرة و در مقامی دیگر فمن کان یرجو  
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و در مقامی دیگر یدبر الامر

يفصل الايات لعلمك بلقاء ربكم توتنون جميع اين آيات مدله  
بر لقاء راکه حکمی محکتر از آن در کتب سماوی ملحوظ -  
نگشته انکار نموده اند و ازین رتبه بلند اعلى و مرتبه  
ارجمتد ایهی خود را محرم ساخته اند . . . . . و این لقاء  
میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است  
بمظهر کلیة خود و این است معنی قیامت که در کل کتب  
مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند بآن یوم  
. . . . . خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری  
اعظم از لقاء و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته فہنیئا  
لمن فاز به قی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون  
و معدلك بحکم اول از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه  
حکم لقاء در یوم قیام منصوص است در کتاب . . . . . آیاروایت  
مشهور را شنیده اند که میفرماید اذا قام القائم قامت القیامه  
و همچنین ائمه هدی و انوار لا تطفی هل ينظرون الا ان یاتیهم  
الله فی ظلل من الغمام راکه مسلما از امورات محدثه در  
قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند . . . . .  
و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه میفرماید یجعل  
اعلامک اسفلکم و اسفلکم اعلامکم و همچنین در فرقان میفرماید  
و نريد ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم  
ائمه و نجعلهم السوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار

از علماء نظر باعراضه را سفل اراضی جهل ساکن شده اند  
و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده و چه مقدار از  
جهال نظریا قیال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان در  
الروح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک یحواله مایشاء و مثبت  
و عنده ام الكتاب . . . . . از جمله احادیث این است که  
میفرماید انا اظهرت رایة الحق لعنہا اهل الشرق والغرب  
. . . . . و صدق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی یوم  
یدع الداع الی شیئی نکر . . . . . فقرات دعای ندبه است  
که میفرماید این المدخر لتجدید الفرائض و السنن و این  
المتخیر لاعادة العلة و الشریعة و در زیارت میفرماید السلام  
علی الحق الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدی کیف  
سیرته قال یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله  
كما هدم رسول الله امر الجاهلیة . . . . . در عوالم که از  
کتاب مشهوره معتبره است میفرماید یظهر من بنی هاشم  
صیبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه  
العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر مینماید  
که فرمودند اولی یظهر صیبی من بنی هاشم و یامر الناس  
ببیعتهم و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی  
العرب شدید فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه . . . . .  
و در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صیبی ذو احکام



جديت فيدعو الناس ولم يحببه احد واكثر اعدائه العلماء فاذا  
حكم بشيئ لم يطيعوه فيقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة  
الدين الى اخر الحديث . . . . . وريحار الانوار و عوالم  
و درينبوع از صادق بن محمد وارك شده كه فرمود العلم سبعة  
و عشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان ولم يعرف  
الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة  
والعشرين حرفا . . . . . و در كافي و در حديث جاير و رلوح  
فاطمه و روصف قائم مي فرمايد عليه كمال موسى و بهاء عيسى  
و صبر ايوب فيذل اولياؤه في زمانه و تتهاك في رؤوسهم  
كما تتهاك في رؤوس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون يكونون  
خائفين مرعوبين و جليلين تصبغ الارض بدمائهم و يفسد  
الويل و الرثه في نساءهم اوليائك اوليائي حقا . . . . .  
و هي روضة الكافي عن صعوية بن وهب عن ابي عبد الله قال  
اتعرف الزوراء قلت جعلت فداك يقولون انها بغداد  
قال لائم قال دخلت الري قلت نعم قال اتيت سوق الدواب  
قلت نعم قال رايت جبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزوراء  
يقتل فيها ثمانون رجلا من وكن فلان كلهم يصلح الخلافة  
قلت مسن يقتلهم قال قتلهم اولاد العجم . . . . . صادق بن محمد  
مي فرمايد نقها ذلك الزمان شرفتها تحت ظل السماء منهم  
خرجت الفتنة و اليهم تعود . . . . . في حديث المفضل

سئل عن الصادق فكيف يامولاي في ظهوره فقال عليه السلام  
في سنة الستين يظهر امره ويعلو ذكره . . . . . فسي  
البحاران في قائمنا اربع علامات من اربعة نبي موسى و  
عيسى و يوسف و محمد اما العلامة من موسى الخسوف  
والانتظار واما العلامة من عيسى ما قالوا في حقه واما  
العلامة من يوسف السجن والتقيه و العلامة من محمد  
ليظهر بآثار مثل القرآن . . . . . لكل علم سبعون وجها  
وليس بين الناس الا واحد و اذا قام القائم يبث باقسي  
الوجوه بين الناس و ايضا قال نحن نتكلم بكلمة ونريد منها  
احدى و سبعين وجها و لنا لكل منها المخرج . . . اين  
است كه صادق بن محمد ميفرمايد والله ليمحصن واللسه  
ليغربلن اين است ميزان الهى و محك صدانى كه عباد  
خود را بآن امتحان ميفرمايد و اختم القول بقوله تعالى و من  
يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين من  
اعرض عن ذكرى فان معيشة ضنكا .  
و از حضرت عبدالبها در خطابى است قوله العزيز و اما  
شعر سيد حسين اخلاطى عدديا عليه محمد است و سنه  
ظهور را تصريح كه بعد الرأ و غين است .

## اشارات و بشارات شیخ احسائی

### ورمز سرالتنکيس

و از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله الابهی  
قد ظهر سرالتنکيس لرمز الرئيس طوبی لمن ايده الله على  
الاترار بالستة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه  
من المخلصين كم من ناسك اعرض وكم من تارك اقبل وقال  
لك الحمد يا مقصود العالمين ان الامر بيد الله يعطى من  
يشاء ما يشاء ويمنع عن يشاء ما اراك يعلم خافية القلوب و  
ما يتحرك به اعين اللا مزين كم من غافل اقبل بالخلوص —  
افعدناه على سرير القبول وكم من عاقل رجعتاه الى النار  
عدلا من عندنا انا كما حاكمين

و از آنحضرت لوحی است قوله الاعلى هو الدائم بلا زوال  
کتاب آنجناب لدى العرش حاضر و بانوار ملکوت مشاهده  
و بیان فائز حمد کن محبوب عالم راکه باشرقات صبح قدم منور  
و از اهتزازات نفعه کلمة اولية مهتز گشته و بستمه ثانیة بعد  
از الالف قائمة که مشعر برانطواء ستة اولية بود عارف شد تا حد  
این است مقامی که جناب احمد احسائی علیه بهاء الله از آن  
اعجاز فرموده قوله الوا و ثلاثة احرف ستة و الف ستة وقد  
مضت ستة الايام و الالف هو التمام ولا كلام فكيف ستة الايام

الاخر والا لما حصل العود فانه سر التنكيس لرمز الرئيس  
فان حصل من الغير الاقرار بالسته الباقية ثم الامر بالحجة  
وظهر السرا لعظم الى اخره ستة اولية اشارة بسموات كور  
قبل است كه در ستة ايام خلق شده و قد مضت اى طويست  
بالالف القائمة التى هى النقطة ثم ارتفعت سته اخرى —  
بظهور اسمى الابهى كذلك ينبئك العليم الخبير وبه ظهر  
سر التنكيس لان علم الرئيس قد نصب على كل علم باذخ رفيع  
كذلك جعلنا اعلاهم اسفلهم واسفلهم اعلاهم طويست  
للعارفين اى ناظر الى الله بياتى كه در اين مقام فرمودند —  
احدى تاحين ادراك نعموده و از ائيم كرماتى مخصوصا سئوال  
شد كه تفسير نمايد و عند عجز نفس خود از مطلع علم سئوال —  
كند قد اخذه الغرور والاستكبار على شان منع عن عرفانه الى  
ان رجع الى مقره ان ربك لهو العادل الحكيم ومقصود  
از آن همين فقره بوده به ظهر كل امر يبرز كل سر ولاح كل  
مكتوم و انتهى كل ظهور و ختم كل لوح مبين نسائل الله  
ان يوفق الكل على ما ينبغى لهذا الظهور الذى به تشتت  
الترتيب و تفرقت الاوهام المجتمعة فى الرؤوس ووزلت  
ارجل المستقيمين.

و در لوحى ديگر قوله الاعلى اما در فقره عباراتى كه

منسوب بجناب شيخ احمد احسائى عليه بها الله بوده

اصل آن عبارت را یکی از شیخیه نوشته و در عراق سؤال  
نموده چند محل آن مفلوط مشاهده شد و لکن التفاتی  
بتصحیح آن نشد بعینه همان عبارات کاتب نقل شد چنانچه  
در لوح میر کریم خان هم اشاره باین بیان هست يك از  
فقرات آن ذکر میشود لتسوقن ان ربك لهو العلم العليم  
الواو ثلاثة احرف ستة والفاء ستة وقد مضت ستة الايام  
این اشاره بخلق سموات و ارض است فی ستة ايام میفرماید  
که انخلق منتهی شد و الف بین و اوین دلیل است بر تمامیت  
سته اولی و آن الف مقام قیام قائم است چنانچه ظاهر شد  
و وا و اخری اشاره بخلق سموات بدیعه است بظهور  
قیوم فی ستة ايام اخر و بعد از ظهور این مقام سرتنکیس  
مشاهده میشود لرمز الرئيس كما سمعت يجعل اعلامهم  
اسفلهم مقصود آنکه مضت ما خلق فی ستة ايام و انتهت  
بالالف القائم بین الحرفین و ارتفعت فی ستة ايام اخری  
ما ارتفع من قبل اذا يتبدل الامور كلها كما رايت و عرفت  
كذلك ثم الامر بالحجة و ظهر اسم الاعظم بین المبرية له  
الحمد على ذلك درین ايام قلم اعلى بتفسیر متوجه نه  
يجب ان ينطق في كل الاحيان انه لا اله الا انا المقدر  
العزیز المنان ایند و كلمه هم لاجل آنجناب من غیر  
سؤال نازل شد و فی الحقیقه بهمین دو كلمه جميع عبارات

شیخ تفسیر شد و مقصود از ذکر او در لاج میر کریم آن بوده که شاید عجز خود را مشاهده کند و از حق سؤال نماید و لکن از کبر و غرور مع عجز نفس استفسار ننمود توجه نکسرد الا انه من الخاسرين جميع شیخیه بقول خود که در عراق ذکر نمودند عاجز شدند از معنی آن حتی مذکور نمودند که خدمت سید مرحوم هم عرض نمودند و ایشان هم ستر فرموده جوابی اظهار نداشتند كذلك تصصنا لك ما اردناه ان ربك لسهو العليم الحكيم .

و در لوحی دیگر قوله الاعز و اینکه سؤال نمودی از سرتنکیس لرمز الرئیس در اول ظهور ملاحظه نمائید شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجفی و ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کل محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از افتاب دانش بیخبر بلکه بر منابر بسب و لعن - مشغول جوهر و جودی را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند عند ذکر اسمش عجل الله میگفتند در ش نمودند و بالا خره برسفك دم اظهارش فتوی دادند و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و بافق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلی بکلمه لبیک فائز گشتند كذلك جعلنا اعلاهم اسفلهم

و اسفلهم اعلا هم این است سر تنکیس لرمز رئیس .  
و از حضرت عبدالبهادر خطابی است قوله العزیز هو البهی  
الایہی الحمد لمن تعالی بجوہرذاتہ عن وصف الممکنات و  
تقدس بساذج حقیقتہ عن نعت الکائنات الذی اقام الواحد  
بین السکتین و اظهر الایام الاخر بعد انقضاء الطاء من  
ظہور النقطة .

و در خطابی بمعاون التجار نراتی قوله المجید قد ظہر  
سرالتنکیس لرمزالرئیس این اشارت بعبارت حضرت شیخ  
احسائی است کہ در اخبار بظہور میفرماید سرالتنکیس لرمز  
الرئیس این دو معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم  
حاصل میشود اعلا کم اننا کم میشود و معنی ثانی مقصد -  
تغییر شدیدا است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب  
و نسخ و تبدیل و تغیر و وقایع عظیمه کہ در ظہور قبل گردید  
دوباره عود مینماید . طابق النعل بالنعل .

و در خطابی دیگر سؤال از کلمه مبارکہ قد ظہر سرالتنکیس  
نموده ، بوندید از عبارات شیخ احمد مرحوم است و در تفسیر  
این رساله مرقوم شده ، و هنوز سواد نگردیده انشاء اللہ سواد  
میشود و انتشار مییابد .

## در وصف عکا

و از حضرت بها<sup>۱</sup> الله در خاتمه لوح معروف خطاب  
بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی در این مقام لازم شد  
احادیثی که در شأن این مدینه مبارکه مشرفه یعنی عکا  
وارد شده ذکر شود . . . . . بسم الله الرحمن الرحیم  
ماورد فی فضل عکا و البحر و عین البقر التي بعکا حدثنا  
عبدالصزیز بن عبدالسلام عن النبی صلی الله علیه و سلم انه  
قال ان عکا<sup>۲</sup> مدينة بالشام قد اختصها الله برحمته و قال  
ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم  
قال الا ان افضل السواحل عسقلان و ان عکا افضل من  
عسقلان و فضل عکا<sup>۳</sup> علی عسقلان و علی جمیع السواحل کفضل محمد  
علی جمیع الانبیاء الا اخبیرکم بمدينة بین جبلین فی الشام  
فی وسط العرج یقال لها عکا<sup>۴</sup> الا وان من دخلها راغباً<sup>۵</sup>  
فیها و فی زيارتها غفر الله له<sup>۶</sup> ما تقدم من ذنبه و ما تأخر  
و من خرج منها غیر زائر الا لم یبارک الله<sup>۷</sup> فی خروجه الا وان  
فیها عین یقال لها عین البقر من شرب منها شربة ملا الله  
قلبه نورا و امنه من العذاب الا کبر يوم القيامة و عن انس  
بن مالک رضی الله عنه قال<sup>۸</sup> قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ان فی السواحل مدينة معلقة تحت ساق العرش یقال



الله  
لها عكا من بات فيها مرابطا احتسابا بالله تعالى كتب له ثواب  
الصابرين والقائمين والراكعين والساجدين الى يوم -  
القيامة وقال صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بمدينة على  
شاطى البحر بيها حسن بياضها عند الله تعالى يقال لها  
عكا وان من قرصه برغوث من براغيثها كان عند الله افضل من  
طعنة نافذة فى سبيل الله الا وان من اذن فيها كان له  
مدصوته فى الجنة ومن قعد <sup>فيها</sup> سبعة ايام مقابل العك و  
حشره الله مع الخضر عليه السلام وامنه الله من الفزع الاكبر  
يوم القيامة وقال صلى الله تعالى عليه وسلم الا وان فى  
الجنة ملوكا و سادات و فقراء عكا ملوك الجنة و ساداتها  
وان شهرا " فى عكا افضل من الف سنة فى غيرها وعن  
رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال طوبى لمن زار عكا  
و طوبى لمن زار زائر عكا طوبى لمن شرب من عين البقر و  
اغتسل من مائها فان الحور العين يشربن الكافور الذى  
فى الجنة من عين البقر و عين سلوان و يئرز مزم طوبى  
لمن شرب من هوء الاء العيون و اغتسل من مائهن فقد  
حرم الله عليه و على جسده تار جهنم يوم القيامة و عن النبى  
صلى الله عليه و سلم انه قال فى عكا توافل و قضائل  
يختص الله بها من يشاء من قال فى عكا سبحان الله  
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا

بالله العلى العظيم كتب الله له الف حسنة و محامته الف  
سيئة و رفع له الف درجة فى الجنة و غفر له ذنوبه  
و من قال فى عكا استغفر الله غفر الله له ذنوبه كلها و من ذكر  
الله فى عكا بالغدو و الاصال و العشى و الايكار كان -  
عند الله افضل من ثقل السيوف و الرماح و السلاح فى سبيل  
الله تعالى و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من نظر  
بالبحر عند الزوال و كبر الله عند الغروب غفر الله له  
ذنوبه لو كانت مثل رمل عالج و من عدا ريعين موجه  
و هو يكبر الله تعالى غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر  
و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من نظر الى البحر  
ليلة كاملة كان افضل من شهرين كاملين بين الركن و المقام  
و من تربى فى السواحل خير ممن تربى فى غيرها و النائم  
فى السواحل كالثائم فى غيرها .

## فصل پنجم

در بعضی از واقعات این امر

مذکور در آثار

\*\*\*\*\* \*

از حضرت بهاء الله در لوح دنیا است قوله الاعلی  
در سنه ستین حضرت مبشر روح ما سواه فداه بروح جدید  
بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بشیوع  
فائز گشت و در لوح اشراقات قوله الابهی از آن ارض کلمه  
بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا  
معتمد الدوله فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده آنچه  
ذکرش محبوب نه اینمظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم  
ملاقات نموده آنچه در نظر است دوبار در مرغ محله شمران  
که محل مظلوم بود تشریف آوردند که اول طرف عصر یومی  
کرة ثانی جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت  
فرمودند ایشان عالم و آگاه اند نباید بغیر حق تکلم نمایند .  
و در ایقان است قوله الاحلی رب اعلی روح ما سوا فداه  
بخصوص بجمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرمودند  
و مراتب اعراض و اغماض هر کدام در توقیع بتفصیل ذکر

فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار.

و از حضرت عبدالبها در سفرنامه امریکا است نوشته  
العزیز بخاطر دارم وقتی که طفل بودم در بیرونی پهلوی جناب  
آقا سید یحیی وحید نشسته بودم دیدم میرزا علی سیاح با  
تاج و عصای درویشی و پاهای برهنه پراز گل وارد شد  
یکی پرسید از کجا میائی گفت از قلعهما کو حضور حضرت —  
اعلی فورا حضرت وحید خود را بروی قدم سیاح انداخت  
و گریه کتان محاسن خویش را بگلهای پای ایشان میمالید  
که از کوی محبوب رسیده بانکه حضرت وحید شهیر و شخص  
جلیل بود آنقسم نزد بندگان الهی خضوع مینمود .

کیفیت حبر حضرت بهاء الله

در انبار طهران و انبعاث آنحضرت

و صدور السواح

و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی  
اصفهانی است قوله الاعلی فی الجملة از امور گذشته ذکر  
شود شاید سبب ظهور عدل و انصاف گردد اینمظلوم را یامی  
که حضرت سلطان ایدة الله ربه الرحمن عنم توجه باصفهان  
نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدسه منوره  
ائمہ صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هوا

دارالخلافت و شدت آن بلوا سان رفتیم و بعد از توجه  
حکایت حضرت سلطان اینده الله تبارک و تعالی و اتع و در  
آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند  
از جمله این مظلوم العمر اللما یداً داخل آن امر متکر نبودیم  
و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذک ما را اخذ  
نمودند و از نیاوران که در آن ایام مقر سلطنت بوده سربرهنه  
پای برهنه پیاده بازنجیر بسبحن طهران بردند چه که  
یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با  
جمعی از میر غضبان و فراشان ما را بردند و چهار شهر در  
مقامی که شبه و مثل نداشت مقر معین نمودند اما مجس  
که مقر مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ و تارک  
از آن افضل بوده و چون وارد حبر شدیم بعد از ورود ما را  
داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سر اشیب  
گذشتیم و بمقری که معین نموده بودند رسیدیم اما محل تارک  
و معاشر ضد و پتجاه تفسر از سارقین اموال و قاتلین نفوس و  
قاطعین طرق بوده مع این جمعیت محل منفذ نداشت جز  
طریق که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح مقتنه اش  
خارج از سانس و انجم اکثر بیس لباس و فراش الله علیم  
ما ورد علینا فی ذاک المقام الا نتن الا ظلم و در ایام ولیالی  
در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بایی تفکر

مینمودیم که مع علو و سمو و ادراك انحزب آیا چه شده  
 که ازیشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت انحزب  
 نسبت بذات شاهانه و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد  
 از خروج از سجن بتعام همت در تهذیب آن نفوس قیام  
 نماید و در شیئی از شبیها در عالم رؤیا از جمیع جهسات  
 این کلمه علیا اصغاشد انا ننصرک یک و یقلمک لاتحزن  
 عما ورد علیک و لاتخف انک من الامین سوف یبعث الله  
 کنوز الارض و هم رجال ینصرونک یک و باسمک الذی بی—  
 احیی الله افئدة العارفين و چون مظلوم از سجن خارج —  
 حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت  
 علیه ایران و دولت بهیسه روس بعراق عرب توجه نمودیم  
 و بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات  
 بمثل غیث هاطل نازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع  
 عباد مخصوص اینحزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه  
 نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم  
 تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی بیرون آید و بدل  
 گشت و سلاح باصلاح و در ایام توقف در سجن ارض طاء اگر  
 چه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود و لکن—  
 بعضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلائی  
 را من چیزی بر صدر میریخت بمثابه رو در خانه عظیمی

که از قله جبل بانخ رفیعی برارض بریزد و بآنجهت از جمیع  
اعضاء آثار نار ظاهر و در آنحین لسان قراءت مینمود  
آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه .....  
كان في كل الاحيان بين ايامي اهل الطغيان مرة  
حبسوه و طوراً اخرجوه و تارة ادا روايه البلاه كذلك حكموا  
علينا والله بما اقول عليم ..... و در ایامی که در سجن  
ارض ميم ( آمل مازندران ) بودیم ما را یک یم بدست علماء  
دادند دیگر معلوم است چه وارد شد و اگر وقتی آنجناب  
در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آنمحل  
بطلبند که آن دوزنجیر را که یکی بقره کهر و یکی بسلاسل  
معروف است بنمایند قسم بنیر عدل که چهار شهر اینمظلوم  
در یکی ازین دو معذب و مغلول .

نشر خبر حضرت بهاء الله

در کردستان بشهادت اقا

ابو القاسم همدانی

و در سفرنامه امریکا بیان حضرت عبدالبهادر خصوص  
غیبت جمال مبارک و پریشانی احباء و تفصیل حال اقا  
ابو القاسم همدانی که چون در راه سوار هائی که برای حفاظت  
همراه ایشان بودند او را زخمی کرده اموالش را میبرند

این شهرت و خیر و وصیت او که باید اموال و هستی اقا  
ابوالقاسم را بدرویش محمد برسانید بیغداد میرسد و بگویند  
احیاب میخورند فرمودند از فرائین ما فهمیدیم که چون آقا  
ابوالقاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بودند -  
غیوبت جمال ابهی او هم مسافر شد لهذا یقین است  
که مراد از درویش محمد جمال مبارک است و باید در  
حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند این بود که احبا را  
یا عرائض تضرع و ایتهاال فرستادیم و رجاء و مسألت در  
مراجعت جمال قدم بیغداد نمودیم .

بلا یای وارده بحضرت بهاء الله  
از بایبان در عراق و کیفیت مهاجرت  
بکردستان و مراجعت

و از حضرت بهاء الله در ایقان است قوله الاعلی درین  
ایام رائحه حسدی وزیده که قسم بمری وجود از غیب  
و شهود که از اول بنای وجود عالم با آنکه آنرا اولی نسه  
تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و  
نخواهد شد چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده اند  
رایات نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت اینعبند اتفاق  
نموده اند و از هر جهت <sup>آشکار</sup> و از هر سمت



تیری طیار با اینکه ما حدی در امری افتخار نمودم و بنفسی  
برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان  
و رفیقی بغایت بردبار و رایگان با فقراء مثل فقراء بودم و با  
علماء و عظاما در کمال تسلیم و رضا معدنك فوالله الذی  
لا اله الا هو با آنهمه ابتلاء و بلاء و ضراء که از اعداء  
و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباء وارد شد معدوم  
صرفاً است و مفقود یحت و اینتعبید در اول ورود این ارض  
(ورود بیفغان سنه ۱۲۶۹ ق) چون فی الجمله بر  
امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار  
نمودم و در سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده  
در صحراهای هجر بسر بردم (گردستان عثمانی بدون -  
عائله رفتند) و از عیونم عیون جاری بود و از تلمیم بحورم  
ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت  
نیافت و با این بلا یای نازله و رزایای متواتره فوالذی  
نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود  
..... قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت  
نبود و مسافرت را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود  
که محل اختلاف <sup>احباب</sup> تشوم\* و سبب ضرا حدی نشم و علت حزن  
قلبی نگردم ..... اگر چه هر نفسی محملی بست .....  
تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لا یناً تسلیم

تموم و راجع شدم . . . . . حال دوسنه میگذرد که اعدا  
در اهلاک اینعبید فانسی بنهایت سعی و اهتمام دارند . . .  
معذلك نفسی از احباب نصرت تنموده . . . . . بلکه  
از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر<sup>قولا و فعلا</sup> مثل غیث هاطسل  
وارد میشود . . . . . این حرف مذکور مشهور در سبیل  
نقطه اولی و کلمه علیافدا شود و جان بازده .

و در لوح خطاب بحاج محمد کریمخان قوله الاعلی  
که بازده سته در بغداد توقف شد و آنچه خواستیم که در  
مجلسی جمعی از علماء و منصفین عباد جمع شوند تا حقیق  
از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود .

حبسهای حضرت بهاء الله

در ایران

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی  
الذی قبل البلا یا کلها لاظهار امره و اعلاء کلمته قد حبس  
مرة فی الطاء و اخری فی المیم ثم فی الطامرة اخری  
( حبس اول در طهران مر بوط بواقعه قتل حاجی ملا تقی  
برغانی حبس دوم در ما زندران مر بوط بواقعه قلعه شیخ  
طبرسی حبس سوم در طهران مر بوط بواقعه رضی ناصر  
الدینشاه ) .

اتمام حجت حضرت بها الله

بعلما شيعه درعراق

وا از حضرت بها الله در لوح امر است قوله الاعلى  
يا قلم القدم اذكر للام ما ظهر في العراق اذ جاء رسول من  
معشر العلماء و حضرت تلقا الوجه و ساء ل عن العلم اجبناه  
بعلم من لنا ان ريك لعلام الغيوب قال شهيد عندك  
من العلوم ما لا احاط به احد انه لا يكفي المقام الذي ينسبه  
التاس اليك فاتنا بما يصجز عن الاتيان بمثله من على الارض  
كلها كذلك قضى الامر في محضر ريك العزيز الودود فانظر  
ما ذاترى اذا انصعق فلما افاق قال آمنت بالله العزيز  
المحمود اذهب الى القوم قل اسألوا ما شئتم انه هو  
المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان وما يكون قبل يسا  
معشر العلماء اجتمعوا على امرتم اسألوا ريك الرحمن  
ان اظهر لكم بسلطان من عنده آمنوا ولا تكونن من  
الذين هم يكفرون قال الان طلع فجر العرفان و تمت حجة  
الرحمن قام و رجع الى القوم بامر من لدى الله العزيز المحبوب  
قضت آيام معدودات و ما رجع الينا الى ان ارسل رسولا  
آخر اخبر بان القوم اعرضوا عما اراك و اوهم صا غسرون  
كذلك قضى الامر في العراق انى شهيد على ما اقول و انتشر

هذا الاصر في الاقطار وما انتبه احد كذلك قضينا ان  
كنتم تعلمون .

و از حضرت عبدالبها درمفاوضات است قوله الميسن  
علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را  
انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاحسن  
عمو بود آمد بحضور مبارك بعض سئوالات از طرف علماء  
کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد که علماء در علم و  
فضل حضرت مقرر و معترف اند و مسلم عموم است که در جمیع  
علم نظیر و مثیلی ندارد و این هم مسلم است که تدریس و  
تحصیل نکرده اند و لکن علماء میگویند که ما باین قناعت  
نمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بحقیقت <sup>شان</sup> نکیم  
لهذا خواهش داریم که يك معجزه بجهت قناعت و اطمینان  
قلب ظاهر فرمایند جمال مبارك فرمودند هر چند حق  
ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق  
را ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امر الله دستگاه  
تیاثر و نیست که هر ساعت يك بازی دریاورند و هر روز  
یکی چیزی بطلبند درینصورت امر الله باز چه صبیان  
شود ولی علماء بنشینند و بالاتفاق يك معجزه را انتخاب  
کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه  
نمیمانند و کل اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم

و آنورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند  
اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد  
بطلان ما ثابت گردد آن شخص عالم برخاست و زانوی مبارک  
را بوسید و حال آنکه مومن نبود و رفت و حضرات علماء را  
جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند  
و گفتند این شخص سحار است شاید سحری بنمایند  
انوقت از برای ما حرفی نماند و جسارت نکردند و لیس  
آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه  
و طهران و تفصیل را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علماء را  
ذکر نمود .

### انحراف ملا حسن بجزستانی

#### از حروف حی بیان

از حضرت بهاء الله در یکی از اثنا ر قوله الاعزدر  
حسن بجزستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یسدی  
حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداء شهباتی بر او  
وارد چنانچه تلقاً وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه  
از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله اعتراضاتی  
که بر نقطه اولی نموده آنکه انحضرت در جمیع کتب منزله -  
حروف حی را باوصاف لاتحصی وصف نموده اند و من یکی

از آن نفوس محسوب و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم  
که ایداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب  
ریب و شبهه اوشده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه  
گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع اوصاف  
نقطه بیان راجع است باول من امن وعده معدودات حسن  
و امثال او بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند  
و اینمقام باقی تا اقبال باقی و الا باسفل مقرراجع این است  
که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور تیر اعظم  
از آننی شجره نفی محسوب میشوند الا مرید الله انسه  
لهو الحکیم العلیم .

## علل و حکم واقعات

### ستین عراق

از حضرت <sup>حسب</sup> بهاء الله در لوح خطاب بنا صراحتینشاه  
است قوله الاعلی الاذن و اجازه سلطان زمان اینعبید از  
مقر سریر سلطانی بعراق عرب توجه نمود و دوازده سنه در  
آن ارض ساکن و در مدت توقف شرح احوال در پیشگاه  
سلطانی معروض نشد و همچنین بدول خارجه اظهاری -  
نرفت متوکلا علی الله در آن ارض ساکن تا آنکه یکی از  
مامورین وارث عراق شد و بعد از ورود در صد داذیت جمعی

از فقراء افتاد هر روز با غوا' بعضی از علمای ظاهره و غیرهم  
متعرض اینعباد بودند مع آنکه ابد اخلاف دولت و ملت و مغایر  
اصول و آداب اهل مملکت ازین عباد ظاهر نشده و اینعباد  
بعلا حظه آنکه مبادا از افعال معتدین امری منافی رای -  
جهان آرای سلطانی احداث شوند لذا اجمالی بیاب وزارت  
خارجه میرزا سعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور  
معروض دارد و بانچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد  
مدتها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر بمقامی رسید  
که بیم آن بود بغتة فساد ی برپا شود و خون جمعی  
ریخته گردد لایذا حفظا لعیباد الله معدودی بوالی عراق  
توجه نمودند اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه  
فرمایند بر مراتب قلب منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع  
شده نظر بمصلحت بوده و چاره جز آن برحسب ظاهر  
نه ..... قریب بانزده سنه میشود که کل ناظرا  
الی الله و متوکلا علیه ساکن اند و آنچه بریشان وارد شد  
صبر نموده اند و بحق گذاشته اند ..... و بعد این  
عبدرا باسلا مبول احضار نمودند باجمعی از فقراء وارد  
انمدینه شدیم و بعد از ورود ایدا با احدی ملاقات نشد  
چه که مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود ..... نظر بمراعات  
بعض مراتب توجه بجہتی صعب بود و لکن لحفظ نفوس

این امر واقع شده . . . . . حال جمیع نفوس از جمیع  
امور چشم پوشیده اند و باذیت اینطائفه متوجه اند چنانچه  
اگر از بعضی که بعد از فضل باری در ظل مرحمت سلطانی  
آرمیده اند و بنعمت غیر متناهی هیه متنعم اند سؤال شود  
که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت اظهار نموده اند  
بعسن تدبیر مملکتی بر ممالک افزودید و یا بامری که سبب -  
آسایش رعیت و آبادی مملکت و ابقای ذکر خیر دولت شود  
توجه نموده این جوابی ندارند جز آنکه جمعی را صد تا  
یا کذب یا بی در حضور سلطانی معروض دارند و بعد بقتل  
و تاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز و منصوره مصر  
بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و اینها  
در پیشگاه حضور سلطانی عرض نشد . . . . . یا سلطان قد  
خبت مصابیح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کل  
الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزوراء الی الموصل  
الحدیاء ( حرم کاشیه حضرت بهاء الله را با جمعی از -  
مومنین یا سیری از بغداد بموصل بردند )



خطایای حاجی میرزا حسینخان  
سفیر کبیر ایران در اسلا مبول  
و قونسولش میرزا بزرگخان  
در بغداد

از حضرت بهاء الله در سورة الملوك قوله الابهی ان یا  
سفیر ( حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سفیر کبیر -  
ایران در اسلا مبول ) فاجعل محضرك بین یدی اللہ  
انك ان لن تراه انه یراك ثم انصف فی امرنا بای جرم قمت  
علینا و افتريتنا بین الناس ان تكون من المنصفین قد خرجت  
من الطهران بامر الملك و توجهنا الی العراق باذنه الی  
ان ورد نافیہ و كنا من الواردین ان كنت مقصرا لم اطلقنا و  
ان لك اك مقصرا لم اوردتم علینا مالا اورد احد<sup>احد</sup> الی احدنا  
من المسلمین و بعد ورودی فی العراق هل ظهر منی ما یفسد  
به امر الدولة و هل شهد احد منا مغایرا فاسال اهلها  
لتكون من المستبصرین و كنا فیہ احدی عشر سنین الی ان جاء  
سفیركم ( میرزا بزرگخان قزوینی قونسول ایران در بغداد )  
الذی لن یحب القلم ان یرجى علی ابعه و كان ان یشرب  
الخمرو یرتكب البغی و الفحشاء و لست العراق و یشهد  
بذلك اهل الزوراء لو تسال عنهم و تكون من السائلین

وكان ان ياخذ اموال الناس بالباطل وترك كل ما امر به  
وارتكب كل ما نهاه عنه الى ان قام علينا بما اتبع نفسه و  
هواه و سلك منهج الظالمين وكتب اليك ما كتب فسى  
حقنا و انت قبلت منه و اتبعت هواه من دون بينة  
ولا برهان مبين و ما تبينت و ما تفحصت و ما تجسست  
ليظهر لك الصدق من الكذب و الحق من الباطل و تكون  
على بصيره متير فاساء ل عنه عن السفراء الذين كانوا  
في العراق و عن ورائهم عن والى البلدة و مشيرها  
ليحصص لك الحق و تكون من المطلعين فوالله ما  
خالفناه في شئى و لا غيره و اتبعنا احكام الله في كل  
شأن و ما كنا من المفسدين و هو بنفسه يشهد بذلك  
ولكن يريد ان ياخذنا و يرجعنا الى العجم لارتفاع اسمه  
كما انت ارتكبت هذا الذنب لاجل ذلك و انت هو فسى  
حد سواء عند الله الملك العليم و لسم يكن هذا الذكر  
منى اليك لتكشف عتى ضرى او توسط لى عند احد لا فوري  
العالمين و لكن فصلنا لك الامور لعل تنتبه في فعلك  
و لا ترد على احد مثل ماوردت علينا و تكون من التائبين  
الى الله الذى خلقك و كلشئى و تكون على بصيرة من  
بعد و هذا خير لك عما عندك و عن سفارتك في هذه  
الايام القليل اياك ان لا تغمض عينك في مواقع الانصاف

..... وانت يا سفير تفكر في نفسك افضل من آن نسم  
انصف في ذاتك باى جرم افتريت علينا عند هولاء السوكلاء  
واتبعت هواك واعرضت عن الصدق وكنت من المفترين  
بعد الذى ما عاشرتنى وما عاشرتك ومارا<sup>ا</sup> يتتى الافى بيت  
ايك ايام التى فيها يذكر مصائب الحسين وفى تلك المجالس  
لم يجد الفرصة احد ليفتح اللسان ويشغل بالبيان حتى  
يعرف مطالبه او عقائده وانت تصدقنى فى ذلك لو تكون  
من الصادقين وفى غير تلك المجالس ما دخلت لترايبسى  
اويرانى غيرك معدلك كيف افتريت على ما سمعت منى .....  
الى ان جعلتمونى مسجوننا فى هذه الارض البعيد (ادرنه)  
..... قتلتم الذى ما تحرف وجهه عن وجه الله العلى  
العظيم ( حضرت نقطة ) فلما قتلتموه قام احد من احبائه  
على القصاص ولن يعرفه احد واخفى امره عن كل ذى روح  
وقضى منه ومضى اذا<sup>ا</sup> ينبغي بان لا تلو مو احدا<sup>ا</sup> فى  
ذلك بل لو مو انفسكم .

اوضاع اقامت حضرت بهاء الله

دراسلا ميسول

و در لوح خطاب شيخ نجفى اصفهانى قوله الا عزايين  
مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشير الدوله ميرزا حسين خان

غفر الله شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود  
 این مظلوم را در آستانه ( اسلا مبول ) و اقوال و اعمالش  
 را ذکر فرموده . یوم ورود مهماندار دولت حاضر و ما را بمجلسی  
 که مامور بود برده فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جانب  
 دولت نسبت بایتمظلومان ظاهر و مشهود یوم دیگر شاهزاده  
 شجاع الدوله و میرزا صفا بنیابت مرحوم مغفور مشیر الدوله  
 وزیر مختار تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای دولت  
 علیه از جمله مرحوم کمال پاشا و بعضی دیگر و این مظلوم  
 متوکلا علی الله من غیر ذکر حاجت و مطلبی چهار شهر  
 در آن ارض بوده و اعمالش نزد کل معلم و مشهود لاینکرها  
 الاکل مبغض کذاب من عرف الله لم یعرف دونه دوست  
 نداشته و نداریم امثال این امور را ذکر نمائیم بعضی  
 از بزرگان ایران هر هنگام وارد آمدینه شدند در ب خانه  
 ها لاجل شهریه و انعام کمال جد و جهد را میذول  
 داشته اند و این مظلوم اگر سبب اعزاز نبوده علت ذلت  
 هم نشده و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه  
 نظر بدوستی این مظلوم نبوده بلکه نظر بمقتضیات حکمت  
 و خدمتی که مرا در نظر داشته اند بوده .

نا موافقتهاى دولت عبد العزيز  
عثمانى وشداك تبعيد حضرت  
بها الله از اسلا مبول باندره

واز حضرت بها الله در سورة الملوك قوله الاعلى  
ان يا سفير ملك الباريس انسيت حكم الكلمة ومظاهرها  
التى سطر فى الانجيل الذى ينسب بيوحنا وغفلت عما  
وصاك به الروح فى مظاهر الكلمة وكنت من الغافلين وان  
لم يكن كذلك كيف اتفقت مع سفير العجم فى امرنا السى  
ان ورد علينا ما احترقت عنه اكياد العارفين وجرت —  
الدموع على خدود اهل البقاء وضجت افئده المقربين  
..... ان يا ايها الملوك قد قضت عشرين  
وكتنا فى كل يوم منها فى بلا جديد وورك علينا مالا ورك على  
احد قبلنا ان انتم من السامعين بحيث قتلونا وسفكوا  
د ما ثنا واخذوا اموالنا وهتكوا حرمتنا ..... قل اى  
ورس لا اعلم حرفا الا ما علمنى الله بجوده وانا تقر بذلك  
ونكون من المقربين قل يا ايها الوكلاء ..... وتساء لسون  
عما فعلتم فى ايامكم وفرطتم فى امر الله واستكبرتم على  
اوليائه بعد الذى ورد واعليكم بصدق مبين وانتم شاوورتم  
فى امرهم واخذتم حكم انفسكم وتركتم حكم الله المهيم من

القديس . . . . . اكان من اصولكم بان —  
تعذبوا الذى جاءكم بامركم وتخذلوه وتوذوه فسى  
كل يوم بعد الذى ما عصاكم فى اقل من آن ويشهد بذلك  
كل من سكن فى العراق ومن ورائه كل ذى علم عليم فانصفوا  
فى انفسكم يا ايها الوكلاء باى ذنب اطردتمونا ويساى  
جرم اخر جتمونا بعد الذى استاجرناكم وما اجرتمونا  
قوالله هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى الارض  
وكان الله على ما اتقول شهيد هل خالفتكم فى امركم  
او بالوزراء الذين كانوا يحكموا فى العراق فاساء لسوا  
عنهم لتكونن على بصيرة فينا فلما وردنا المدينة (اسلامبول)  
وجدنا رؤساءها كالاطفال الذين يجتمعون على  
الطين ليلعبوا به وما وجدنا منهم من بالغ لنعلمه ما علمنى  
الله ونلقى عليه من كلمات حكمة متيع ولذا بيكتنا عليهم  
بعيون السرلارتكابهم بما نهوا عنه واغفالهم عما خلقوا له  
وهذا ما اشهدناه فى المدينة واثبتناه فى الكتاب  
ليكون تذكرة لهم وذكرى للاخرين . . . . . فاعلم  
بانا جئنا بامركم ودخلنا مدينتك بعزمين واخرجونا  
عنها بذلة التى لن تقاس بها ذلة فى الارض ان انت  
من المطلعين واذ هبونا الى ان ادخلونا فى مدينة  
( ادرنه ) التى لن يدخل فيها احد الا الذين هم

عصوا امرك وكانوا من العاصين بعد الذي —  
عصيناك في اقل من آن فلما سمعنا امرك اطعناه وكنا  
من المطيعين ومارعوا فبناحق الله وحكمه ولا فيما نزل على  
الانبياء والمرسلين وما رحموا علينا وفعلو ابنا مالا فصل  
مسلم ولا مومن على كافر وكان الله على ما اقول شهيدا  
و حين اخراجنا عن مدنيك حملونا على خدور التي تحمل  
عليها العباء اثقالهم واوزارهم ( گاری های بارکشی ) كذلك  
فعلوا بنا ان كان حضرتك من المستخبرين واذ هبوتنا  
الى ان اوردونا في بلدة العصاة على زعمهم فلما وردنا  
ما وجدنا فيها من بيت لنسكن فيها لذا نزلنا في محل  
الذي لن يدخل فيها الاكل ذي اضطرار غريب ( رباط  
وكانوا سرا ) وكنا فيها اياما معدودة واشتد علينا  
الامر لضيق المكان لذا استاجرنا بيوت الذي تركوها  
اهلها من شدة بردها وكانوا من التاركين ولن يسكن  
فيها احد الا في الصيف وانا في الشتاء كنا فيها لعن النازلين  
ولم يكن لاهلي ولذيتهم كانوا معي من كسوة لتقيهم عن  
البرد في هذا الزمهرير.

و در لوحی قوله الاعلى ياليت كنت حاضرا كذى العرعر

اذا شرقنا من افق الله بسلطان مبين وحين اخراجنا  
عن المدينة التي كنا فيها بظلم عظيم ورايت قدرة الله

بمعینک و سمعت آیاته باذنک و فی تلك الايام نزلت -  
آیات جهره بین ملا الانشاء وان ربک لہوالمقدر القدر  
..... الی ان وردنا شاطی البحر حضر بین یدینا  
احد من رؤ ما العسکره اذا نطق لسان القدم و اخبیره  
بما یتظہر من بعد من لدن علیم خبیر قد انقلب حالہ  
کاد ان یتکى تلقاء الوجه کذلک قضی الامر من لدن  
علیم خبیر .

تبعیست از ادرنه برای عکا و شدائد

در سفر دریا و سجن عکا

از حضرت بہاء اللہ در لوح خطاب بصدر اعظم دولت  
عثمانی است قوله الاعلی بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن  
مفسد و مقصر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات  
چه تفصیر نموده اند ..... جمعی کہ ابدہ در ممالک  
شما مخالفتی ننمودہ اند ..... چنین نفوس را تازاج  
نمودہ اید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت بعد  
کہ امر بخروج اینغلام شد بجزع آمدند و نفوس کہ مباشر  
نفسی اینغلام بودند مذکور داشتند کہ باین نفوس حرفی  
نیست و حرجی نہ و دولت ایشانرا تفتی ننمود اگر خود  
بخواهند یا شما بیایند کسیرا با ایشان سخنی نہ این



این فقراء خود مصارف نمودند و متوکلین علی الله مرة اخرى باحق هجرت کردند تا آنکه مقرحبس بهاحصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناناه و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که بسبب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی بفکر این فقراء نیفتاد و حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود چندی است که میگذرد و کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سته در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه اینعباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست اینمظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلم است بر جمعی از اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار - مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبای را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از انچهار نفر که موسوم بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلم نیست که حال او چه شد این رشحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و معذک اکتفا

نموده اید هر یوم مامورین حکمی اجرا میدارند و هنوز  
منتهی نشده در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغول  
اند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان باسرا  
میدهند و احدی قادر بر اکل آن نسه .

و در لوحی دیگر قوله الاعز بسم الله الاقدس الاعلی  
قد غدر شیاطین البیان فی امر ربهم الرحمن و احتنا لوالی  
ان اشتعلت نار الافتنان و اراک و ا بذک اطفاء نور الله  
فی مملکتہ و اخماد نار الله بین بریتہ و قدر جمع مکرهم  
علیهم اول مرة و قد وجدوا انفسهم من الخاسرین و ذلک  
هو الخسران المبین .

و در لوح رئیس قوله الاعلی اعلم یا عبدانا اصبحنا ذات  
یوم وجدنا احبایا الله بین ایدی المعاندين اخذ  
النظام کل الابواب و متعوا العباد عن الدخول و الخروج  
و كانوا من الظالمین و ترک احبایا الله و اله من غیر  
قوت فی اللیلہ الاولى کذلک قضی علی الذین خلقت  
الدنیا و ما فیها لانفسهم اف لهم للذین امرهم بالسوء  
سوف یحرق الله اکبادهم انه اشد المنتقمین و زحف الناس  
حول البیت و بکی علینا الاسلام و النصری و ارتفع نحیب  
الهکاء بین الارض و السماء بما ارتکبت ایدی الظالمین  
انا و جننا ملائکة الابن اشد بکاء من ملل اخرى و فی ذلک

آيات للمتفكرين وفدى احد من الاحياء بنفسه وقطع  
حنجره بيده حيا لله .

و در لوحى ديگر قوله الاعلى فاعلم قد اخرجونسا  
المشركون من ارض السرو فدى احد نفسه فى سبيلى  
بحيث قطع حنجره بيده واذا استوى بحر الا عظم علسى  
الفلك تبذ احد نفسه فى اليم خوفا لفراقى وفدى المنير  
روحى حين الذى كان مكبا على رجلى الى ان ادخلونسا  
اخرى البلاد فى هذا السجن البعيد .

وقوله الكاشف للرموز والا سرار باسم الله الاقدس  
العلى الاعلى فاعلموا يا اهل البيان بان الشيطان ( سيد  
محمد اصفهانى ) اتحد مع شيطان العجم وغدروا نفسى  
امر ربهم الرحمن وكتبوا رسائل باسم احد من احبائى وفيها  
كتبوا ما اراء وافيعا يضطرب منه الملل والدول ثم احتالوا  
الى ان بلغت الرسائل الى الامم واشتغلت نار الفتنة  
والبلاء وهاجت ارياح السطوة والقضاء واخذوا  
الشيطان والذين معه من قبلنا وبعد ابتلائه كتب الى  
شيطان العجم انى كنت معك فاحفظنى من هذه الفتنة  
اك هما انه قال لا مهرب لك انى بريئى منك اذا -  
ظهرت شمس كلعمة التى اشرقت عن افق قم محمد رسول الله  
قال وقوله الحق ان قال الشيطان للانسان اكفر

فلما كفر قال انى برئى منك .

وقوله الاعلى اذا دخلونا هذا المقام اشتد علينا الامر

على <sup>يزد</sup> <sup>أراد</sup> <sup>البلاء</sup> <sup>فى</sup> <sup>يوم</sup> لا يذكر بالبيان ان ريك لهو العليم الخبير  
فى كل يوم يمنعون الناس عن الحضور فى هذا المنظر الكرم

وفى يوم ينادون مع احياء الله ويمنعونهم بالظلم عن  
الترجى الى حوائجهم الا اتهم من اصحاب الجحيم وفى يوم

يتسكون بامر اخر الا انهم من الذين ظلموا فى الاعصار . .

. . . . . واذكروا ان دخل تبيل مع اخويه مقبلا الى رب

العالمين اخذوا لى الباب بما اوحى الدجال ( سيد

محمد اصفهانى ) فى صدور الظالمين لما دخلوا مقر الحكم

فهل نجد منكم نفحة الرضوان ومن وجوهكم تضره الرحمن

ليس لكم مقر عندنا ان اخرجوا فى الحين قال اما سمعتم

اكرموا الضيف فبهت الذى ظلم قال اخرجوه عن المدينة

كذلك امرنا من رئيس الفاسقين ورد على النبيل قبل

على ( آنا محمد على قائينى ) ومن معه كما ورد عليه

ان ريك لهو العليم البصير .

وقوله الاعلى ان الشيطان ( سيد محمد اصفهانى )

قعد على المراصد ( مراقب دروازه عكا ) ان دخل احد

قاصدا مقر المقصود ( سجن عكا ) يخبر باب الحكومة فا سال

الله بان يبعث من يكفى شره انه على كل شئى خير .

وقوله الاعلى قدمضت ثلاثة اشهر متواليات و ما دخلنا الحمام كذلك ورك على الغلام من الذين كفروا بنعمة الله بعد انزالها .

وقوله الا على در بعضى از ليالى و ايام اسراى عالم و مظلومهاى ام بين قوت شب را بروز آورده اند و روز را بشب .

وقوله الاعلى طوى لك بما فزت و زرت ربك الرحمن اذ اشرق من افق السجن يسلمطان ميين و دخلت باب الذى من اراده اخذ بالظلم بما اوحى الشيطان فى صدور الغافلين و قد طمسنا اعين الذين ارادوا المنع و ادخلناكم بقوة من لدنا ان ربك لهو المقتدر القدير .

ارسال شكوى بنا بلوون

سوم

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشيخ محمدتقى نجفى اصفهانى است قوله الاعلى بلا يائى براين مظلوم وارد كه شبه آنرا عيون مشاهده نكرده و در اظهار امر بهيچ وجه توقف ننمود و بحضرات ملوك و سلاطين ايدهم الله تعالى القا نمود آنچه راکه سبب آمايشه اتحاد و اتفاق و عمار عالم و راحت ام است از جمله دو كلمه از ناپليون -

ثالث اصفا شد و آن سبب شد که در ادرنه لوحی با و ارسال نمودیم جواب فرمودند و بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر ایشان نامه و دستخطی رسید اول آن بخط عجمی و آخر آنرا بخط خودشان مرقم داشته بودند و اظهار عنایت فرموده بودند و مذکور داشتند که نامه را حسب الخواش رساندم و الی حین جوایی فرموده اند و لکن بوزیر مختار خودمان در علیه و قو تسولوس آن اراضی سفارش نمودیم هر مطلبی باشد اظهار فرمائید اجرا میگردد و ازین بیان ایشان معلوم شد مقصود ایتعید را اصلاح امور <sup>ظاهره</sup> دانسته اند لذا آیاتی باسم ایشان در سوره هیکل نازل بعضی از آن ذکر میشود تا - آنجناب بدانند که امر این مظلم لله و من عند الله بوده یا ملک باریس نبئی القیسر ان لایدق النوافیس تا لله الحق قد ظهر النا قوس الافخم علی هیکل الاسم الاعظم تدقه اصابع مشیه ریک العلی الاعلی فی جبروت البقاء بسمه الابهی - ( الی آخره ) و امر نمودیم یکی از ملا حضرت روح این لوح را ارسال دارک و او ذکر نمود لوح و ترجمه آنرا ارسال داشتیم العلم عند الله العزیز العلم .

### الواح ملسوک ولح سلطان

از حضرت بها الله قوله الاعلی قل ان المشرکین نقضوا

عهد الله وميثاقه وادخلونا في السجن بظلم مبين فلما وردنا  
اردنانا نبلغ الملوك ورسالات الله المقتدر العزيز العظيم و  
منهم ملك العجم كشفنا له جمال الامر وعرفناه نفسنا  
بعد الذي اخترنا احداً من الاخيار ونفخنا في قلبه  
روح القدرة والاقتدار وارسلناه اليه ككرة النار بلوح من -  
لكن ريك العزيز القدير وفيه بينا ما اكتسبت يداه  
وما ارتكبه ملك الروم ليعلم ان البلاء لم يمنع البها عما اراد  
مالك الاسماء ولم يخوفنا سطوة الذين كفروا بالله العزيز  
الحميد وبه نفخنا في صور القدرة مرة اخرى واضطرب منه  
كل جبار عنيد وفيه نزل من التصايح والمواعظ ما تستيقظ به  
افئدة الراقدين قد نزلنا فيه من كل شان بيانا شافيا طوي  
لمن يقروءه ويتفكر في اشاراته لعمرى انه يكفي العالمين لو  
نزلت كلمة منه على الجبال لتطير من الشوق الى الله العزيز  
الجميل انا ما اردنا منه الا اظهار سلطنة الله وعظمته و  
انتشار امره و ظهور استقلاله بين عباده المرييين و ما  
تركنا فيه لاحد من عذران اقرء وكن من الشاكرين قل يا ملا  
الارض تفكروا انا نزلنا في اللوح لرئيسكم بان يجمعنا و علماء  
العصر ليظهر امر الله و حجة لكم انه ارتكب ما ناح به سكان  
الملوك انتم بعد ذلك باي امر تمسكون والى من تذهبون  
ان انصفوا ولا تكونن من الظالمين وكذلك اردنا في العراق

ان نجتمع مع علماء العجم لما سمعوا فروا وقالوا ان هو الا ساحر  
مبین •

وقوله الاعلى اين ايام بعد از ورود سجن اعظم  
ارادة الهیه بان تعلق یافتند که جمیع بریه را بشا طی  
احدیه مجددا باعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر  
نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت -  
نازل و هر کدام با سعی موسم الاول بالصیحه والثانی -  
بالقارعه و الثالث بالحاقة و الرابع بالساهرة و الخامس  
بالطامة و كذلك بالصاخة و الازفة و الفزع الاکبر و الصور و  
الناقور و امثالها ..... از اول ابداع تا حاجنین تبلیغی  
جهرة واقع نشده ظهور قبل و مبشر جمال و لوح فرستاده  
بودند ..... نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند  
و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق  
مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالیسی  
هذه القدرة التي اشرقت واحاطت العالمین •

اوضاع و احوال میسر یحیی

ازل

از حضرت بهاء الله در کتاب بدیع است قوله الاحلی

حسب الامر دولت ایران بعراق تشریف آوردند و میرزا



یحیی بعد از مقدمه ارض طا فرار توده بعراق آمد قـل  
یا ایها المشرك ان الذی انفق رو حـفی سبیل الله وکان  
بین یدی الناس وورث علیه فی کل حین سهام القضاء و ما  
لم یحصها احد الا الله الملك العلیم الخیر و قام علیه اکثر  
الناس حتی انام التي كان فی العراق و فی کل یوم ینادی  
منهم بان یاخذوه ویرسلوه الی ارض الطاء و منهم من  
قال سوف یغرقونه فی الشط و منهم من قال ینقیه الدوله  
و كان علی ذك شهید و علیهم و بكت علیه عیون كل الاشیاء  
بما مسته البلاء و الضراء و انك كتبت ما كتبت الالعنة  
الله علی الكاذبین كل اشیاء شاهد و گواه اتد كه در سنین  
توقف در عراق ابدأ امید جان نبود و در كل حین بیلابی  
جدید مبتلا . . . . . قوالله برین ظهور مع وصایای نقطه  
بیان جل اعزازه بلا یائی وارد شده كه بر احدى از مظاهر  
قبل وارد نشده . . . . . بلا یائی برین ظهور وارد كسه  
احدی محصی آن نه الا الله چنانچه در توفیق جناب  
جود علیه بها الله يك آیه نازل كه والله كبت اهل آفاق  
راگداخته قوله جل كبریاؤه انك رأیتنی و عاشرتنی و عرفت  
بحر سكونی و جبل اصطباری فكرما اقامنی علی الصیحه  
بین السموات و الارضین در دوازده سنه توقف در عراق  
جمیع میدانند كه چقدر جد و جهد فرمودند تا انكه بعضی

فواحش را از مابین این طائفه برداشتند و اگر هم تعوذ بالله  
بعضی مرتکب شده اند در ستر بوده فوالله یا غافل مطلع  
نیستی که برچه مقری این اعتراضات نموده لو تعرف لتهلك  
نفسك فی الحین علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهسی  
از میرزا یحیی و الله الذی لا اله الا هو این بوده که در  
حرم نقطه اولی روح ما سواه فدا تصرف نموده با اینکه در  
کل کتب سماوی حرام و بیشمری او بمقامی رسیده که مخصوص  
زرجات خود را در مکتوبات خود حرام نموده معذک دست  
تعدی بحرم مظهر ملک علام گشود ه فاف له و لو فائه  
و کاش بتفسر خود قناعت مینمود بلکه او را بعد از ارتکاب خود  
وقف مشرکین نموده . . . . . بعد از ورود این ارض  
جمال مبارک و حضرت کلیم و میرزا یحیی هریک در بیت -  
علیحده مقر داشتند و این ارض محلی نیست که نفسی بتفسی  
ظلم نماید و ظلمی را که مشرک بالله ارتکاب نمود در وقتی  
بود که تفریق واقع نشده بود و بعد از ظهور مافی صدره  
تفصیل و تفریق واقع چنانچه ذکر شد و ابداً دیگر ملاقات  
نشده و گفتگوی لسانی بمیان نیامده فاسئل من اهل تلك  
الارض لتبینه الی الصدق سییل .  
و در کتاب اقدس است قوله جل و عز قل یا مطلع الاعراض  
دع الاعراض ثم انطق بالحق بین الخلق تالله قد جرت

دموعی علی خدودی بعا اراک مقبلا الی هواک و معرضا  
عما خلقک و سواک اذکر فضل مولاک اذربیناک فی اللیالی  
والایام لخدمة الامر اتق الله وکن من التائبین انسی  
اشتبه علی الناس امرک هل یشتبیه علی نفسک خذ عن الله  
ثم اذکر اذ کت قائما لیدی العرش و کتبت ما القیناک من  
آیات الله المهیمن المقتدر القدير ایاک ان یضعک الحمیة  
عن شطر الاحدیة توجه الیه و لاتخف من اعمالک انه یغفر  
من یشاء بفضل من عنده لاله الا هو الغفور الکریم انسا  
نصحک لوجه الله ان اقبلت فلنفسک وان اعرضت ان ربک  
غنی عنک وعن الذین اتبعوک بوهم مبین قد اخذ الله من  
اغواک ( واقعه <sup>سید محمد اصفهانی در عکا</sup> ) فارجع الیه  
خاضعا خاشعا متذللا انه یکفر عنک سیئاتک ان ربک لهو  
التواب العزیز الرحیم .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی قوله الاعلی  
بعد از ورود در عراق بامر حضرت پادشاه ایران اید الله  
دوماه او ازید فاصله میرزا یحیی وارث شد ذکر نمودیم ما را  
حسب الامر باینجا فرستادند تو خوب است در ایران باشی  
و میرزا موسی اخوی را میفرستم بطرف دیگر چه که اسم شما  
در دیوان نیامده میتوانید <sup>بخدمت</sup> متی قیام نمائید بعد این  
مظلوم دوسنه منقطعا عن العالم هجرت کرد از بغداد بعد

از رجوع مشاهده شد توقف گردش و سفارش در عهده تاخیر مانده اینمظلوم بسیار محزون شد . . . . . مخصوص  
چند نفر معین نمودیم بر جمع آثار نقطه و بعد از جمع میرزا یحیی و میرزا وهاب خراسانی که میرزا جواد معروف بود این دو را در محلی جمع نمودیم و دودوره کتب حضرت نقطه را حسب الامر نوشته و تمام نموده اند اینمظلوم از کثرت مراد به با نام کتب را ندیده و از آثار نقطه ببصر ظاهر مشاهده ننموده و این آثار نزد ایند بود که هجرت واقع شد و قرار شد میرزا یحیی این نوشتجات را برداشته بشطر ایران توجه نماید و در آن ارض انتشار دهد و این مظلوم حسب الاستدعا وزاری دولت علیه بآن شطر توجه نمود و بعد از ورود در موصل مشاهده شد میرزا یحیی پیش از حرکت مظلوم رفته و منتظر است باری کتب و آثار در بغداد ماند و او خود بشطر علیه توجه نمود و جز اینعبان شد حال حق شاهد است بر این مظلوم چه گذشت چه که بعد از زحمتهای زیاد آثار را گذاشت و خود بمهاجرین پیوست مدتها این مظلوم باحزان تا منتنا هیه مبتلا تا انکس بقدری که غیر حسی کسی آگاه نیست آثار را بمقام دیگر و ارض دیگر فرستادیم چه که در عراق عرب باید اوراق را در هر شهر ملا حظک نمود والا از هم میریخت و ضایع

میشد و لکن الله حفظها وارسلسها الى مقام قدره الله من قبل انه هو الحافظ المعين هرجا اين مظلم رفت ميرزا يحيى از عقب آمد . . . . . و لکن در سر سيد اصفهانی او را اغوان نمود و عمل نمودند آنچه را که سبب فزع اکبر شد .

وقوله الابین سيد محمد یکی از خدام بوده در ایامی که - حسب الخواهدش دولت علیه عثمانی بآن شطرتوجه نمودیم همراه بوده بعد از وظاهر شد آنچه که لعمر الله قلم اعلى گریست و لوح نوحه نمود لذا طردش نمودیم و بمیرزا يحيى پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ ظالمی ننمود ترکاه و قلنا اخرج يا غافل بعد از ظهور این کلمه بمولوی خانه رفته با آنها بوده الی ان جاء - امر الخروج .

و در لوح خطاب بشیخ سلمان قوله الاعلى ضرب مقامی رسیده مقام عزى را که اگر جمیع ماکان برخوان نعمتشر حاضر شوند و المسی آخر لا آخر از آنچه موجود است متنهم گردند ابدای کسی را - حرفی نه نسبت بغل دادند و باطراف نوشتند که شهریه ما را قطع کردند .

و در مناجاتی است قوله الاعلى فلما علت كلمتك و ظهرت عظمك و لاح امرک و سلطانتک خرجوا عن خلف الستر بغیا علی نفسک و اعراضا عنک الی ان ارادوا قتلی .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است خطاب بحاجی

میرزا هادی دولت آبادی در حق میرزا یحیی قوله الاعلی نفسی که يك لطمه درد نیا نخورد و همیشه پنج نفس از اماء الله نزدش بود ما و را مظلوم میگوئی و حق که از اول عمرتسا بحال دست اعداء بوده و ببدترین عذابهای عالم معذب گشته باونسبت داده آنچه را که یهود در حق مسیح نگفتند اسمع نداء المظلوم ولا تکن من الاخسرین . . . . حضرت دینان که بقول نقطه روح ما سوا فداه مخزن امانت حق جل جلاله و مکن لالی علم اوست او را بظلمی شهید نمودند که ملا اعلی گریست و نوحه نمود و اوست نفسیکه علم مکنون و مخزون را باو تعلیم فرموده و در او ودیعه گذاشته بقولمان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و آتیناک عزّا من عند الله الذعین فوادک لطیف تعرف قدره و تعزّیهاه و قد منّ الله علی نقطه البیان بعلم مکنون مخزون ما نزل الله قبل ذلك الظهور و هو اعزّ من کل علم عند الله سبحانه و قد جعله حجة من عنده بمثل ما قد جعل الایات حجة من عنده انتهى آن مظلوم که دارای خزینة علم الهی بود مع جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزا کل را شهید نمودند یا هادی کتابش نزد توحا ضراست آنکه اسمش را - مستی قظ گذارده بخوان اگر چه دیده و لکن مکرم مشاهده نطا

لعلك تتخذ لنفسك في خبا الصدق مقام رفيعا وهمجنين آفلا  
سید ابراهیم که درباره اثر از قلم نقطه اولی این کلمات جاری  
قولتعالی : ( ان یا خلیلی فی الصحف وان یا ذکری فی —  
الکتب من بعد الصحف وان یا سعی فی البیان ) انتهى او —  
و در بیان را ابوالشور و ابوالدواهی نامیده حال انصاف ده که  
بر این مظلومها چه وارد شده مع آنکه یکی در خدمت مشغول  
و دیگری بر او وارد باری لعمر الله با عملی عامل بوده که قلم حیا  
میکنند از ذکرش قدری در عصمت نقطه اولی تفکر کن ملاحظه نما  
چه ظاهر گشته وقتیکه این مظلوم از هجرت دو ساله که در صحاب  
و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که مدتها در بیابانها  
دیدند رجوع بدار اسلام نمود میرزا محمد علی نامی رشتی  
بعضور آمد و امام جمعی بکلمه نطق نمود درباره عصمت  
آنحضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود سبحان الله  
چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک جستند باری  
از حق من طلبیم که عامل را توفیق بخشد بر توبه و انابه آن  
هوالموید الحکیم و جناب دیگان علیه بهاء الله و رحمته بحضور  
فائز مطابق آنچه از قلم حضرت نقطه اولی ظاهر شد .  
وقوله الاعلی یفتخرون بخاتمک و یضرونه علی الالواح لاثبات  
ریاساتهم بعد الذی انی ارسلت الیهم لعل یتشعرون .

## شهادات و بلیغات

و نیز قولها لعلی لو اردتم قدرت الله انّها قد اشرقت عن افسق  
مشية ربکم العلی العظیم وان اردتم ما يعجز عنها لعبساده  
فانظروا فی کل ما ظهر من عنده ثم اسئلوا العراق والمدینة  
التي جعلها للعصر شالا سمه الاعظم ان انصفوا ولا تکون من  
من الغافلین وان اردتم الايات ملئت شرق الارض وغربها .

و نیز در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است در ماژند ران  
ورشست جمع کثیری را بیدترین عذاب معذب نمودند از جمله  
حضرت حاجی نصیرکه فی الحقیقه نوری بود مشرق از افسق  
سما تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را  
بریدند . . . در اشران و تجلی نیر انقطاع که از شطرا اعلا ی  
قلب ملا علی جان اشراق نمود نظر نماید نفحات کلمه علیا  
واقترار قلم اعلی بشائنی جذبش کرد که میدان شهادت و ایوان  
عشرت نزدش یکسان بل الاولی اولی .

وقوله الاعز و در ارض صاد نار ظلم مشتعل بشائنی که هر  
منصفی نوحه نمود لعمرک از مدائن علم و معرفت تحیب و بکاء  
مرتفع بقسمی که کباب اهل بر و تقوی محترق نورین نیرین  
حسنین در آن ارض رایگان جان فدا نمودند . دولت و ثروت و  
عزت ایشانرا منع ننمود الله یعلم ماورد علیهما والقوم اکثرهم  
لا یعلمون و قبل از ایشان جناب کاظم و من معه و در آخر



حضرت اشرف ..... و همچنین در عهد سردار عزیزخان جناب  
عارف بالله میرزا مصطفی و من معه ..... در حضرت بدیع  
که حامل لوح حضرت سلطان بود تفکر نما که چگونه جان داد  
..... حضرت نجفعلی را اخذ نمودند و با کمال جذب و  
شوق قصد مقام شهادت نمود ..... در جناب ابا بصیر و  
سید اشرف زنجانی تفکر نمائید ام اشرف را حاضر نمودند که  
ابنش را نصیحت نماید ترغیب نمود الی ان فازی بالشهادة الكبرى  
..... در ابا بدیع تفکر نمائید آن مظلوم را اخذ نمودند و  
بسبب و لعن این مظلوم امر کردند و لکن بعنایت الهی و رحمت  
ربانی شهادت اختیار نمود ..... در حضرت سید اسمعیل  
علیه سلام الله و عنایت نظر نمائید که قبل از فجر باب بیت رابا  
عمامه خود جاروب نمود و بعد در کنار شطّ مقبلا الی البیت  
بدست خود جان نثار نمود .

و در مناجاتی برای ایام صیام است و بلغوا فی الشقوة الی مقام  
کتبوا بانه نسخ البیان بعد الذی بنفسی ظهر حکم البیان .  
و قوله الاعلی درمازندان جمع کتیری از عباد الله را تمام نمودند  
حاکم بمفتریات جمع را تاراج کرد از جمله ذکر نمود حضرات  
اسلحه جمع کردند و بعد از تفحص ملاحظه شد یک لوله تفنگ  
من غیر اسباب بود . (راجع به ملاعلی جان ماه فرو زکسی  
مازندران و اهل آن قریه است) و قوله الاعلی یا شیخ زمام

امور بقوت الهی و قدرت ربّانی اخذ شده بود اخذ عزیز مقتدر  
 احدی قادر بر فساد و فتنه نبوده حال چون قدر عنایت و  
 الطاف راندا نستند بجزای اعمال خود مبتلی شده و میشوند  
 و مأمورین نظر بحرکت سّری حبل معدود در جمیع جهات حزب  
 مخالف را تحریک و تائید نموده اند و در مدینه کبیره —  
 (اسلامبول) جمعی را بر مخالفت این مظلوم برانگیختند و امر  
 بمقامی رسیده که نفوس مأموزه در آن ارض تمسک نمودند  
 بآنچه سبب ذلت دولت و ملت است یکی از سادات بزرگوار  
 که نزد اکبری از منصفین معروف و عملش مقبول و —  
 تجارتش مشهور بیروت توجه نمود نظر بدوستی آنجناب باین  
 مظلوم از سیّالیه برقیه بترجم خبر دادند سید مذکور با آدم  
 خود وجهی از نقد و غیره سرقت کرده اند و بعدا توجه  
 نموده اند و مقصود از این حرکت ذلت این مظلوم بود . . . . .  
 جناب حاجی شیخ محمدعلی علیه بهاء الله الابدی از تجار  
 معروف بوده اکبری از اهل مدینه کبیره او را میشناسند در —  
 ایام اخیره که سفارت ایران در آستانه درسّسرت تحریک  
 مشغول آن مقبل صادق را پریشان دیده اند تا آنکه  
 شبی از شبها خود را در بحر انداخت و از قضا جمعی از  
 عباد حاضر و او را اخذ نموده اند و این عمل را هر حزبی  
 تعبیری نمود و ذکری کرد تا آنکه مرّه اخیری شبی از شبها

در جامعی رفته و خادم آن محل ذکر نمود این شخص شب را -  
احیا داشت و تا صبح بمناجات و دعا و عجز و ابتهال مشغول  
و بعد ذکرش قطع شد و این عبد توجه و مشاهده شد روح را -  
تسلیم نموده و شیشه خالی نزدش دیده شد مشعر بر اینکه  
سمّ خورده باری بکمال تحیر قوم را اطلاع داد و دو وصیت نامه  
از او ظاهر شد اما اول مشعر بر اقرار و اعتراف بروحدانیت حق و  
تقدیس ذاته تعالی عن الاشباه و الامثال و تنزیه کینونته عن -  
الاصاف و الاذکار و الاقوال و الاقرار بظهور الانبیا و الاولیاء و  
الاعتراف بماکان مرقوما فی کتب الله ولی الوری و در ورقه دیگر  
مناجاتی عرض کرده .

و قوله الاعلی و همچنین در شهادت حاجی محمد رضا در مدینه  
عشق تفکر نمائید ظالمهای عالم برین مظلوم وارد آوردند آنچه  
را که بعضی از ملل خارجه گریستند و نوحه نمودند چه که از  
قرار مذکور و معلوم سی و دو زخم بر جسد مبارکش وارد معذک  
احدی از امر تجاوز ننمود و دست در نیاورد در هر حال حکم  
کتاب را بر اراده خود مقدم دانستند مع آنکه در آن مدینه  
جمعی ازین حزب بوده و هستند استعدا آنکه حضرت سلطان  
ایده الله تبارک و تعالی درین امور بنفسه تفکر فرمایند و بعدل  
و انصاف حکم نمایند مع آنکه در اکثری از بلاد ایران درین  
سنین اخیره این حزب گشته شدند و نکستند مشاهده میشود

بفضای افئده بعضی زیاده از قبل ظاهر و از سید اعمال  
شفاعت مظلّم ها از اعداء نزد امراء بوده البته بسمع بعضی  
رسیده که حزب مظلّم در آن مدینه نزد حاکم از قاتلها  
شفاعت نمودند و تخفیف طلب کردند فاعتبروا یا اولسی  
الابصار.

و در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الاحلی و این -  
مظلوم در دیار غربت جمیع عالم اند که کلّ ملوک معرض و جمیع  
ادیان مخالف حال معلّم است چه بلایائی وارد شده و  
میشود مثلاً اگر به نفسی گفته شود لا تشرب الخمر و لا تقل  
مالا اذن به الله فوراً قیام می نماید به مفترباتی که شبه آن  
در ارض تصور نشده چنانچه دو نفس خبیثه را بعد از ارتکاب  
منهیات لا تحصی طرد نمودیم قسم بافتاب عز تقدیس بطغیان  
ظاهر شدند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع افعال  
مذمومه منهبیه خود را در نزد جمیع اهل بلد بحق نسبت  
داده اند علیهم ما علیهم .

و در آثار حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز جمال مبارک  
روحی لاحبائه الفداء در هر ساعتی جام بلا نوشید از -  
ایوان بزدان افتاد و سرگردان بکلّ جهات گشت و اذیت  
شدید در طبرستان بیای مبارک رسید و سمّ نقیع داده شد  
گهی بعراق نفی شد و گهی بسقلاب و بلغار افتاد گهی در

سجن عکامسجون شد .

و قوله العزيز آثار زهر همیشه در د و پهلوی مبارك ظاهر بود  
(مستومیت حضرت بهاء الله در انبار طهران و در ادرنه ) .  
و از آن حضرت در خطاب بمحفل روحانی طهران است قوله العزيز  
شخصی در اینجا است مستنطق یاسین نام مدّت ده پانزده سال  
است که در اینجا مستنطق است این شخص را نهایت احترام  
و رعایت می نمودم و انعامات کثیره مخفی کم باو میکردم حتی  
وقتی شکایت از تاخیر معاش و مواجب نمود سه ماه متعاقباً  
اعانت معاشیه باو شد بعد روزی در نزد این عبد آمد و گفت -  
شما چند نفر از هواداران خویش را بقصر بفرستید تا با -  
هواداران اخوی میرزا محمد علی منازعه نمایند و مضاربه کنند بعد  
من هواداران میرزا محمد علی را در تحت استنطاق مجرم و متهم  
مینمایم و حبس می کم من ملاحظه نمودم با وجود نهایت رعایت  
چنین دسیسه و وسوس می نماید که در میان طرفین مضاربه و  
مقاتله حاصل گردد بعد طرفین را در تحت استنطاق گرفته  
انتفاع زیادی نماید با وجود این محبتها چنین خیانتی در خاطر  
دارد لهذا من بالمره معاونت حتی معاشرت را با او قطع نمودم  
این وسیله در دست اخوی میرزا محمد علی افتاد دید این شخص  
از من مکدر است فوراً با او ارتباط یافت و چون آن شخص -  
مستنطق با جمیع درین بلد نهایت ارتباط و الفت دارد -

علی الخصوص علماء لهذا بامیرزا محمد علی شب و روز مجالس  
ومعاشر شدند و اساس فساد و فتنه گذاشتند جمیع بتعلیم  
برادر و مجدّ الدین بود و موّاربه در میان مستنطق و بعضی  
از علماء ایشان اینکه اگر بر سر من وارد شود جانشین میسرزا  
محمد علی خواهد بود آنوقت واردات محمد علی بی پایان گرد  
و مستنطق و آن علماء ثروت بی پایان خواهند یافت جوهر  
مقصود این است تا آنکه مستنطق و عونه خفیا کسانی چند را  
بتقدیم لوائح فساد بعتبه علیا داشتند آن لوائح بعتبه -  
علیا رفته از آنجا هیئت تفتیشیه باینجا ارسال شد ولی افسوس  
که هیئت محترمه را با وجود عدالت و بیغرضی اطلاع از وقایع  
سالفه نه که بین مستنطق و عونه او بامیرزا محمد علی باطنی  
مرتبط و عداوت و بغضا هستند لهذا هیئت محترمه  
نظر بعدم اطلاع مستنطق معهود را طلب فرموده و از او  
استفسار کردند و استیضاح مسائل جستند او نیز در نهایت  
مکر و خدعه تفصیلی ذکر نمود و نفوسی که عونه او هستند  
آنها را بمقام شاهد گذراندند و چون هیئت تفتیشیه بکلی  
حسب الماء موریه این تحقیقات را مکتم داشتند لهذا شخص  
صادق نبود که حقیقت واقع را بیان نماید الی الان قضیه  
مکتم است ولی از قرائن چنین معلوم میشود که رفقای برادر  
سرا تبلیغاتی مخالف واقع افتراء زد ماند و گفته اند و بجهت

اثبات باز سرا نفوس را تحريك نموده اند که آن نفوس نیز تصدیق نمایند و این آوارگان نیز سی و شش سال است درین زندان نه دوستی داریم و نه آشنائی قاطبه اهللی و وجوه مملکت در - نهایت خلاف و شقاق اند دیگر معلوم است چه گفته اند و چه خواهند گفت سبحان الله شخصی صدی نام در باغ ما هشتاد سال پیش شاگرد باغبان بود بعد گاوهارا دزدید و دست دزدان داده بردند در سایر جهات فروختند قضیه معلوم شد اقامه دعوی براو نمودیم و دزدی او ثابت شد و مدت مدیدی در حبس ماند و قیمت گاوهارا از او تحصیل نمودیم بالطبع این شخص در نهایت بغض و عداوت است مستنطق چند روز پیش او را آورده خفیا تعلیماتی باو داده که هیئت تفتیش تورا خواهند خواست و چنین و چنان از تو سؤال خواهند کرد باید تو چنین جواب گوئی از قرار مسموع از خود صدی مذکور هیئت تفتیشیه او را نیز خواسته اند و از چنین دشمنی استفسار فرمودند .

و در سفرنامه آمریکا است قوله العزیز هنوز آن هیئت تفتیش و تعدی در مراجعت از عکا بین راه اسلامبول بودند که سطوت عدالت - ملکوت جمیع امور را منقلب نمود و سلطان عبدالحمید معزول شد و مفتشین یکی مقتول و دیگری هلاک و دو نفر هم فراری گشتند و یکی از آنها در بر مصر بجهت مصارف یومیه از احباب سؤال کرد .

فصل ششم در حجج مذکوره در آثار دینیه راجع بحقانیت  
 این امر و غیره و در شان معجزات تسب حضرت بها<sup>۱</sup> الله و بها  
 عدم تدبیر مدرسه بروز علم و قیام بر امر و قبول انواع بلیات  
 از حضرت عبدالبها<sup>۲</sup> در مفاوضات است قوله العزیز:  
 مظلما هر مقدسه مصدر معجزات اند و مظهر آثار عجیبه هر امر  
 مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جائز است زیرا بقوتی  
 خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و بقدرتی ماوراء  
 طبیعت تا<sup>۳</sup> تیرد عالم طبیعت نمایند از کلمات امور عجیبه -  
 صادر شده ولی در کتب مقدسه اصطلاح مخصوصی موجود  
 و در نزد آنان این معجزات و آثار عجیبه اهمیتی ندارد -  
 حتی ذکرش نخواهند زیرا اگر این معجزات را بر همان  
 اعظم خوانیم دلیل و حجت از برای حاضرین است  
 نه غائبین مثلا اگر از برای شخص طالب خیارح،  
 از حضرت موسی و حضرت سسیح آثار عجیبه روایت شود انکار  
 کند و گوید از بتها نیز بقواتر یعنی بشهادت خلق کثیر آثار  
 عجیبه روایت شده است و در کتب ثبت گشته بر همین از برهما  
 يك كتاب آثار عجیبه نوشته پس طالب بگوید از کجا بدانیم  
 یهود و نصاری راست گویند و بر همین دورغ گوید هر دو روایت  
 است و هر دو خبر و هر دو مدون در کتاب هر یک را احتمال  
 وقوع و عدم وقوع توان داد . . . پس معجزات اگر از



برای حاضرین برهان است زیرا غائبین برهان نیست اما  
دریم ظهور اهل بصیرت جمیع شئونات مظهر ظهور را معجزا<sup>ت</sup>  
یابند زیرا ممتاز از مادون است همینکه ممتاز از مادون است  
معجزه<sup>ه</sup> محض است ۰۰۰۰۰ و این معجزات ظاهره در نزد  
اهل حقیقت اهمیت ندارد مثلا اگر کوری بینا شود عاقبت  
باز کور گردد یعنی بمیرد .

و از حضرت عبدا لبها<sup>ء</sup> در مفاوضات است قولها لعین بعضی از  
خانمانها و دودمانها بموهبتی مخصوص گردیدند مثلا سلاله<sup>ء</sup>  
ابراهیمی بموهبتی مخصوص بود که جمیع انبیای بنی اسرائیل  
از سلاله<sup>ء</sup> ابراهیمی بودند این موهبت را خدا با آن سلاله<sup>ء</sup> غایت  
فرمود حضرت موسی از طرف پدر و ماد روح حضرت مسیح از طرف  
مادر روح حضرت محمد و حضرت اعلی و جمیع انبیای بنی اسرا<sup>ئیل</sup>  
و مظاهر مقدسه از آن سلاله<sup>ء</sup> اند ( جمال مبارک نیز از سلاله<sup>ء</sup>  
ابراهیمی هستند چون حضرت ابراهیم غیر از اسمعیل و اسحق  
پسرهای دیگر داشت که در آن زمان بصفحات ایران و -  
افغانستان هجرت نمودند و جمال مبارک نیز از آن سلاله<sup>ء</sup> اند ) و  
نیز در شان از وزراء<sup>ء</sup> بود ۰۰۰۰۰ در مدرسه علمی نیاموختند  
و با علماء و فضلا<sup>ء</sup> معاشرت ننمودند و در دایت زندگانی در کمال  
خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مو<sup>ء</sup> اتس و مجالس<sup>ن</sup>  
از بزرگان ایران بودند نماز اهل معارف بمجرد اینکه باب

اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار سید ابرار است -  
و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر نصرت حضرت باب قیام فرمودند  
..... واضحاً مشهوداً در بین اعداء مشهور بودند و با قامه  
آدله و براهین مشغول و با باعلاء کلمة الله معروف و بکرات و -  
مرآت صدمات شدیدة خوردند و در هر دقیقه در معرض فدا  
بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین مسجون -  
گشتند و اموال باهظه موروثه کل بتالان و تاراج رفت و از -  
مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و نهایت درسجس  
اعظم قرار یافتند با وجود این دائماً نداء بلند بود و وصیت  
امرالله مشتهر و بفضل و علم و کمالاتی ظاهر شد که سبب  
حیرانی کل اهل ایران شد ..... حتی علمای ایران که  
در کربلا و نجف بودند شخص عالمیرا انتخاب کردند و توکیل  
نمودند و اسم آن شخص ملاحسن <sup>مور</sup> عمو آمد بحضور مبارک .....  
پس بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند .

### معجزات و کرامات

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی است  
استدعا آنکه دوستان این ذیل را بفبار اکاذیب نیالیند  
و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شان و مقام و  
تقدیس و تنزیه نگاهند .

و در خطایی از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز علمی یا

امقاله آن جمیع المسائل المذكورة فی الانجیل انها كلها لها تفسیر و تأویل لا یعلمها الا کل سمیع و بصیر .  
و قوله الجلیل معجزات جمال مبارك را ذکر نکم شاید سماع گوید این روایت است و محتمل الصدق و الکذب مثل اینکه در انجیل روایات معجزات مسیح از حواریین است نه دیگران اما یهود منکر آن ولی اگر من بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارك کم بسیار است و در شرق مسلم حتی در نزد بعضی اغیار نیز مسلم است ولی این روایات حجت و برهان قاطع از برای کل نشود شاید سماع گوید بلکه این مطابق واقع نیست زیرا طوائف سائره نیز روایات معجزات از مقتداهای خود کنند مثلاً امت براهمه از برای برهما روایت معجزات کنند از کجا نفهمیم که آنها کذب است و اینها صدق است اگر روایت است آنها روایت است اگر تواتر است آنها تواتر است لهذا این روایات برهان مقنع نیست بلی برهان است از برای شخص حاضری که بود و آنها نیز شاید که شبهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود از برای بعضی سحارها نیز وقوعات عجیبه روایت شده است . باری مقصود این است که بسیار امور عجیبه از جمال مبارك ظاهر شد اما ما روایت نمی کنیم زیرا جهت کل من علی الارض حجت و برهان نمیشود بلکه از برای آنان که مشاهده نموده نیز برهان قاطع نشود

گمان نمایند که سحر است و همچنین اکثر معجزات که از انبیاء ذکر شده است معانی دارد مثلا در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل منشق گشت و اموات از قبور برخاستند اگر این بظاهر بود واقعه عظیمی است البته در تاریخ ایام درج میشود و سبب اضطراب قلوب میشود و اقلا حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول میدادند و یا آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد و ما مقصد مان انکار کردن نیست فقط مراد این است این روایات برهان قاطع نمیشود و معنی دارد .

و قوله العزيز این از اعظم معجزات جمال مبارك است که مسجون بودند ولی در نهایت حشمت و اقتدار حرکت میکردند زندان ایوان شد و نفس سجن باغ جنان گشت و این در قرون اولی ابداء وقوع ندارد که شخص اسیر زندان بقوت و اقتدار حرکت فرماید و در زیر زنجیر صیت امر الله بفلک اثیر رسد و در شرق و غرب فتوحات عظیمه کرده و بقوت اعلی کون را مسخر نموده هذا ما امتازیه هذا الظهور العظیم .

و از حضرت بهاء الله در سورة الملوك است قوله الاعلی و انتم یا معشر الحکما ما حضرتم عندنا لتسمعوا نغمات الروح

و تعرفوا ما اعطاني الله بفضلہ و ان هذا فات عنكم ان انتم تعلمون ولو حضرتم بين يدينا لعلمناكم من حكمة التي تغنون بها عن دونها و ما حضرتم وقضى الامر ونهيت عن اظهارها من بعد لمانسبونا بالسحر ان انتم تسمعون .

و در لوحی خطاب بمیرزا باقر بصّار رشتی قوله الاعلی یا باقر نامه ات رسید و از حقّ بصر خواستی شکی نیست که حقّ جلّ جلاله مقتدر است و با سمش اعلام يفعل مايشاء و يحکم ما یرید بر اعلی بقاع ارض مرتفع و منصوب از مقتضیات حکمت الهی احدی اطلاع نداشته و نخواهد داشت لذا محبوب آنکه شاریان کوثر معانی جمیع امور را بحقّ تفویض نمایند و باراده حقّ جلّ جلاله ناظر باشند نه باراده خود .

و در کتاب بدیع است قوله الاعلی لزال اصل حجّت آیات الهی بوده و لکن ازین ظهور اعظم من دون آیات ظاهر شده آنچه از اتیان بمثلش کلّ عاجز بوده و خواهند بود .

و در لوحی است قوله الاعلی اگر ناس بخلع انصاف مزین شوند جمیع اذعان نمایند که بیّنه الهی و برهان عرّصمدانی بکینونته ظاهر شده چه مقدار عباد که بچشم خود خوارق عادتیه و ظهورات الهیه را مشاهده نمودند و لسانشان بمدح جمال رحمن ناطق بشائی که اشعار لاتحصى در مدحش انشاء نمودند و معدّلك بحجباتی که ابدا عند الله حکم وجود بر آن نشده

چنان محتجب گشته اند که جمیع را انکار نموده و حال در  
بیدار ضلال سائرند و در تیه غفلت و جهل سالک بشائی که  
آنچه ببصر خود دیده اند و بقلب خود ادراک نموده اند  
از جمیع غافل شده اند لم یزل چنین بوده و لایزال چنین  
خواهد بود و اگر در کلّ حین حقّ بحجت لائح مبین ظاهر  
شود هر آینه مشرکین را نفع حاصل نه چنانچه در کلّ اعصار  
از مظاهر نفس الله معجزات و خوارق عادات طلب نموده  
و هر وقت ظاهر شد اعراض معرضین و نار بفضاء بیشتر  
و مشتعلتر شد چنانچه شنیده آید .

و در لوحی است قوله الاعلی یم یومی است که جمیع نبیین و  
مرسلین از جانب ربّ العالمین کل را بشارت بآن داد مانند  
و همچنین بظهور مگم طور برهان کلیم بعصا ظاهر و برهان  
این مظلّم بقلم باهر حضرتش با یک عصا بر اسیاف عالم  
زد و این ظهور با یک قلم بر جمیع امم و در مقام دیگر برهان  
کلیم توراة بوده و دلیلی که از حضرت مسیح باقی ماند  
اوراق انجیل بوده و هست و حجّت باقیه حضرت خاتم  
کتاب فرقان که فارق بین حقّ و باطل است سبحان الله  
حال معادل کتب سماوی از قبل و بعد نازل و مشهود<sup>ظاهر</sup>  
شد آنچه که هر صاحب بصری شهادت داده بر اینکه  
شبه و مثلی نداشته و ندارد و معدّلك قم از مراد الهی

محجوب و از ر حیق مختم محرم .  
و در لوحی است قوله الاعلی شق قمر گفته اند <sup>شق</sup> شمس ظاهر و آن -  
در وقتی پدید آمد که شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای  
ایران بود از صراط لغزید و بمقر خود راجع یا ایها السائل  
آفتاب اطمینان از جمیع جهات طالع و نیر ایقان از افق الواح  
لائح و ساطع امروز خلیل قد اطمئن قلبی گفته و کلیم بلك الحمد  
یا اله العالمین ذا کر بیک قلم بر اسیاف عالم زدیم آیاندیدی  
نشندی ارجع الی اللواح انها تجذبک الی رب العالمین .  
و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی  
ای اهل ارض لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست نداشته  
و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلال احزاب عالم و تفریق  
ام است بوده و هست تا کل فسارغ و آزاد شوند و بخود  
پردازند استعدا آنکه دوستان این ذیل را بغبار اکاذیب -  
نیالایند و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شان  
و مقام و تقدیس و تنزیه نگاهند .

و در لوحی که نیز ذیل ریاضات مبتدعه بتفصیل ثبت است -  
قوله الایین کاش بدار السلام میرفتند در تکیه قادریه ملاحظه  
می نمودند و متنبه میشدند ای علی جمعی در آن محل موجود  
و مجتمع و نفسی الحق که مشاهده شد نفسی از آن نفوس -  
زیاده از اربع ساعات متصلا خود را بحجر و مدر و جدار میزد

که بیم هلاکت بود بعد منصعاً بر ارض میافتاد و مقدار دو-  
 ساعت ابتدا شعور نداشت و این امور را از کرامات می‌شمرند  
 ان الله برئى عنهم ونحن برآء ان ربك لهو العليم الخبير  
 يعلم خائنة الاعين وما فى صدور العالمين و همچنین جمعی  
 هستند بر فاعی معروف اند آن نفوس بقول خود در آتش  
 میروند و در احیان جذبه سیف بر یکدیگر میزنند بشأنی که  
 ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند کلّ -  
 ذلك حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انهم من الاخسرین  
 جمیع این امور برای العین مشاهده شده و اکثری از ناس  
 دیده اند بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهوم  
 بآن ارض توجه نماید و نکایای مذکوره و مایحدهات فیها را --  
 مشاهده کند که شاید بخطوات نفسانیه و توهمات انفس  
 خادعیه از شطرا حدّیه و مالک برّیه ممنوع نشود ای علی جمعی  
 در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع  
 نموده اند و با وحوش انس گرفته اند و لیالی و ایام بریاضات  
 شاقه مشغول اند و باز کار ناطق معدّلك احدی از آن نفوس  
 عند الله مذکور نه با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افرا  
 ارض می‌شمرند .

ابراهیم خلیل و خاندانش و موسی کلیم و انبیاء

و نیز از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است قولاً العزیز



حضرت ابراهیم در بین نهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت و مخالفت با ملت و دولت خویش حتی خاندان خود کرد جمیع الهه<sup>۱</sup> ایشان را رد نمود و فرمود «اوحیدا» مقاومت یک قوم قوی فرمود . . . . فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند حضرت ابراهیم قدم ثبوت بنمود و خارق العاده - استقامت فرمود و خدا این غریت را عزت ابدیه کرد تا قاء سیس و حد اثبت نمود زیرا جمیع بشر عبد<sup>۲</sup> او ثان بودند .  
و قولها العزیز . حال شخصی که زیانش کال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت بقتل یافت و مدتی مدید از خوف متواری شد و چو یانی نمود چنین شخصی بیاید و چنین امر عظیم در عالم تاء سیس فرماید که اعظم فیلسوف عالم به هزار یک آن موفق نشود . . . بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پرورده شده بود و بین ناس مشهور بقتل گشته و چو یان شده و در نزد دولت و ملت فرعون بی نهایت مبعوض و مغضوب گشته همچنین شخصی یک ملت عظیمه را از قید اسارت خلاص کرد و اقناع نمود و از مصر برون آورد و بارض مقدسه رساند و آن ملت در نهایت ذلت بودند بنهایت عزت رسیدند و اسیر بودند آزاد گشتند جاهلترین اقوام بودند و عالمترین اقوام شدند . . .  
و در خطابه<sup>۳</sup> در سفرنامه<sup>۴</sup> آمریکا است قولها العزیز از جمله انبیاء حضرت ابراهیم بود که بجهت آنکه منع عبادت اصنام کرد و دعوت

بوحدا نیت الهیه نمود او را اذیت نمودند و از بلد اخراج کردند لکن ملاحظه کنید که چگونه دین سبب ترقی است که آنحضرت عائلهئی تشکیل فرمود خدا آنرا برکت داد و مبارک نمود بسبب دینی که از برکت آن انبیاء از آن عائله پیدا شدند اشخاصی مانند یعقوب مبعوث شد یوسفی مبعوث گردید موسائی ظهور نمود هارون، داود، سلیمان و انبیاء الهی از آنعائله ظاهر شدند ارض مقدسه در تصرف آنها آمد مد نیت کبری تا سیس گشت بسبب دین الهی که تا سیس شده بود . . . الی الان خاندانش در جمیع عالم منتشر است . . . اعظم از آن اینکه حضرات بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در تعدی قبطیان در نهایت ذلت بودند قوم قبطی چنان ضد سبطی بود و غالب که در هر کار و زحمتی که داشتند سبطی را می گذاشتند بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلت توحش و جهالت بودند که حضرت موسی مبعوث شد با آنکه بظاهر چو یانسی بود لکن بقوت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود نبوتش در

---

ولقد آتینا بنی اسرائیل الكتاب والحکم والنبوة ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی العالمین و آتیناهم بینات من الامر فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیہ یختلفون .

(سوره جاتیه آیه ۱۵ و ۱۶)

عالم شیوع یافت شریعتش مشهور آفاق گردید با آنکه فرید و وحید بود بقوت دین جمیع بنی اسرائیل را از اسیری نجات داد بارض مقدسه برد تا سیس مد نیت عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که بمنتهی درجه عزت رسیدند از حضیض اسارت باوج نجات رسیده در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند در مد نیت ترقی نمودند در علوم و فنون ترقی کردند در صنایع و حکم ترقی نمودند بالاخص در علوم و ترقی آنها بدرجه رسید که فلاسفه یونان بارض مقدسه آمده از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این بحسب تاریخ مسلم است که حتی سقراط حکیم بارض مقدسه آمده تحصیل حکمت از علماء بنی اسرائیل کرد چگون مراجعت بیونان نمود تأسیس وحدانیت الهی فرمود و ترویج مسئله بقای روح بعد موت کرد جمیع این حقایق را از بنی اسرائیل تحصیل نمود و همچنین بقراط خلاصه اکثر فلاسفه در ارض — مقدسه از انبیای بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمود و چون بوطن مراجعت مینمودند انتشار میدادند حال از امریکه چنین ملت ضعیف ذلیل را چنان قوی نمود و از اسارت بسطنت رسانید و از جهالت بمقام علم و حکمت کشانید و فلاح و نجاج داد تا در جمیع مراتب ترقی کردند معلوم میشود که دین امری است سبب ترقی و عزت عالم انسانی و آن اساس سعادت نابدی است.

حضرت مسیح و حواریلان و مؤمنان

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مقاضات است قوله العزیز:

جميع انبياء بني اسرائيل مظاهر وحى بودند و حضرت مسيح نيز مهبط وحى لكن وحى كلمة الله كجا و الهام اشعيا و ارميا و - ايليا كجا . . . . . صفات كماله و جلوه فيوضات الهية و انوار وحى در جميع مظاهر مقدسه ظاهر و باهرولى كلمة الله الكبرى حضرت مسيح و اسم اعظم جمال مبارك را ظهور و بروزى مافوق تصور زيرا دارند؛ جميع كمالات مظاهر اوليه بودند و مافوق آن بكمالاتى متحقق كه مظاهر سائره حكم تبعيت داشتند . . . فضائل و كمالات حضرت مسيح و اشراقات و تجليات جمال مبارك كجا و فضائل انبياء بني اسرائيل مثل حزقيل و اشموئيل . . . كل مظاهر وحى بودند و لى فرق بين منتها درميان . . . . . و مقصود از شجره حيات اعلى رتبه عالم وجود مقام كلمة الله است و ظهور كلى لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور اشرف مظهر كلى آن مقام ظاهر و لائح گشت زيرا مقام آدم من حيث ظهور و بروز بكمالات الهية مقام نطفه بود و مقام حضرت مسيح رتبه بلوغ و رشد و طلوع نير اعظم رتبه كمال ذاتى و صفاتى بود اين است كه در جنت اعلى شجره حيات عبارت از مركز تقديس محض و تنزيه صرف يعنى مظهر كلى الهى است و از دور آدم تا زمان حضرت مسيح چندان ذكرى از حيات ابدية و كمالات كلييه ملكوتيه نبود اين شجره حيات مقام حقيقت مسيح بود كه در ظهور مسيحى غرس گشته و با ثمار ابدية مزين

شد . . . حضرت مسیح فرید و وحید من دون ظهیر و معین  
و بدون سپاه و لشکر در نهایت مظلومیت در مقابل جمیع  
من علی الارض علم الهی بلند نمود و مقاومت کرد و جمیع راعاقت  
مغلوب نمود و لویطاً هر مغلوب گردید حال این قضیه معجزه  
محض است ابد انکار نتوان نمود دیگر در حقیقت حضرت مسیح  
احتیاج ببرهان دیگر نه .

وقوله العزیز: جالبینوس حکیم در کتاب خویش که شرح رساله  
افلاطون در سیاست مدنیّه است می نویسد که عقاید دینیّه دخل  
عظیمی در مدنیّت صحیحّه دارد و برهان بر این اینکه جمهور  
ناسیاق اقوال برهانیّه را ادراک نتر اند و از این جهت  
محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در آخرت اند  
و دلیل بر ثبوت این مطالب آنکه الیوم مشاهده میکنیم که قوم  
را که مسمی بنصاری اند و ثواب و عقاب معتقد و مؤمن از این  
طائفه افعال حسنه صد و رومی نماید، مثل افعال نفسی که  
فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ماعیانا مشاهده مینمائیم  
که از بخت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل  
و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوب اند انتهى

حال شما در تمنائید که صدق و جانفشانی و احساسات روحانیّه  
و نوایای صادقّه و اعمال خیره نفوس مؤمن بمسیح بچه درجه  
بود که جالبینوس حکیم فیلسوف با وجود آنکه از ملت مسیح نبود

شهادت بر اخلاق و کمالات آن نفوس داد که میگوید این  
نفوس فیلسوف حقیقی هستند .

وقوله العزيز: چقدر ملوک جهانگیر آمدند و چقدر وزیر و  
امیر اولی التدییر آمدند جمیع محو شدند لکن نسائم مسیح  
همین طور میوزد و انوارش هنوز سا طع است آهنگش هنوز  
بلند است و علمش هنوز مرتفع است جیشش در جنگ است  
و هاتش خوش آهنگ ابرش گهر ریز است و برقش شعاع انگیز  
تجلیش واضح و لائح است و جلوه اش سا طع و لامع و بهمین  
طور نفوسی که در ظل او هستند و مستضی از انوار او .

وقوله العزيز: مثلاً حضرت مسیح فرداً و حیداً علم صلح و  
صلاح را بلند فرمود . . . . چقدر از دول و ملل مختلفه بودند  
مثل روم و فرانسه و آلمان و روس و انگلیز و سائرین کل در  
زیر یک خیمه درآمدند مقصد این است که ظهور حضرت مسیح  
سبب الفت فیما بین این اقوام مختلفه گردید حتی بعضی از آن  
اقوام مختلفه که مؤمن به حضرت مسیح شدند چنان الفتی  
حاصل نمودند که جان و مالشان را فدای یکدیگر کردند  
. . . حضرت مسیح باموری موفق شد که جمیع ملوک ارض عاجز  
بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد و عبادت  
قدیمه را تغییر داد ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان  
و مصریان و فنیکیان و اسرائیلیان و سائر ملل اروپا چقدر

اختلاف بود حضرت مسیح این اختلافات را زایل کرد .  
وقوله العزيز در عهد حضرت مسیح اخلاق عمومیّه واحوال  
بنی اسرائیل بکلی مختل و فاسد شده بود و اسرائیل در کمال  
ذلت و اسارت افتاده بود یگروزا سیرایران و کلدان شدند  
و روزی دیگر محکم دولت آشوریان روزی رعیت و تابع یونان  
گشتند و روزی دیگر مطیع و ذلیل رومان این شخص جوان یعنی  
حضرت مسیح بقوه خارق العاده شریعت عتیقه موسویه را نسخ  
فرمود و تربیت اخلاق عمومیّه پرداخت و بارها برای اسرائیل  
تأسیس عزت ابدیه فرمود و تعلیماتی منتشر کرد که اختصاص  
با اسرائیل نداشت بلکه تأسیس سعادت کلیّه از برای هیئت  
اجتماعیّه بشریه نمود اول حزبی که بر محوریتش قیام نمودند  
اسرائیل قوم و قبیله خود مسیح بود . . . . و این شخص  
در وقتی که بظاهر در نهایت ذلت بود اعلان کرد که ایمن  
آفتاب اشراق نماید و این نور بتابد . . . . و همین طور که  
گفت شد جميع ملوک عالم مقاومت او نتوانستند . . . . و علم  
آن مظلوم باوج اعظم موفّق گشت .

و در خطابه در سانفرانسیسکو است قوله العزيز وقتی که ملت  
یهود اسیر بود و آنرا دولت رومان محو کرده بود و اساس  
دین الله و شریعت از میان رفته بود در همچو وقتی حضرت  
مسیح ظاهر شد علم انبیای بنی اسرائیل را بلند نمود که

اکثر ملل عالم مؤمن شدند با اینکه بنی اسرائیل شعب الهی و مقدس و برکت یافته بودند . . . . . بقدرتی فائق و نفوذ کلمه الله اکثر ملل شرق و غرب را جمع فرمود آن ملل با وجود آنکه در نهایت جدال و نزاع بودند جمیع را در ظل خیمه وحدت عالم انسانی جمع کرد و تربیت فرمود تا ملت رومان و ملت یونان و ملت سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت - احبیبان کل اتحاد و اتفاق نمودند تا تأسیس مدنیت آسمانی گشت . حال این نفوذ و قوت آسمانی که خارق العاده است البته برهان کافی وافی بر حقیقت حضرت مسیح است .

و در سفرنامه آمریکا است قوله العزیز ببینید یازده تفسیر حواری چه کردند چگونه جانفشانی نمودند بشما میگویم که بر اثر قدم آنها مشی کنید چون انسان منقطع باشد عالمی را منقلب مینماید حواریان مسیح بالای کوه اجتماع نمودند و با یکدیگر معاهده کردند که تحمل هرگونه مشقتی بنمایند و هر مصیبتی را موهبت و هر مشکلی را آسان دانند هر کس عیال دارد او را آسوده نماید هر کس ندارد مجرد بماند و - راحت و حیات خود را فدا کند آن بود که چون از کوه پائین آمدند هر یک بطرفی رفت و دیگر برنگشت این است کسه اینگونه آثار را یا دگار گذاردند بعد از حضرت مسیح واقعا حواریین جدا از خود گذشتند نه لفظاً .



وقوله العزيز طرس از تربیت ظاهری مقدّس و مبرا بود بدرجه که ایام هفته را نمیتوانست نگاه دارد هفت بسته نان می بست و هر روزی یکی از آن بسته هارا می خورد و چون بیسته هفتم میرسید می فهمید که روز هفتم است و باید بکیسه برود اما تربیت روحانی او در ظل حضرت <sup>مسیح</sup> چنان بود که سبب روشنائی عالم گردید .

وقوله العین سبحان الله با اینکه بچشم خود مردم دیدند که در ظهور مسیح یازده نفر حواری نفوس عادی بودند و بسبب ایمان با آنحضرت چگونه حیات ابدی جستند و از افق عزّت ابدیه درخشیدند اما ملت یهود با آن عزّت ذلیل شدند قیافه اعظم مخالف حضرت مسیح بود با خاندانش محو گردید و لکن ماهیگیری بسبب ایمان بطرس اکبر شد با اینکه این امور را می بینند باز متنبّه نمیشوند .

و در مفاوضات است قوله العزيز در کتاب دانیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یم شهادت حضرت مسیح را بهفتاد هفته معین کرده که بشهادت حضرت مسیح قربانی منتهی شود و مذبح خراب گردد این خبر از ظهور حضرت مسیح است و -  
بدایت تاریخ این هفتاد هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس و در این خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمیر بیت المقدس صادر شد اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر

شد و این در کتاب عزرا<sup>۱</sup> در فصل اول مذکور است فرمان -  
ثانی تجدید بنای بیت المقدس از داریوش فارس است که در  
تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد صادر شده و این در فصل ششم  
عزرا<sup>۱</sup> مذکور است فرمان ثالث از ارتخشستا در سنه سابع از  
حکومتش در تاریخ ۴۵۷ قبل از میلاد صادر شده و این در  
فصل هفتم عزرا<sup>۱</sup> مذکور است فرمان رابع از ارتخشستا در سنه  
۴۴۴ قبل از میلاد صادر این در فصل دوم نحمیا است اما  
مقصد حضرت دانیال امر ثالث است که ۴۵۷ قبل از میلاد  
بوده هفتاد هفته ۴۹۰ روز میشود هر روزی بتصریح کتاب  
متدس یکسال است در تورات مینویسند *رب بك سسال*  
است پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد فرمان ثالث که از ارتخشستا  
است ۴۵۷ سال قبل از تولد مسیح بود و حضرت مسیح وقت  
شهادت و صعود سی و سه سال داشتند سی و سه را چون بر  
پنجاه و هفت ضم کی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور  
حضرت مسیح خبر داده، اما در آیه ۲۵ از اصحاح تاسع  
دانیال نوع دیگری هفت هفته و شصت و دو هفته بیان  
میکند و این بظاهر اختلاف دارد با قول اول بسیاری در  
تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور در جائی  
هفتاد هفته و در جائی شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر  
نموده و این قول با آن قول مطابقت ندارد، و حال آنکه

دانیال دوتاریخ بیان میفرماید يك تاريخ بدایتش صد ورامسر  
ارتحسناست که برای عزرا<sup>۱</sup> بنای اورشلیم صد وریافت این  
هفتاد هفته است که منتهی بصعود مسیح میشود و ذبیحه و  
قربانی بشهادت حضرت مسیح منتهی شد تاریخ ثانی در  
آیه بیست و ششم است که بعد از اتمام تعمیر بیت المقدس است که  
تا صعود مسیح این شصت و دو هفته است هفت هفته عمارت -  
بیت المقدس طول کشید که عبارت از جهل و نه سال باشد این  
هفت هفته را چون بر شصت و دو هفته ضمّ کنی شصت و نه هفته  
میشود و در هفته<sup>۲</sup> اخیر صعود حضرت مسیح واقع گشت این  
هفتاد هفته تمام شد .

### حضرت رسول وائمه<sup>۳</sup> هدی

و نیز از حضرت عبدا لبهاء<sup>۴</sup> در مفاد و ضات است قولها لجلیل ازام شرقیه  
هزار و سیصد سال در ظلّ شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی  
که اروپا در نهایت درجه<sup>۵</sup> توحش بودند قوم عرب در علم و صنایع  
و ریاضیات و مدنیت و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم  
تفوق داشتند محرك و مربی بادیه العرب و مؤسس مدنیت  
کمالات انسانیه در میان آنطوائف مختلفه يك شخص امرای یعنی  
حضرت محمد بود .

### خویش

غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بود . این نهاد ختران  
رازند هزند هزیر خاک میگردند و میگفتند که این عمل منبعا از حمیت است

و بآن افتخار مینمودند ۰۰۰ يك شخص هزار زن می برد اکثرشان  
بیش از دهن در خانه داشتند ۰۰۰ هر قبیله که غلبه میکرد اهل  
و اطفال قبیله، مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کیز و غلام  
دانسته خرید و فروش مینمودند و چون شخصی فوت مینمود  
و دهن داشت اولاد این زنان بر سر مادران یکدیگر  
میتاختند و چون یکی ازین اولاد عباى خویش را بر سر زن  
پدر خود میانداخت و فریاد مینمود که این حلال من است فوراً  
بعد این زن بیچاره اسیر و کیز پسر شوهر خویش میشد  
و آنچه می خواست بزن پدر خود مینمود میکشت و یا آنکه در  
چاهی حبس میکرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد  
تا بتدریج آن زن هلاک میشد بحسب ظاهر و قانون عرب  
مختار بود ۰۰۰ معیشت قبایل عرب از نهب و غارت یکدیگر بود  
۰۰۰ اگر ملاحظه میکرد (حضرت مسیح) که ظالم قاتل خونخوار  
جمعی از مظلومان را قتل و غارت و اذیت خواهد کرد  
و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البته آن مظلومان را  
حمایت و ظالمان را مانعت می فرمود پس اعتراض بر  
حضرت محمد چیست؟ این است که چرا با اصحاب و نساء و اطفال  
تسلیم این قبائل طایفه نگشت؟ و ازین گذشته این قبائل را از  
خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عین موهبت است و زجر  
و منع این نفوس محض عنایت است (۱)

و در خطابه<sup>۱</sup> در کیسه<sup>۲</sup> یهود در سانفرانسیسکو است قوله  
العزیز • جمیع اقوام و قبائل عرب ضد او برخاستند عاقبت  
خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل غالب است ملاحظه نمائید  
که حضرت محمد درین اقوام وحشی عرب تولد یافت و -  
زندگانی فرمود بظاهراتی و بی خبری و اقوام اعراب در -  
نهایت جهالت و همجی بقسمی که دختران خود را زنده  
زنده زیر خاک می نمودند و این را نهایت فخرو حمیت و علو  
فطرت می شمردند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت  
ذلت و اسارت زندگانی مینمودند در یادیه<sup>۳</sup> عرب پراکنده -  
بودند و با یکدیگر حرب و قتال میکردند چون نور محمدی طالع  
شد ظلمت جهالت از یادیه<sup>۳</sup> عرب زائل گشت آن اقوام متوحشه  
در اندک زمانی بمنتهی درجه<sup>۴</sup> مدنیّت رسیدند چنانکه از  
مدنیّت ایشان در اسپانیا و بغداد اهلای اروپا استفاده -  
کردند حال چه برهانی اعظم از این است • ( ۱ )  
و نیز در مفاوضات است قوله العزیز و در بعضی مواضع از کتب  
مقدسه ذکر روح میشود و مقصد شخص است مثل آنکه در -  
مخاطبات و مکالمات مصطلح است که فلان شخص روح مجسم  
است و حمیت و مروّت مشخصه درین مقام نظر بزجاج نیست بلکه  
نظر بسراج است چنانکه در انجیل یوحنا در ذکرموعود بعد -  
حضرت مسیح در فصل ۱۶ آیه ۱۲ میفرماید \* و بسیار چیزهای  
( ۱ ) - خطابه در محبت بزرگ یهودیان سانفرانسیسکو ۲ اکتبر

دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید  
و لکن چون او یعنی روح راستی آید شمارا بجمیع راستی  
هدایت خواهد کرد زیرا که از نفس خود تکلم ننماید بلکه  
با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت کحال بدقت ملاحظه  
نمائید که ازین عبارت «زیرا از نفس خود تکلم ننماید بلکه  
با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت» معلوم میشود که ایس  
روح راستی انسانی مجسم است که نفس دارد و گوش دارد  
که استماع می نماید و لسان دارد که نطق میکند و همچنین  
بحضرت مسیح روح الله اطلاق میشود مثل اینکه سراج گوئی  
و مراد سراج بازجاج است و در اثری از خادم در جواب  
سئوال های حکیم حزقیل حیم قوله سئوال ثانی از آیه مبارکه  
فرقان بوده که میفرماید قوله تعالی شانه و تعالی سلطانه و  
اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم  
مصدقاً لما بین یدّی من التوراة و مبشراً برسول یاتی من بعدی  
اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین انتهى  
و مقصودشان از این سئوال آنکه این فقره در انجیل نبوده و  
نیست <sup>صلوات الله</sup> معذک رسول الله علیه در فرقان ذکر فرموده اند بلی  
هذا حق نعترف به و لکن حضرت فرموده است که در انجیل نازل  
شده انا نشهد بانّه قال قد تکلم عیسی بن مریم بما انزل  
الرحمن فی الفرقان و البتّه آنچه فرموده و در فرقان من -

لدى الرحمن نازل شده صدق محض بوده و خواهد بود چه  
که اطلاع بر علم مستوره و احاطه بماحدث و يحدث فى الابداع  
غير حق نداشته و نخواهد داشت و حق تعالی شانه باصفیاء  
و انبیاء خود آنچه را بخواهد وحی میفرماید و تعلیم میدهد  
انه لهم والعلم الحکیم و این آیه مبارکه از اموراتی است که حق  
تعالی شانه بر رسول خود اخبار فرموده و اینکه در انجیل  
نیست این دلیل بر عدم تکلم حضرت مسیح بعباد آیه مذکوره  
نبوده و نیست.

### حضرت نقطه و آیات عربیه

و نیز از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قولها لعلی .  
بدانکه خداوندی در هر شان اظهر من الشمس است واحدی  
را بر خداوند عالم جل عزه المتعالی حجتی نیست بعد از آنکه در  
ایام غیبت اختلاف بمنتهای رتبه رسید و قوایل بصفای مشعر  
توحید نزد یک گشته فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم که از  
جانب خود عبدی را با حجت و افیه منتخب و اظهار فرماید  
تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت برساند و همین قسم  
که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده بهمین قسم  
آیات خداوندی هم از مقام حد بلانها می ترقی نموده فروض  
است که حجت آن عبدا زفوق عالم عقول که مقامات معرفت و  
تجربید است بود باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر

اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را بمقام جسد پسته  
کلمات آورده بشاءنی که احدی قادر بر مثل آن نباشد و حدی از  
برای آن قرار نداده تا آنکه بر کل موجودات حجت مثل شمس  
در وسط السماء باشد چه بسیار عجیب است صنع حضرت -  
رب العزّه و چه بسیار تام است قدرت او که در بحبوحه  
اختلاف دین عبدی را از اعجمیین منتخب فرموده و لسان او  
را بآیاتی مفتوح فرموده بشانی که احدی قبل از آن سبقت  
بمثل آن نگرفته و در هر چه بنخواهد و هر وقت تکلم می نماید  
بلا تامل و مسطور میگردد اند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن  
بآیات الله احدی فرق نمی نماید . . . . . و تا حال آنچه  
که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آیه متفلسفه  
است و يك آیه آن در حجیت کفایت میکند اهل ارض را  
لاجل آنکه بفطرت محض من فضل الله از خزائن غیب جاری  
شده . . . . . چنانچه ازیم طلوع این امر الی الان بحق -  
خداوندی که عالم است بکل شیئی يك آیه از احدی ندیدم و از  
جسدی که جحد کل آیات را نموده يك حدیث نتوانست بیاورد  
و مستمع و محال است و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید  
کلمات سرورقه است نه آنکه از فطره الله توانسته تکلم  
نماید و آنچه آورده از صور سجین است کسی میتواند  
مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی در



او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواند غیر از آیات تکلم ننماید  
..... الا ان آیه مّا نزلنا الیک فی ذلک الکتاب  
تعديل فی کتاب الله آیات النبیین وما من بعد ذلک کل  
الخلق من حجج الله لیسئلون ..... و اگر جمیع علماء  
بخوانند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یک حرف لحن و دو  
حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه  
قادر نخواهند بود ..... و بدانکه خداوند عالم کسی را  
منتخب از برای هدایت خود فرموده و حجتهای واقعی  
و براهین قاطعه برید او جاری فرموده که در اعجیبین نشو و  
نمانموده و در این آثار حقّه نزد احدی تعلیم نگرفته بل امّی  
صرف بوده در مثل این آثار ..... در عرض دو واژه ساعت یک  
صحیفه محکمه بلا تأمل از قلم آن جاری میگردد و کدام حجّت  
ازین اعظم تر است که انسان بمقام روح مناجات که انس بسا  
محبوب است رسیده باشد. هرگاه ذی علم نظر بواقع کند  
میداند که چقدر امر صعب است مقاماتی که از فوق عالم  
عقول است اقرب از لمح بصر بعالم الفاظ که جسد است آوردن  
با ملاحظه ترتیب آن در ظاهر و باطن میداند که چقدر امر  
عظیم است بحق خداوند یکقرآن را بر حضرت رسول (ص) نازل  
فرموده که یک مناجات با خداوند با فصاحت ظاهر و ترتیب -  
واقعیه اعظم از کل علوم و اکرم از کل طاعات است لاسیما وقتی

که مقامات عالیہ را بکلمات بدیعہ ظاہر نماید و هر که تتبع در  
صحفہای صاحب این کتاب نمود میداند که معانی و الفاظی  
از ملاء غیب بعالم ظہور آورده کہ در هیچ یک از ادعیہ  
مأثورہ نیست . . . امروز بعد از طلوع قمر لائح از طرف  
مشرق کہ در حدیث حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام امر  
باتباع آن شدہ بر کل فرص است طاعت و محبت او و اطاعت  
احکام آن .

و از حضرت بہاء اللہ در اثریست قوله تبارک و تعالی یا عبید  
حاصرینوس با بین با ابا الحسن نیر بطحا و سید انبیاء  
روح ما سوا فدا من عند اللہ بر تمام من علی الارض مبعوث شد و احزاب  
مختلفہ ہر یک بلسانی ناطق و اختلافات در السن عالم واضح و  
مشہود و کل بر آن آگاہ حق جلّ جلالہ فرقان کہ فاروق بین حق  
و باطل بود بلغت عربی فصیح نازل و حجت بود بر عرب و عجم  
و ترک و احزاب مختلفہ عالم و این لغت و شرو جامع است لذا از قلم اعلی  
اکرا حیان این لغت جاری و نازل و گدھی بلسان پارسی اصلی  
محدود بحدی نہ یفعل ما یثنا و یحکم ما یرید و هو المقدر القدیر .  
و از حضرت بہاء اللہ در کتاب ایقان است قوله جلّ و عتّز  
قدری تفکر در اصحاب عہد نقطہ فرقان نما کہ چگونه  
از جمیع جہات بشریہ و مشتہیات نفسیہ بنفحات قدسیہ  
آنحضرت پاک و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از ہمہ اہل

ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که درمقابله آن مظهرذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود رب - الارباب علم انقطاع برافراشتند باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجر روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه گل ذلک من فضل الله یو تیب - من یشاء من خلقه . . . . . اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید - و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت لا اول هر آینه صدق اول بر آخر میشود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود .

دلیل قدرت بر رفع قدیم و وضع جدید -

و قوله الاعز الامنع دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در - ظل آن نشوونما نموده باشند و با حکام مشرقه آن مدتها تربیت یافته و نزد آباء واجداد جز ذکر آنرا شنیده بقسمی که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را - استماع ننموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه رانفی فرماید حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان

قبل چگونه در زمین قدرت پیچیده شد و سما بیان با امر الله  
مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم او امر بدیعه جدیدترین یافت

### دلیل فصل و وصل افراد

وقولها لاجل الاعلی از جمله سلطنت آن است که از آن شمس  
احدیّه ظاهر شد آیا نشنیدی که بیک آیه چگونه میان نور و  
ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و  
دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره  
کل بتنزیل همان بیک آیه هویدا شد و بعرضه شاهد آمد و -  
همچنین آن آیه منزل رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در  
حین استماع گفتند ربنا اننا سمعنا و اطعنا و نقت بود برای نجار  
یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود  
برای فصل مؤمن از کافر و پد راز سر چنانچه دیدم ماید آنهایی که  
اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در حد جان و مال هم برآمدند  
چه پدرها که از سرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از -  
معشوقها احتراز جستند و چنان حاد و برنده بود این سیف بدیع  
که هم نسبتها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه  
وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناسر که سالها شیطان  
نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین  
امر بدیع عنیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب  
ظاهر شده اند و كذلك یؤلف الله بین قلوب الذین هم

انقطعوا اليه وآمنوا بآياته وكانوا من كثر الفضل بايادى العز  
من الشارين وديگر آنكه چقدر از مردم مختلف العقاید و  
مختلف المذهب و مختلف المزاج كه از بن نسيم رضوان الهى  
و بهارستان قدس معنوى قميص جديد پوشيدند . . . . .  
وقوله لا تمنع الابدع سبحان الله كمال تحير حاصل است از عباد  
كه بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دليل مينمايند و بعد  
از ظهور شمس معلم با اشارات علم تمسك جستمانند مثل آن  
است كه آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و يا از بشاران  
نيسان در اثبات فيض برهان جويند حجت آفتاب نور  
اوست كه اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نيسان  
جود اوست كه عالم را برداى جديد تازه فرود .

### دليل كتاب وآيات

وقوله عظيم برهانه : چه ميان حجج و دلائل آيات بمنزله  
شمس است و سواى آن بمنزله نجوم و آن است حجت باقيه و  
برهان ثابت و نور مضمين از جانب سلطان حقيقى در ميان  
عباده هيچ فضلى بآن نرسد و هيچ امرى بر آن سبقت نگيرد  
كنز لى الهيه است و مخزن اسرار احديه و آن است خيط محكم  
و حبل مستحكم و عروه وثقى و نور لا يطفى شريعة  
معارف الهيه از آن در جريان است و نار حكمت بالفقيه  
صمد انبى از آن در فوران . . . هرگز مظهر سوي اكبر از انبى

نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم ازین حجت حجتی ممکن نه ۰۰۰۰۰ مثلاً در عهد موسی توراة بود و در زلمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله قرآن و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او .  
و قوله عزّ و علا چنانچه الیم مشاهده می کنید چه سخنهای لغو که بآن جوهر بقا گفته اند وجه نسبتها و خطایا که بآن منبع و معدن عصمت داده اند با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را بشارت فرموده مقبلین آنرا با وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات قدسیّه بدّعیه نموده اند و حال آنکه چشم امکان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابسه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست است ۰۰۰۰۰۰۰  
و ازین غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که احدی احصاء ننموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میآید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

---

و در قرآن کریم است بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل الكتاب من الله  
العزیز العلیم

و معلم نیست که چه کرده اند . . . . . آیانشنیده اید که  
از جمله علت اینکه بعضی انبیاء اولوالعزم بودند نزول کسب  
بود بر آنها .

و قوله الاعلی از همه اینها گذشته آیا ازین نفس قدس و نفس  
رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمیدانم بکه تمسک جویند  
و بکدام وجه اقبال کنند .

دلیل اقبال و ایمان گیری از علماء دینی

و قوله جل و علا و نیز از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر  
عهد و عصر که غیب هویة در هیکل بشریة ظاهر میشد . . . . .  
علمای عصر و اغنیای عهد استهزا مینمودند . . . . . و اما  
در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین  
و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کلاس قرب و وصال مرتزوق  
شدند و عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و مکان در سبیل  
جانان گذشتند . . . . . از آن جمله جناب ملا حسین است که  
محل اشراق شمس ظهور شدند . . . . . و جناب آقا سید  
یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی  
زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بار فروشی و ملا نعمت الله  
مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید  
حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقرو -  
و ملا عبد الخالق یزدی و ملا علی برغانی و امثال آنها که قریب

چهارصد نفر بودند دلیل رضا بیلا و فدا

۰۰۰۰۰ اکبری از مال و عیال گذشتند ۰۰۰۰۰۰ ارضی نماند  
مگر آنکه از دم این ارواح مجرده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه  
بگردنهایشان مسح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان

دوست دادند نه همه عالم ارایسار دل و جانشان متحیر  
گشتند کفایت نمیکند برای این عبادیکه هستند ۰۰۰۰۰۰ حال  
انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قول  
و فعلشان موافق و ظاهر و باطنشان بنحویکه تاهت العقول  
فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم و بما حملت -  
اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی  
برنیارند و از نفس ظنون باطله نجاتی نیافته اند و در یوم  
سراز فراش برندارند مگر چون خفاش در طلب دنیای فانیه  
کوشند ۰۰۰۰۰۰ روز بجان در تلاش اند و شب در -  
تزیین اسباب فراش ۰۰۰۰۰ آیا نبود که از قبل امر سیّد  
الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت آنحضرت -  
میشمردند و میگفتند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و لکن  
این انوار مقدسه هیچده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات  
مثل باران بر آنها باریده بچه عشق و حب و محبت و ذوق که  
جان رایگان در سبیل سبحان اتفاق نمودند چنانچه بر همه



واضح و مبرهن است ۰۰۰۰ و اگر اینهمه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حق نماید ۰۰۰۰ و از همه گذشته علامت صدق و کذب معلوم و مقرر شده باید ادعا و معاوی کل عباد با این محک الهی زده شود تا صادق از کاذب تمیز دهد این است که میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین .

### دلیل استقامت

وقوله الرفع الاسنی دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آنجمال ازلی است بر امر الهی که با اینده در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن ا مرفرمود چنانکه کل استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفسی خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبتة ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفتر هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهد باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربانی آیا این را بچه حمل کند آیا بجنون نسبت میدهد هندی چنانچه بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست

ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیها این امور را متعرض شد هاند  
سبحان الله در اول یکی از کتب خود که آنرا قیوم الاسماء نامیده و  
اول واعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود میدهند و  
در مقامی این آیه را ذکر فرمود مانند *یا بقیة الله قد فدیته بکلی لك*  
و رضیت السب فی سبیلک و ماتعتیت الا القتل فی محبتک و کفی  
بالله العلی معتصما قد بما و همچنین . . . کانی سمعت سناد یا  
ینادی فی سرّی فد احبب الاشیاء الیک فی سبیل الله كما فدی الحسنین  
علیه السلام فی سبیلی . . . لیعلم الکل مقام صبری و رضائی و  
فدائی فی سبیل الله . . . آنچه ایزد بر آن سدره طویلی وارد میاور  
شوقش بیشتر و نار حبش مشتعلتر میشد چنانچه این فقرات واضح  
است واحدی انکار ندارد تا اینکه بالاخره جان را در باخت و برفیق  
اعلی شتافت .

(دلیل تسلط بر قلوب و تصرف و تقلیب)

و قولها لا تمنع الابهی . و از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و  
احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکتاف اقطار عالم  
ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی در شیراز رسنهستین ظاهر  
شدند و کس فقط فرمودند معدنک باندک زمانی آثار غلبه و سلطنت  
و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر لبخورد جمیع بلاد ظاهر شد  
بقسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس  
لا هوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب هانیه رقیقه که از آن شمس  
ازلیه حکایت نمودند و چه در رشحات علمی از آن بحر  
علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکات را با آنکه در هر بلد  
و مدینه جمیع علماء و اعزّه بر منع و رد ایشان برخاستند و کسر

غلّ و حسد و ظلم برد فعشان بستند و چه نفوس قدسیه را کسه  
جواهر عدل بودند بنسبت ظلم گشتند و چه هیاکل روح را  
که صرف علم و عمل ازیشان ظاهر بود بیدترین عذاب هلاک  
نمودند مع کذلک هر يك ازین وجودات تادم مرگ بذکر الله  
مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائرو بقسمی این -  
وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش -  
مرادی نجستند و بجز امری نگرید مانند رضا برضایش داد  
و دل بخیالش بستند حال قدری تفکر فرمائید آیا چنین تصرف  
و احاطه از احدی در امکان ظاهر شد و جمیع این قلوب منزّه  
و نفوس مقدّسه بکمال رضاد رموارد قضا شتافتند و در مواقع شکا  
جزشکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا جز رضا ازیشان مشهود  
نهو این رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض  
و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه ایذا و اذیت آن -  
طلعات قدس معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات  
ابدی میدانستند آیا هرگز ره هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال  
چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان  
عباد ظاهر گشت و با این همه ایذا و اذیت محلّ لعن جمیع -  
ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد و گویا صبر در عالم از -  
اصطبارشان ظاهر شد و وفادار ارکان عالم از فعلشان  
موجود گشت.

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزيز در آیه ۱۳ فصل ۸ از کتاب دانیال میفرماید و مقدّس متکلمی را شنیدم و هم مقدّس دیگر را که از آن متکلم میپرسید که روئای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا بکی میرسد و مقام مقدّس و لشکر پیاپای عالی تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصّفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این روئای نسبت بزمان آخر دارد یعنی این فلاکت و این خوابیت و این حقارت تا کی میگذرد یعنی صبح ظهور کی است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصّفی خواهد شد خلاصه مقصد اینجا است که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و بنصّ توراة هر روز یکسال است پس از تاریخ صدور فرمان - ارتحشستا بتجدید بنای بیت المقدّس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلیٰ ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ سال راضم برین کی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر روئای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلیٰ بود ۰۰۰۰۰۰ و حضرت مسیح در اصحاح ۲۴ از انجیل متی آیه ۳ تصریح میفرماید که مقصود ازین اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه این است " و چون بکوه زیتون - نشسته بود شاگردانش هر خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو

که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود پس چون مکروه و برانی را که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس پریا شده بینید هر که خواند دریافت کند انتهی و جواب را حواله باصحاب ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاب را بخواند آنزمان را دریافت خواهد نمود .

### اوضاع و دلایل نظر باهل فرقان و غیرهم

و در لوح خطاب بناصرالدین شاه قوله الابلاغ یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک اثنی عبد آمنت بالله و آیاتہ و قدیت بنفسی فی سبیلہ و یشهد بذلك ما انا فیہ من البلا یا الی ما حملها احد من العباد و کان ربی العلیم علی ما اقول شهید اما دعوت الناس الی الله رب العالمین و ورد علی فی حبه ما لارات عین الابداع شبیهه بصد نفسی فی ذلك عباد ما منعتهم سبحات البشر من التوجه الی المنظر الا کبرو من عنده علم کل شیئی فی لوح حفیظ کما مطر سحاب القضا سهام البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء اقبلت الیها و یشهد بذلك کل منصف خبیر کم من لیل فیها استراحت الوحوش فی کنائسها و الطیور فی اوقارها و کان الغلام فی السلاسل و الاغلال ولم یجد لنفسه

ناصرًا ولا معينًا إذ كَرَفَضَ اللهُ عَلَيْكَ إذ كَتَبْتُ فِي السَّجْنِ مَسْعَ  
انفَسِ مَعْدُودَاتٍ ( در سجن طهران بسال ١٢٦٨ هـ ٠ ق )  
واخرجك منه ونصرك بجنود الغيب والشهادة الى ان ارسلك  
السُّلْطَانُ الى العراق بعد ان كشفنا له انك ما كنت من المفسدين  
( در تحقیقات برای موجبین رمی شاه مکشوف شد که آن حضرت  
داخلت نداشتند ) ٠٠٠٠٠٠ قل انّه او قد سراج البيان و  
يمدّه بدهن المعاني والتبيان تعالى ربك الرحمن من ان يقوم  
مع امره خلق الاكوان انه يظهر ما يشاء بسلطانه ويحفظه بقبيل  
من الملائكة المقرّبين هو القاهر فوق خلقه والغالب على برّيته  
انه هو العليم الحكيم يا سلطان اني كنت كاحد من العباد  
وراقداً على المهاد مرت على نساء السبّحان وعلّمني علم ما كان -  
ليس هذا من عندي بل من لدن عزيز عليم و امرني بالنسباء  
بين الارض والسماء بذلك ورد على ما ذرفت به عيون العارفين  
ما قرأت ما عند الناس من العلوم وما دخلت المدارس فاسأل  
المدينة التي كنت فيها لتوقن بانّي لست من الكاذبين هذه  
ورقة حرّكتها ارياح مشية ربك العزيز الحميد هل لها  
استقرار عند هبوب ارياح عاصفات لا و مالك الاسماء -  
والصفات بل تحركها كيف تريد ليس للعدم وجود تلقاء القدم  
قد جاء امره المبرم وانطقني بذكره بين العالمين اني لم  
اكن الا كالميت تلقاء امره قلبتني يد ارادة ربك الرحمن الرحيم

هل يقدر احد ان يتكلم من تلقاء نفسه بما يعترض به عليا لعبا<sup>د</sup>  
 من كل وضيع و شريف لا والذى علم القلم اسرار القدم الآمن  
 كان عويّدا من لدن مقتدر قد ير . . . . . من الناس من قال  
 ان الغلام ما اراد الا ابقا اسمهم ومنهم من قال انما اراد الدنيا  
 لنفسه بعد انى ما وجدت فى اياسى مقرا من على قدر اوسع  
 رجلى عليه كت فى كل الاحيان فى غمرات البلايا التى ما اطلع  
 عليها احد الا الله انه قد كان بما اقول عليا كم عن ايسام  
 اضطربت فيها حبتى لضرى وكم من ليال ارتفع فيها نحيب  
 البكاء من اهلى خوفا لنفسى ولا ينكر ذلك الآمن كان عن الصد<sup>ق</sup>  
 محروما والذى لا يرى لنفسها الحياة فى اقل من ان هل يريد الدنيا  
 فيا عجيبا من الذين يتكلمون باهوائهم وهاموا فى برية النفس  
 والهوى سوف يساء لون عما قالوا يومئذ لا يجدون لانفسهم  
 حميما ولا نصيرا ومنهم من قال انه كفر بالله بعد ان شهدت  
 جوارحى بانه لا اله الا هو والذين بعثهم بالحق وارسلهم  
 بالهدى اولئك مظاهرا اسماء الحسنى ومطالع صفاته العلياء .  
 . . . ذات شاهانه شاهد وگواه اند که در هر بلد که معدودى  
 ازین طائفه بود هاند نظرتعدى بعضى از حکام نارحرب وجودال  
 مشتعل ميشد ولكن اين فانى بعد از ورود عراق کل را از فساد  
 ونزاع منع نموده وگواه اين عبد عمل اوست چه که کسل  
 مطلعند وشهادت ميدهند که جمعيت اين حزب در عراق

اکثر از جمیع بلدان بوده معذلك احدی از حد خود تجاوز —  
 ننموده و بنفسی متعرض نشده ۰۰۰۰ این بسی واضح است که  
 صواب یا خطا علی زعم القم اینطائفه امری که بآن معروف اند  
 آنرا حق دانسته و اخذ کرده اند لذا از ما عندهم ابتغاء لما  
 عند الله گذشته اند و همین گذشتن از جان در سبیل محبت  
 رحمن گواهی است صادق و شاهدی است ناطق علی ماهم  
 یدعون آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان  
 بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنون اند این بسی بعید  
 است چه که منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه حمصی کثیر  
 از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده بمشهد فداده  
 دوست بجان و دل شتافته اند اگر این نفوس که لله از ما سوی  
 گذشته اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب  
 شوند بکدام حجت و برهان صدق قول دیگران علی ماهم علیه  
 در محضر سلطان ثابت میشود مرحوم حاجی سید محمد اعلی  
 الله مقامه و غمسه فی لجة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از اعلی  
 علمای عصر بودند و اتقی و از هدا اهل زمان خود و جلالست  
 قدرشان بمرتبه بود که السن برة کلّ بدکر و ثنائش ناطق و بزه  
 و ورعش موقن در غزای با روس یا آنکه خود فتوای جهاد  
 فرمودند و از وطن معروف بنصرت دین با علم مبین توجه نمودند  
 معذلك بیطاش یسیر از خیر گذشتند و مراجعت فرمودند



یالبت کشف الغطاء و ظهر ماستر عن الابصار و این ظایفه  
بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی بسطوت غضب  
خاقانی معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر يك بدیا  
افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدرمانده اند و چه  
مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار از امهات که  
از بیم و خوف جرئت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند  
نداشته اند و بی از عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت -  
بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده  
شده اند ما من ارض الا و قد صبغت من دمائمهم و ما من هوا  
الا و قد ارتفعت الیه زفواتهم و درین سنین معدودات من غیر  
تعطیل از سحاب <sup>قضا</sup> سهام بلا باریده و مع جمیع این تضایا و  
بلا یا نارحّب الہی در قلوبشان بنوعی مشتعل که اگر کلّ را  
قطعه قطعه نمایند از حّب محبوب عالمیان نگذرند بلکه بجان  
مشتاق و آمل اند آنچه را در سبیل الہی وارد شود ای -  
سلطان نسما ترحمت رحمن این عباد را تقلیب نموده و بشرط  
احدیه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد و لکن بعضی  
از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمان را نسبت بمحرمان حرم  
رحمن و قاصدان کعبه عرفان مکدر نموده اند ایکاش رای -  
جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای  
عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و -

برهان مینمود این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی  
فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و--  
لائع گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاء سریر سلطنتک  
فا حکم لی اوعلی خداوند رحمن در فرقان که حجّت باقیه  
است ما بین ملاء اکوان میفرماید فتتمنوا الموت ان کنتم صادّین  
تعتّای موت را برهان صدق فرموده و بر مرآت ضمیر منیر  
معلوم است که الیوم کدام حزب اند که از جان در سبیل  
معبود عالمیان گذشته اند و اگر کتب استدلالیه این قسم  
در اثبات ماهم علیه بدما مسفوکه فی سبیله تعالی مرقوم  
میشد هر آینه کتب لاتحصی ما بین برّیه ظاهر و مشهود بود  
حال چگونه این قوم را که قول و فعلشان مطابق است--  
میتوان انکار نمود و نفوسی را که از یک ذره اعتبار در  
سبیل مختار نگذشته و نمیگذرند تصدیق نمود .

و در لوحی است قوله الاحلی این عبد از اهل علم نبوده  
و بلاد بعید نرفته و بحسب ظاهر در بیت یکی از رجال دولت  
متولد شد و با و منسوب .

و در لوحی است قوله الاعلی اینکه از حجّیت کتاب سؤال  
نموده بودید حجّیت ما نزل فی هذا الظهور اظهر از آن--  
است که بدلیل محتاج باشد دلیل نفس و برهانه ذاتی  
هر ذی شم منصفی عرفش را استنشاق نموده و می نما یسد

ملاحظه نمائید در این ظهور کل عالم اند که بعد ارس نرفتند  
و تحصیل علم ننمودند و از بیت اهل علم هم ظاهر نشده و اکثر  
ایام عمرش مبتلا و در سجده های متعدده مسجون بسودند  
معد ذلك قلمش معین فرات علوم نامتناهی ربانی گشته و اگر  
بدیده منزه از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن -  
بحر علم و حکمت را موج بیند و همین قسم که علم حق محیط  
بوده همین قسم در سائر صفات و اسماء حق ملاحظه  
نمائید و این آیات يك ظهور از ظهورات حق است اگر تفصیل  
این مقامات ذکر شود این الواح کفایت ننماید اگر جمیع  
علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانند  
که کل تصدیق مینمایند چه که مقرر و مهربی مشاهده  
نمی نمایند الا الله المتکلم الناطق العالم السميع البصیر  
زود است که نفوذ کلمه الهیه و احاطه قدرتش را ملاحظه  
مینمائید اگر چه حال هم مشهود و واضح است مع آنکه  
در سجن بین ایدی غافلین بوده ظاهر او باها تصریحاً  
من غیرتاً و بل از ملوک و سلوک کل را بکمال اقتدار بشطرنج  
مختار دعوت فرموده و نظر بضعف عبادشان این ظهور ذکر  
نشده الاعلی قدر مقدور و ما قدر الله حق قدره و بعضی از  
ضعفاء چون بمقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده اند و بر  
عظمت آیات الهیه مطلع نگشته اند این است که بعضی

کلمات ترکیب نمود هو ادعاهای باطله نمود مانند و شاء ان حق  
را منحصر بآن دانستند چنانچه نازل شده و منهم من ظن  
ان آلاية تطلق على کلمات تنتهي بالعلیم او بالحکیم -  
او باتصال الف فی آخرها او بزيادة نون علی امثالها و ظن  
انها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا والله بل اوحی  
الشیطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا  
بالعصیان .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی قوله جل بیانه .  
ایا سبب آنکه این بلا یای عظیمه را قبول نمود مانند و در دفع آن  
دست نیاورد مانند چه بوده و علت تسلیم و سکون چه سبب منع  
قلم اعلی در صباح و مساء و اخذ زمام بقدرت و قوت مولی الوری .  
و در لوح عدل است قولها لا رفع الاسنی قل یا قوم ما انادی بینکم  
بنفسی لنفسی بل انّه ینادی کیف یشاء بنفسه لعبداده  
و یشهد بذلك ضجیجی و صریخی ثم حنین قلبی لو انتم  
من المنصفین ان ورقة التي اخذتها اریاح مشیة الله هل  
تقدرا ان تستقر فی نفسها لا فوالذی انطقنی بالحق بل تحرکها  
کیف تشاء انه لهما الحاکم لما یرید وان حرکتهما ثم  
اهتزازها فی نفسها لیکون شاهدا علی صدقها لو انتم  
من العارفین فانظر و ایا قوم کیف حال عباد الذی وقع  
تحت انامل ارادة ربك الرحمن ینفخ فی نفس الرحمن هل

يقدر ان يصمت في ذاته لافور ربكم العزيز العنان بل يظهر  
منه فنون الالحان كيف يشاء وانه لهو العزيز الحاكم  
القدير و هل تقدر الشمس ان تطلع عن افق الامر من غير  
ضياء او تستطيع ان تمنع الاشياء من انوارها لافونفس البهائم  
ويشهد بذلك كل منصف بصير قل يا قوم ان اصابع قدرة -  
ربكم العلى الابهى تحرك هذا القلم الاعلى وهذا لم  
يكن من عندي بل من لدى الله ربكم ورب آبائكم  
الاولين .

و در لوحى ديگر است قوله الاعلى بسم ربنا لرحمن تلك  
آيات الله نزلت بالحق من جبروت الله المهيم القيسوم  
و فيها قدر كل ذكر خير ولكن اكثر الناس هم لا يفقهون  
قل ان مثل الآيات كمثل الماء كما ان من الماء يحيى  
الاجساد كما انتم تشهدون كذلك من الآيات يحيى الارواح  
وتنبت من ارض العرفان اشجار عزمرفوع قل انها مرة -  
تظهر على حكم النار وبها تشتعل افئدة الذين هم  
توجهوا الى الله العزيز المحبوب ومرة تجدها على حكم  
الماء لان منها حتى كل ما تان ويحيى كل ما يكون وانها  
لسدرة المنتهى وما خلق منها هي اثمارها لو انتم  
تعرفون وانها لمسجد الاقصى يطوفون في حولها عباد  
مكرمون وانها لشمس المعانى ويتربى منها حقايق كل شئ

لو انتم تعلمون وانها لحبل الله من برئته من تسك بها  
فقد نجى ومن تخلف انهم هم المفرقون وانها لقصص الله  
بين السموات والارض ومنها يجدن الممكات رائحة الله  
المهيمن القيوم وانها هي ورد هذا الرضوان طوبى لمن ترشده  
الى هذا المقام العزيز المحمود كل ذلك لنسبتها الى اسمى  
المنزل وانه قد كان مقدسا عن كل ما يذكر ويعرف بما خلق  
بين الكاف والنون قل يا قوم انها لسلسيل الذي جرى عن  
يعين العرش فضلا من عنده اذا انتم فاشربون .

و در كتاب اقدس است قوله الابهي انا ما دخلنا المدارس  
وما ظالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامي الى الله  
الابدائه خير لكم عما كثر في الارض لسوانتم تفقهون .

و در لوح خطاب بشيخ نجفی اصفهانی است قوله الاعسر  
ايد مظلوم مدارس نرفته مباحث نديده و از حضرت عبدالسها  
در مفاوضات است قوله المبين . . . . . در مدرسه علمي  
نياموختند و با علماء و فضلاء معاشرت ننمودند در بدايت -  
زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند  
و مؤانس و محاسنان از بزرگان ایران بودند نه از اهل  
معارف .

و قوله الاعلی یا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن  
معى فى ميدان المكاشفة والعرفان او يحول فى مضمار

الحكمة والبيان لا ورى الرحمن كل من عليها فان وهذا  
وجه ريك العزيز المحبوب .

و در مناجاتی از آن حضرت است قوله الاجذب الاحلى  
يا محبوب البهاء و مقصود البهاء كلما سترت نفسى اظهرتها  
بامرك و كلما فررت منهم ارجعتنى اليهم بقدرتك وسلطانك  
و كلما سكنت فى البيت صامتا عن ذكرك انطقتنى بمشيتك  
واشتعلتنى فى حبك على شأن اخذ زمام الاصطبار  
عن كفى و خرجت عن البيت منجذبا اليك و ناديت باعلى  
النداء بين ملائ الانشاء . . . . . يا قوم اظهروا  
نفسى بايات بينات و اما جئتم عن مطلع الاسماء و الصفات  
و اما تلوت عليكم آيات الله الكبرى و اما زيننا سماء البيان  
بزينته المعانى و التبيان و اما دعوناكم بالله ريك الرحمن  
و اما بيننا لكم اسرار العرفان و اما اظهرت امر الله  
بين عباده و اما اشهرت اثار الله بين برّيته فلم اعرضتم  
عنى و كفرتم باياتى . . . . . و انت تعلم بانى لما رايت  
ذلة امرك بين خلقك قمت على ارتفاعه بين مملكك -  
و ما كان فى ذلك الايام احد ان يذكر بين عبادك بسلطنتك  
و اقتدارك و الذين اعترضوا على انبيهم ستروا وجوههم  
خوفاً من انفسهم و انت لما اردت اظهار كلمتك و اعزاز امرك  
اقتنى و انطقتنى و اظهرتنى .

و در لوح خطاب بتصیر است قوله الاعلیٰ عجب است از ایسن  
عباد غافل نابالغ که درین مدت که شمس جمال ذوالجلال در  
وسط زوال مشرق و لائح بوده احدی ببصر خود ناظر نشده  
و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع  
خود را بحجبات غلیظ اوهام از عرفان ملیک علام منع نمود هاند  
و باوهن البیوت از مدینه طیبه محکمه صدائیه محروم -  
مانده اند .

و در لوح خطاب بسلیمان قوله الاعلیٰ ای سلیمان ابتلایم بین  
ملل و دول دلیلی است قوی و حجتی است محکم در مدت  
بیست سنه شربت آبی براحث ننوشیده ام و شبیسی  
نیاسوده ام گاهی در غل و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر اگر  
ناظر بدنیاماعلیها بودم هرگز باین بلا گرفتار نمیشدم .  
و در لوحی دیگر قوله الاعلیٰ چنانچه درین کور ملاحظه شد  
که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبای  
الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربانی را بیفسرند و شمس  
صدائی را از نور یازد ارتد غافل از اینکه جمیع این بلا بلا  
بمنزله دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یبدل <sup>الله</sup>  
مایشاء و انه علی کلشیئی قدیر .



## فهرست مطالب

## باب چهارم

راجع بمظاهر الهیه و ادیان و امور و شئون مرتبط بآن  
و مشتمل است بر شش فصل

## فصل اول - در بیان مظاهر مقدسه الهیه

- ۱ ضرورت و حکمت ظهور مظاهر الهیه در این عالم
- ۲ مظاهر الهیه جامع عبودیت و الوهیت هر دو اند  
مقام انسان کامل و مظهر کلی الهی که مقام نفس حق  
در تکوین و تشریح است و عرفان الله بعرفان آن  
حصول یابد
- ۱۶
- ۲۱ معنی حقیقی توحید و وحدت ظاهر و مظهر
- ۲۲ الوهیت
- ۲۴ عبودیت
- چه عین ظهور الله بدانند و چه مرآت الله بدانند
- ۳۱ ولی جدال نکنند
- عقل کلی الهی در مظاهر مقدسه پرتوی از آن در
- ۳۲ قلوب اولیاء میباشد .
- ۳۲ وحی و الهام و کلام الهی

هریک از مظاهر الهیه آفتاب خویشتاب مرکز حیات

۳۴

عالم اند .

۳۶

اند

مظاهر مقدسه قبل از آغاز دعوت همان شمس حقیقت

۳۷

بدعیت ماصدر و تجدید وجودات در ظهورات الهیه

۳۸

ترقی برتبه، مظاهر مقدسه متمتع میباشد

مقام جسدی مظاهر مقدسه الهیه عجز و غیره از عوارض

۳۹

میشود

۴۰

احساس مظاهر مقدسه بقاء ندارد

۴۰

نفوس نیز محدث اند

بشر و انبیاء و ادیان و کتب مقدسه همیشه بوده و

۴۱

خواهند بود

۴۶

مقام وحدت و کثرت مظاهر مقدسه و تفاوت مراتب

عصمت انبیاء و اولیاء چه ذاتیه و سهویه و مقام یفعل

۴۷

مایشاء

۵۴

بجز مظاهر عصمت همه مورد تغییر اند

برای حضرت رسول در مقام عصمت شریک و نظیر نبود

۵۵

و جهال شیعه از طریق منحرف شدند

۶۲

مقام علم مظاهر الهیه

۶۳

انبیاء طبق ظاهر احوال حکم مینمودند

۶۴

همه مظاهر مقدسه مورد ستم آنان خصوصاً ملامت شدند

۶۵

انبیاء در قسم اند مستقل و غیر مستقل

- ۶۶ انبیاء مستقل دیگر
- ۷۲ ادوار و اکوار
- ۷۳ ظهور اعظم و آئین اکرم در ایندور فقط حضرت  
بهاء الله و تعالیمش میباشد که موعود کل امم اند
- ۷۶ مقام اصحاب و مؤمنین
- ۷۷ حضرت بهاء الله خود امر خود را اکمال فرمود
- ۷۷ اتساع و تعمیم فضل و علم یوم ظهور
- ۸۰ فضل و تسهیل امور
- ۸۰ بهائی و اهل بهائی
- ۸۱ ظهور بهائی عمومی و جهانی و برای اصلاح عالم و  
حیات و آزادی و اتحاد امم میباشد
- اعراض بعد از اقبال بعثت انحراف حاصل و
- ۸۲ موجب حیث اعمال سابقه میگردد

### فصل دوم - در ادیان

- ۸۴ اصل دین و ضرورت تجدید آن و نیز مضاربت یعنی  
وهم فرضیت حفظ دین بردول و علماء و رؤسا
- ۹۷ مقام عظیم کلمة الله و کتب الهیه
- قصص تورات از مورخین یهود و عاری از اعتماد  
۱۰۰ میباشد

- ۱۰۱ حجیت آیات کتابیه
- ۱۰۲ کثرت آیات نازلہ در اینظہور
- ۱۰۲ توضیحاتی در قواعد لفظیہ
- ۱۰۷ ترجمہ آثار مقدسہ برای اہل غرب
- آثار مقدسہ بقواعد موجودہ نزد ملایان سنجیدہ
- ۱۰۸ نشود
- ۱۰۹ آیات و الواح مختوم ولایتبس
- کیفیت تحریف کتب مقدسہ بدست ملاہا و حقیقت
- ۱۱۰ حال تورات و انجیل
- ۱۱۲ راجع بکتاب بیان
- ۱۱۲ راجع بکتاب اقدس
- ۱۱۳ منع اکید از تکلم بخارج از مفہوم الواح
- ۱۱۳ حجیت نصوص و ذم اتباع روایات
- ۱۱۴ منع اکید از تاءویل در آثار
- عرفان ظہور نفس اوست و آیات نیز در مقام دوم
- ۱۱۶ میباشد
- ۱۱۶ تغییر و تجدید و ترقیات لدین و د و نوع از تعالیم آن
- مخالفتها و مخالفین خود موجب کمال و بلوغ دین
- ۱۲۳ و انام اند
- ۱۲۴ نوع دین و خصائص و فرائض و قوی و مؤسسش
- جلالت مقام فلسفیات و علوم و صنایع و روابط دین

- ۱۲۷ و علم و فرق بین فیلسوف عاقل و متفلسف جاهل  
 دین حقیقت و موجب محبت است و با علم و عقل یکی  
 است و ظنون و اوهام و تقالید و تعصبات از  
 ملاها و بیروان میباشد که موجب اختلاف و  
 ۱۳۰ عداوت و نامعقولی شده و باید زائل گردد  
 ۱۴۰ عدم تعرض و توهین بعقاید

### فصل سوم - در طریق حل رموز آثار مقدسه دینی و توفیق

#### عقاید با عقل و علم زمان معاصر

- محکمت و متشابهات و علت و حکمت رموزات  
 کتب مقدسه خصوصاً درباره شئون و احوال  
 ۱۴۱ عالم بعد  
 فاسدین در عقیده و بی حجتان استفاده از  
 ۱۵۰ متشابهات میکنند  
 قدم و عدم تناهی خلقت و فضا و معنی ستی  
 ۱۵۰ ایام مذکور در تورات و قرآن  
 ۱۵۲ مقصود از خلقت آدم  
 آدم و حواء و شجره و ارواحیات جاودان و معنی  
 ۱۵۳ تائیر خون مسیح در حیات جهان  
 ۱۵۶ معنی روح خدا بر آب و معنی آدم بصورت خدا

- ۱۵۷ الرحمن علی العرش استوی و مراد از عرش
- ۱۵۹ ملك و جبرئیل و جن و غول و آل
- ۱۶۵ معنی شیطان
- ۱۶۵ سجود ملائکه و استکبار ابلیس
- ۱۶۶ معنی لقاء الله
- ۱۶۷ عالم ذر
- ۱۶۷ ملکوت و آسمان و معراج انبیاء و مقربان
- ۱۷۱ زلالت جدید تولد از خدا
- ۱۷۲ معنی نبوت و الوهیت مسیح آن
- ۱۷۳ معنی کلمه و نزد خدا بود و اقالیم ثلاثه و اتحاد  
معنی آمدن مسیح از آسمان و از مکان نامعلوم و معنی
- ۱۷۶ جبال و زلزله و نان و حیات
- معنی غیبت مسیح سه روز در زمین و معنی پیام و
- ۱۷۹ صعود فداء و احیاء
- ۱۸۱ مائده، سماوی و نان حیات جاوید و فداء
- ۱۸۳ تبدیل آب به شراب
- معنی آب حیات
- ۱۸۳ معنی احیاء اموات و بینائی و شنوائی
- ۱۸۳ روح القدس و رمز کبوتر
- ۱۸۴ تفسیر کلام مسیح انت الصخره و عليك ابني کبستی
- ۱۸۵ رجعت مسیح
- ۱۸۶ پی پداری حضرت مسیح
- ۱۸۶

- ۱۸۷ زمین و آسمان و اورشلیم جدید
- ۱۸۹ معانی ارض و سما و شمس و قمر و نجوم و لیل و نهار
- ۱۹۱ شجره و نار و ید و بیضا و عصا و اژدهای موسی
- ۱۹۲ برد و سلام ابراهیم
- ۱۹۲ معنی طول عمر قدماء
- ۱۹۳ تینا و زیتا
- ۱۹۴ والفجر و لیلال عشر
- ۱۹۶ اسحق و اسمعیل ذبیح الله
- ۲۰۱ خضر
- ۲۰۵ صالح و ناقه
- ۲۰۷ یونس و ماهی
- ۲۰۸ هدهد سلیمان
- ۲۰۸ اصحاب کهف
- ۲۱۳ رموز کتب زردشتیان
- ۲۱۷ رمز آتش
- ۲۱۷ انشقاق قمر
- ائه اثنی عشر و نیز بیست و چهار نفس مسطور در
- ۲۱۹ مکاشفات یوحنا
- یوم القیامه و جحیم و صراط و جنت و ملکوت و حیات
- ۲۲۵ ابدیه و صور

نیز معنی موت و حیات و بعث و حشر و نفع و ضرر

- ۲۳۱ اسرا لیل
- ۲۳۵ الفت گرگ و میش
- ۲۳۶ ضیق و کفر و ظلمت
- ۲۳۷ دخان آسمان
- ۲۳۷ انشقاق سماء بغمام
- ۲۳۸ سلطنت معنویه
- ۲۳۹ یوم یغنی الله کلامن سعته
- ۲۳۹ قیامت خمسين الف سه

فصل چهارم - در بعضی بشارات ادیان راجع باین امر و غیره

که مسطور در آثار می باشد .

- ۲۴۱ کیفیت بشارات در ادیان سابقه نسبت باین امر
- ۲۴۲ در کتب مقدسه بتی اسرائیل
- ۲۵۰ از طریق کتب مقدسه مسیحیان
- ۲۵۳ از طریق آثار مقدسه اسلام
- ۲۵۶ اشارات و بشارات شیخ احسائی و رمز سرالتنکیس
- ۲۶۳ در وصف عکا

فصل پنجم - در بعضی از واقعات این امر مذکور در آثار



- کیفیت حبس حضرت بهاء الله در انبار طهران و  
 ۲۶۷ انبعاث آنحضرت و صدور الواح  
 نشر خبر حضرت بهاء الله در کردستان بشهادت  
 ۲۷۰ آقا ابوالقاسم همدانی  
 بلایای وارده بحضرت بهاء الله از یابیان در عراق  
 ۲۷۱ و کیفیت مهاجرت بکردستان و مراجعت  
 ۲۷۳ حبسهای حضرت بهاء الله در ایران  
 ۲۷۴ اتمام حجّت حضرت بهاء الله بعلما شیعه در عراق  
 ۲۷۶ انحراف ملاحسن بجستانی از حروف حقّ بیان  
 ۲۷۷ علل و حکم واقعات ستین عراق  
 خطایای حاجی میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران  
 ۲۸۰ در اسلامبول و قونسولش میرزا بزرگخان در بغداد  
 ۲۸۲ اوضاع اقامت حضرت بهاء الله در اسلامبول  
 ناموافقتهای دولت عبدالعزیز عثمانی و شدائد تبعید  
 ۲۸۴ حضرت بهاء الله از اسلامبول بآدرنه  
 تبعید از آدرنه برای عکاشدائد در سفر دریا و سجن  
 ۲۸۷ عکاشدائد  
 ۲۹۲ ارسال شکوی بنایلوون سّوم  
 ۲۹۳ الواح ملوک و لبح سلطان  
 ۲۹۵ اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل

CIP-Kurztitelaufnahme der Deutschen Bibliothek

**Mázandarání, Fáḍil:**

Amr va Khalq: vol. 1—2 / Fáḍil-i-Mázindarání.  
- Reprint [d. Ausg.] Tihrán, 1954/55 — 1974/75. -  
Hofheim-Langenhain: Bahá'í-Verlag, 1985.

Einheitssacht.: Amr wa-ḥalq

Paralleltitel in arab. Schr.: Amr wa-ḥalq

ISBN 3-87037-924-3

Originally published in 4 volumes, Tihrán

111 B.E. = 1954/55 (vol. 1 and 2),

128 B.E. = 1971/72 (vol. 3) and 131 B.E. = 1974/75 (vol. 4).

Reprint in 2 volumes

© Bahá'í-Verlag GmbH, D-6238 Hofheim-Langenhain 1985 - 142

ISBN 3-87037-924-3

Fáḍil-i-Mázindarání

# Amr va Khalq

volume 2

Bahá'í-Verlag